

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب: بحیثیه: ابن کثیر و غیره

مؤلف: محمد سرحداد کرم خان کرمانی و ...

مترجم

۱۷۸۱۲

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

مداره ثبت کتاب

۲۰۸۲۷۷

- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰
- ۲۱

۱۷۱۱۲  
 ۲۰۸۲۷۷

۱۷۱۱۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی  
 کتاب: بحیث: ابرو کاتبه و غیره  
 مؤلف: محمد صالح علی حاکم کرمانی  
 مترجم: ...  
 شماره قفسه: ۱۷۱۱۲  
 شماره ثبت کتاب: ۲۸۷۷۸  
 شماره ثبت اثر: ۲۸۷۷۸

۱۷۱۱۲  
 ۲۰۸۲۷۷



صورت عتیقه مجلا حصر در بهمان میبایست دو طایفه هستند یکی مشهور است با اصل  
 دیگری مستحق از عالم و عالمی اصول بدین میگویند و کلام شیخ با اصول  
 و بیکدیگر باطل میمانند و اگر کسی از علماء بحقیقتش نکند که شیخها این  
 باب باطل میگویند شما عاقل هستید چه کار اینکارها دارید همین اصول که در دست  
 دارید بگیرد و برود بداند که خدا کیست و لا شریک له و عادل است و صدق  
 و چهار هزار پیغمبر دنیا آمده اند و همه بر حقیقت و معاد و حشر و نشر و صلوات و غیره  
 و نماز و روزه و حج و زکوة و خاریت سوال قبر و شاره قبر همه خواست ما که حقیقت  
 شیخی منکر همه در زمینند باطل نیستند اما شما همین دین که در دست دارید  
 بگیرد و برود و کارهای شیخی داشته باشد و بعضی افترا بیاورند و بعضی انهم نسبت  
 صاحب نهاله که در حقیقت یا اگر بلا مسکن دارند میدهند میگویند که علماء این  
 گویند که شیخی باطل است غیب شیخ را میکنند و شیخ هم بدافغانا میگویند  
 و معاشرت با آنها میکنند و هر دو فرقه هم بخدا و رسول طاعت نکرده معتقدند و شیخ  
 میگویند که شما در این خصوص صبر میبایست حصر غرض کم که زیر این کاسیم کاس  
 هست خداوند عالم که بنده دایم حجت خلق کرده بقیما ما مکلف هستیم میگویند  
 چه کار دارید با ما مکلف نیستیم اگر مکلف نیستیم که هیچ اگر مکلف هستیم پس شما  
 امر ما بریده است بطور واضح بر ما نویسد که ما ایمان کلام طایفه بر حقیقت

پنهان میدارید مطلب ظاهر کنید خدا حافظ است اما مریض نماید که هر  
 بد عین ظاهر شود عالم را بد علم خود را ظاهر کند والا معلوم است انشا  
 هالت میداند با تا جی اگر ناچند جز با ایشان میکشود و مغشوب با ایشان  
 البته تا با حق محمد و آل محمد علیهم السلام که آنچه اصول را بدینست که  
 بطلان ایشان میشود و مخلد در جهنم میباشد و هرگز که باطل است که از اصول این  
 نرفوع دین زیرا که اختلاف در فروع کثیرا کفر میکند بیان کند چیزی باشد که  
 آنها بگویند نرا نرا باشد و آنچه میکشود دلیل از کتابان نیاید نرا نرا نرا نرا  
 تا اصل نرا نرا فرموده اند که انرا با بیان نرم نفوذ با الله در استیکم  
 عرض میکنم که هیچ حاجت بقوم حاصل نبود و طلب صدق مقال لازم ندانست  
 که میان ما و الله دروغ نمیکشید و انرا نیز فعلی اجزای و دین خود را پنهان میداد  
 چرا که دین جدیدی نیست که از انباران بریم یا حیاتی بلکه دین دین اسلام و کتاب قرآن  
 ملامت میداد از آنچه خدا حلال فرموده و حرام میداد از آنچه خدا حرام فرموده پس چرا  
 که میان ما و امر خود را پس و لا بطور انحصار عقاید خود را در اینجا ذکر میکنم تا انرا  
 طالبان مطلع شوند بعد سبب اختلاف ایشان میکنم و خداوند عالم و رسول صلی  
 الله علیهم و آله و سلم را هدیه میکنم بر عقیده و مقال خود فرخه از سخن نیکو که خواهد  
 و جمیع آنچه عرض میکنم تلقین میکنم بر شما که هر زمانه در حضور خداوند

بغیر

بغیر صلی الله علیه و آله شهادت برین دهند و برگرام الکاتبین عرض میدادم که ان  
 بر من شب نمایند پس عرض میکنم دین من اینست که خداوند عالم جل شانه  
 در ذات و صفات و افعال و عبادت و از برای اول و شریک و نظیر و غیره نیست و  
 خالق و رازق و مجرب و میت بدون شریک و هر کسی غیر او را با او شریک  
 در فعلی از افعال شریک است و کافر و امر عبادت میکنم و عهد لا شریک له  
 و معبودی سوا از نیست و شهدان کل معبود متادون عرشک الو قلوب  
 ارضک باطل مضمحل ما خلا وجهک الکریم و شهادت میدهم که اوست عالم  
 مطلق و هرگز نمیکند و هر کس با او باشد مجرب و ظلم خارج است از مذمت شیخ  
 بلکه در واقع از اسلام هم خارج میشود و شهادت میدهم که محمد بن عبدالله  
 الله علیه و آله خاتم انبیاء و سابق مشرف ایشان است و جمیع آنچه از نزد خدا  
 آورده حق است صدق ایمان خادم باو و جمیع ما از اول الله نکاح شهادت میدهم  
 که جمیع انبیاء ما ضعیف از ادم تا آدم هر چندند نراستگودیت میدادم ایشانرا  
 و تصدیق خادم نبوت ایشانرا و خداوند ختم فرموده است نبوت را بخاتم صلی  
 علیه و آله و شرافرا شریعتان سر بره و کبریا بقران و شهادت میدهم که بعد از ان  
 سر بره و خلفه بلا فصل حضرت امیر است علیه السلام و اوست بلند و غیره و صحیح  
 عبادت و کافه خلق و امام مقرر الطائفة و بعد از ان بن کرم را با زده فرزند او

که اهل ایمان حضرت امام حسن است و اهل ایمان حضرت مجتهد با حق امام رضا علیه السلام  
و در همه قدام خلفاء پیغمبرند و ائمه حق و اعلام هدایت و انوار خدا و حج او بر طاعت  
از برای غیر جمیع فضایل است مگر الوهیت و ان برای ائمه حق صلوات الله  
علیهم جمیع فضایل است مگر نبوت و مریت و شهادت میدهم که حضرت  
صدیق کبری صلوات الله علیها یکی از بجهت های خلافت بعد از ائمه حق است چنانکه  
خداوند فرموده آنها را است که بزرگواران بشر هم معصومند و مطهر و شهادت میدهم  
که متماحق است و صدق و جمیع خلق باید نهایی جهانی خود را در زیارت عشق  
میشوند و حجاب حوائس و مطراط حق و صدق است و جمیع آنچه فرموده اند  
اسلام یا مذهب بر آن قهر است حق میداند و مخالفان ضربه تا اطل می دانند  
و کتبت و دوست میدارم و دشمنانم خدا را دوست میدارم و دشمنانم خدا را این است  
عقیده من و مذهب من و دین پدر من و شاخ من و بر این است تولا و تیرازی  
هر کس عقیده او همین است که عرض شد اول دوست میدارم و هر کس عقیده او  
خلاف این است او را دشمن میدارم هر که بغض و نقل مضرت است شده است  
که این است دین خدا و رسوله صلی الله علیه و آله و کسان دارم که اعتقاد از مؤمنان این  
اعتقاد را منکوبتا شد و کسی نباشد که بگوید که این دین دین رسوله خدا نیست  
عجایب است که هر چه عقیده ما اظهر است میگویند مع ذلک اما عداوت

عداوت بنمایند و بعد از آنکه بر عقیده ما واقف شد حال شرع میگویند  
اختلافی که در میان فرقه ائمه است بر سر آحاد و در این آخر الزمان که جمیع آنچه  
میخواستند و جمیع بلا سوره و تک نیست که این اختلاف پنداشده و مستجاب  
نمیشود و در این لایحه از آنست که بیان حال را بطور زیاده عرض نموده ام تا مردم مان  
انصاف بر حال ما مطلع شوند و دست تکلیف شرعی خود را نیندازند که شیخ  
مرحوم بعضی شیخ عالم را صلوات الله علیه احمد حائقی اعلی الله مقامه شریف را در  
میان مردم و فتنه در میان علماء بنده بسیار بودند که اغلب ایشان صاحب کتاب  
و فهم و فصاحت آلف بسیار بودند و جمیع خاص و عام بودند حتی آنکه از روی  
هم مردم و جمیع بکتب فتاوی ایشان میکنند و عام خلق هم راغب بدین بودند  
امروزه درین کساد نبود و علم هم در واج داشت که از هر فتنه در میان علماء کمالی  
بود و انعام استخیر در چنین وقت شریفانه بودند و جمیع علماء تصدیق علم و فضل و در  
نمودند بلکه عدل علماء بنده که صاحبنا طایفه بودند و امر هر صاحبان اجازات  
ایشان بخیر و مباحات کند با بخت با ارضها دادند و من چه بختی و بنده شمه از  
انسان و ملک ایشان را بر شستن بخیر بود میان هر دو آنکه شیخ مرحوم اعلی الله مقامه شریف  
خود مدتی مدیدی در احراز شریف داشتند و با بدامت با اعتقاد نبودند بلکه  
دارم بر عقیده بودند عداوت بر سره کار و باضات و مجاهدات و صاحبان

کرد و با دبا نظر بر این بنا نشدند و باز بعد در مع سلسله صیغ فرمودند تا مدینه رسیدند  
تختی و راهی عالم گرفت و قصد حله نمودند و این سفر در سفر شد بر آن اطراف  
بسیار جناب شیخ اعلی الله مقامه از احاد بیرون تشریف برودند و هر چند که در  
باز میسر آید و بر او این تراغ جمعه عبادت و از تو بود تا اینکه تشریف برودند  
بصره و اهل و عیال را آنجا بکنند و خود ایشان و بعضی از ویران و بعضی از آنجا  
عزیزت شهید مقدس و ضریح علی علیه السلام فرمودند و تشریف برودند تا نزد در اوقاف  
ناقصانند و دار العبادت و علم بود و مشایخ علماء آنجا ساکن بودند مثل جناب عالم فاضل  
کامل و مجتهد و اهل جمع جمیع اهل بلد بودند ایشان ملا اسمعیل عقدا فی اعلی الله مقامه  
و ایشان مردی بودند بسیار عالم و مصلح و متبع و احکام شرعی و حدود و سیرت  
ایشان باجه میشد و کس تخلف از فرمایش ایشان نمیکرد و جناب طالب عالم فاضل عالم  
رجیله اعلی الله مقامه که مردی بودند عالم و متقی و متبع در فنون شیخ و عالم بعلوم  
و جناب علم العلماء آن میرزا محمد پیشرو و غیر ایشان از علماء فخری که هم تشریف داشتند  
و جمع کثیری از طلاب فخری و فاضل و اصول بودند مثل خود ملا حسین بزوی  
اخرین ملا حسین که مافی و ملا ابراهیم و غیر ایشان و هم این بزرگواران آنجا  
مجلس علم کسب تشریف و جناب شیخ المشایخ فرمودند و ایشان را علم شریفند  
در نماز و دعای و غیره و تشریف داشتند بلکه هر در مجلس ایشان حاضر شدند و تا اوقت که  
خواب

جناب شیخ تشریف داشتند در سیر امر قزوین باشند تا آنکه آنجناب بر ایشان بیعت  
فرستادند که شما چرا در هر خود را ترک کرده اید من مردی هستم و ظلم و جور و  
مخص منافع من مثل خود را ترک نکنید و ایشان قبول نمیفرمودند و در هر  
رجوع ایشان می نمودند و در هر محل خلاصه ایشان را حکم فراموش می کردند و جمیع عیان  
و غیر بدان قصد بیوفی و تسلیم امر ایشان نمودند حال خود را مضاف بد که این هر علماء  
اسم و رسم که هر اهل فخر و غیر می بودند نفی حقیقه تصدیق نمودند و ندانسته ممکن  
خانا که جناب احتمال در باره ایشان داد و دادند آنجناب دین و وقت فرمودند تا فصل  
در ایران شهر پیدا کرد بعد خانان مغربی است که الله بجزیره جناب ایشان را ندانند  
که بطهران تشریف بریزد که دیدن فرمایند ایشان ابداء معاصم حکام و سلاطین شوندند  
بشریف بودن نمیدانند تا آنکه خانان علی بن شایخ بجهت محبت و ارضی که بعد از آن  
بر اصل وافر و در حدیقه آنکه فرمان این لفظ از قصه جلالت شد که من کمال ایشان  
شادانم اگر تشریف نیان دیدن من میفرماید که من حرکت کنم جمعیت بسیار که لازم سلطنت  
با من است و راه نرود و شهر نرود و من سیرت این جمعیت نیست و با عفت و خط و عملاً  
اوست مسلمانان مدینه و بعد از آنکه امر ایشان رسید اکابر و اعیان و علماء جمع شدند  
نمودند که جناب شیخ حرکت فرمایند و حکم سلطان شده بود بحاکم نرود که بطریق  
بجهت حرکت فرمودند ایشان فرایم از بند و جناب آن میرزا علی رضا را هم در خدمت ایشان

دعا نموده و بعزت شریفان و پند ظهران و از سلطان دین فرمودند  
انوقت علماء در طهران بسیار بودند هر از آنجا که دین فرمودند و متفق  
الکلیه تصدیق ایشان نمودند و حاجت نبود که آنکاره از ایشان نمایند با  
برایشان زند و باز معاودت فرمودند نیز و باعث جمع ایشان هم حکمت  
بود که ذکرش باعث طول مقال است و خاتمان مغفور هم فرمودند کسر اکثر  
بصره و عیال ایشان را بر وی مسل خود جناب شیخ این بود که بعربیتک بر کرد  
شاه زاننده فرمودند شاخا علم و حکم حسبت و ما میرید زندان الله که  
این علماء اظهار کنند و هم عرب جانیت که متخیل این علم شود و استغلا در حرم  
تاست جناب شیخ هم این رای فرین بصواب است بداند و توقف بجز اختصار  
نمودند لهذا تعاقب عیال فرستادند و مدت پنج سال نیز توقف فرمودند و همه  
علماء و عوام عسکین و تصدیق ایشان را داشتند و حاجت برایشان مطلبی را انکار  
نکردند سر سر نیز فرمودند و متفق بر آنکه فرمودند و در انجام علماء معروفه بود  
که هیچ خاص و عام بودند مثل جناب میرزا مهدی است الله و جناب میرزا داود و جناب  
عبدالحق و جناب مظفر که بر همه مقدم بودند و جناب مستطاب سید جلیل  
معصوم و هم الله جمیعاً و غیر ایشان هم جمع گشته بودند از علماء و طلاب و زکاتان  
بود که آنکاره از ایشان نمایند بلکه هم تصدیق داشتند و از فاضل علم و حکم

ایشان

ایشان استفاضه می نمودند و حاجت نبود که بگوید یک کلمه از فرمایش ایشان  
کتاب استانت خلاصه بعد از مقدمه عزیمت و طسوت نمودند و اهل بیرون  
ایشان که های بیرون شریفان بودند و از نوین اهل بزم بسیار سخت گذشت پس  
شرفیای بودند با صفه های دوران ابراء علماء بنده ایران در صفتک ساکن بودند  
که همانطور که خود بلد بک فطس ایشان استان علماء هم نلبه فطسک علماء بودند  
جناب مستطاب مرحوم سید علی الله مقامه مرحوم میرزا حاج کلان است اعطی الله مقاصد  
مرحوم میرزا شیخ محمد تقی و مرحوم میرزا باقر نواب و مرحوم میرزا ملا علی  
مرحوم ملا محمد علی فری و مرحوم ملا اسمعیل واحد العین و مرحوم میرزا ملا علی  
مرحوم میرزا میرزا محمد حسین عکاشه صاحب المجله و نیز جماعه همه معظما و نجیب  
و کتب ایشان را دیدند خصوص شرح زیارت و بعضی خطاطها و حکمت بود که کلام ایشان را  
نماید یا عیب گوید بلکه نهایت تسلیم و تصدیق را داشتند و تجدد می نمودند  
طالبان طلاب علم عهد در مجلس ایشان حاضر میشدند چنانکه و چند نفر از جمعیت  
ایشان حاضر میشدند چنانکه حکمتهای متعدده میآیند و دیگر میگویند که در  
بشوند و حاجت نبود که بگوید اقتدار ایشان جایز نیست با اصفاء کمالک ایشان  
نیست بلکه بعضی علماء بدان ایشان اجازه احتیاط کردند و بان اقتضای می نمودند و  
طرح هدایتی چند در صفتک توقف فرمودند و از آنجا که فرمودند و با

بله باشد نمودند نه خاک و نه حکم بلکه خاک بعد از باران نمود که توفیق خدا  
 و ملک بیدار بدست کسی که توفیق فرمایند از قبول نفرموده هر که فرمودند  
 شخصی سؤال کرد از جناب اعلیٰ فرمود که مقام مرحوم شیخ با آن محمد سید بادی <sup>فر</sup>  
 دارد و کداریک شان ایشان بدیشتر سفر نمودند غیر عیسایند بدهد کسی مکرور <sup>رنگه</sup>  
 در هر پیر ایشان باشد و صواب ایشان است ترهتم چگونه صنوا فرزند ایشان  
 در هم خلاصه ایشان هر که فرمودند و جمیع از جانب شاهزاده محمد علی میرزا انستقا  
 نمودند و باین واسطه هر که هل شهرت خوانند مانع نبودند جناب شیخ از آنکه  
 بس تشریف آوردند که مآثانه و حضرت تلالا شاهزاده استقله فرمودند با هم  
 داعیاش و اشرف و جلیل شیخ بفرست و آخر امر را رد نمودند و حاضر نمودند کرد  
 که مآثانه توفیق فرمایند و چون در خواب مریضه بودند از جناب اعلیٰ  
 علیه السلام که زیارت عتبات عرض در جبات فرست شوند قبول نفرمودند تشریف ببردند  
 فرستاده و ملاحت نمودند و مدت مدیدی در مآثانه توفیق داشتند و در آنجا  
 هم جمع کثیره از علماء تشریفه شدند و هر تصدیق فضل و علم و روح و مژده ان  
 داشتند مثل آقا محمد جعفر با آقا احمد و آقا محمد اسمعیل و آقا محمد اولاد عالم <sup>ان</sup> فضل ان  
 پسر شاه طلاله با تشریفاتی نموده الله بر محمد و هم ایشان نهایت تجلیل و تعظیم از آن  
 اعظم کرد و بعد ایشان را در هر امر مقدم میداشتند و در آن توفیق مآثانه

کلمات

کلمات بقیة عالیک مشرف شدند و همه علماء که ساکن آنجا کن شریف بودند  
 دیدن میکنند و با هم معاش و مزاج و مجالس و مؤامسات بودند و هر که نبات <sup>تعظیم</sup>  
 نکو میرا از آن مرحوم داشتند و قصد میفرمایند از آن مرحومند و احکام نبود که انکار  
 ایشان نمایند و تکذیب کند ایشان را و علماء اینکه از وقت در عتبات عرض و عتبات کن  
 بودند هر مرجع جمیع شیعه و مقبله القول و متبع الکلمه و صاحبان فاضله و را که است  
 مفصله و مجله بودند شرح علماء ایشان استقله طباطبائی و مرحوم سید علی محمد و شرح  
 شیخ حسن بن شیخ محمد علی سلطان و مرحوم شیخ خلف بن عسکری که بخار و دین کرد  
 معلا بودند و مرحوم میرزا شیخ حسن و مرحوم میرزا شیخ خضر و عالم مآثر <sup>الفصل</sup>  
 با بودند و با هم با تفرقه و غیره اعطی الله مقاماتم در محبت شریف بودند و سادات اطهار <sup>محل</sup>  
 ان سید شایسته عالم را فضل کامل ان سید عبدالله شرمه ان سید لطفعلی و ان سید محمد  
 سید هاشم و ان شیخ حسن و جمیع دیگر و علماء در شهره کمالین علماء کمالین بودند و  
 ایشان در طایفه شیخ الشایخ اعطی الله مقامه در عتبات عالیک مشرف بودند تعظیم کن  
 می نمودند و از آن فضل ایشان داشتند خصوص مرحوم ان سید که انان را عالم را بانی  
 خوانند و اطهار و تجر از این تجر و احاطه بعلم می نمودند و میفرمودند شک نیست که این  
 علم از نیاید خداوند است و در رواق مقدس مطهر در سر میفرمودند و هر طلاب <sup>علی</sup>  
 جمع میشدند و صحبت میکردند و قصد می نمودند و احکام انکار بر ایشان نمیکردند <sup>سکه</sup>

اسكده و نفع بعضی از طلاب مدعیان از زمانه ایشان بود و نزد جناب شیخ  
 و خواجه کرمی و غیره مسلمانان مطالبی که خواست با باطلد و مرهنگه خرد و ناگنا  
 داشته بعد از مرگ در مجلسی و قسمی با حضور بودند که من فم خبر نفع حاصل است  
 و در این علم اطلاع تمام ملاحظه بفرموده در این مجامع علم و حقیقت اتفاق افتاد  
 که در این ایام من حرم مرهنگه و مرهنگه و مرهنگه و مرهنگه و مرهنگه و مرهنگه  
 هم مشرف بودند و بعضی مسائل فقهیه ایشان را دیدند و تعظیم و مدح زیاد فرمودند و  
 مرحوم شیخ حسن العصفور را میماند اما مدح صغیر فرمودند از مرحوم شیخ و جمیع  
 کثیر دیگر هم از علماء مستفیدین که ان مرحوم را ملاقات کرده بودند تعظیم و مدح  
 بسیار نموده بودند بلکه اجازة های متعدده ایشان داده بودند مثل مرحوم میرزا  
 آقا سید مهدی بحر العلوم علی الله مقامه که گفته اند از او کان علم بودند و مرحوم  
 میرزا شیخ جعفر و مرحوم میرزا شیخ حسین العصفور و مرهنگه و مرهنگه و مرهنگه  
 عصر خود بودند و در قطره ای از آثار بودند و قدسه اناجازة ایشان را هم برای خود نقل کرده  
 اما بعضی صغیرها اجازة مرحوم میرزا بحر العلوم از دست و بعد از او کان من حکمة  
 اهد الباقیة و غیره است بقدر ان جعل محفظه و نیز صاحب مدعیان استحقاق بسیار  
 مبارک و بقیه الخلف من التلمذ استحقاق از علم اهل حکمة و از شیخ بملفوظات  
 علی المراد به نا ابرار الماهیت کان ممن اخذ ما تحفظه الخافز الا شیخ و غیره  
 المنکثر

الشکرا الاضنی بیده العلماء العالمین و خیرة العرفاء الکاملین الاغی الا سعاد الاجمالی شیخ  
 بن الشیخ زین العین الاحسانی زید فضل و کماله و محبته و ما علی فی طلب العلم حبه و تامله  
 ابدیه الله نظامه ان قال فیما دعوت الی احب الی الله و ما بلست العنصر ارجح طلبت لیا طهر لیه  
 و نفعه و در فتنه و علاه ناز غرت له و نفعه الله لغاوه العارین و جباه بكل ما تقر بالبعین  
 و دایرة الکتب الا بقدره الا کلامه و کبریا اجازة مرحوم میرزا مهتک شهرتانی است و بعد  
 بقوله العبد المذنب عفو مولاه محمد مهتک شهرتانی صلوات الله علیه و کبریا و کبریا بفضله  
 الیم بصره الله عیوب نفسه و جعل یومه جزا من اصحابه حسان الشیخ الجلیل العبد  
 البطل المهدی الاصل العالم الفاضل الکامل المرید الملتزم الشیخ احمد  
 الا الا حقه بقا و اذ ادر فی معارج العز و تقاضی من و نفع فی ریاض العلم و کرم  
 حیاض زلال السبیل الاغنیاء النوة فداستجا و فیها صحیح و دوائه الی ان قال  
 فادعت الی اجابتها و ارجح طلبته و لما کان استغاث صوره فرضا لفضل و حبه  
 فظننت الی اخر کلامه و یکدیگر اجازة مرحوم شیخ جعفر است و در این صغیرها  
 اما بعد فان العالم العالم الفاضل الکامل بیده العلماء العالمین و قدوة  
 الفضلاء الصالحین الشیخ احمد بن محمد المرهنگه الشیخ زین العین تدعوا علی بنده من  
 اذ بان تعرض فیها الشیخ بعض کتابت من التعلیم لان الله فی العالمین و ربنا لریض  
 فیها الشیخ بعض کتابت من التعلیم من شفاه فی الرد علی الجبریین مقربا فیها و الا  
 من

من  
 البقوة



فرايت نصيحا و شيقا قد تضمنت محققا و تدقيقا و تدل على علمه مقام مستفرد و علا  
شان مؤلفه تلخيص اجزة ما اخر و يكر اجازته ترجمه شيخ حسين العصفري رحمه  
است و ابن است سرشان و بعد فيقول في الله الحائس حسين بن احمد بن ابي  
البحر بن النضر بن المان قال القوم من له العلم الاصح في علم اهل بيت محمد الا علمه و كتاب  
هم جدا على التعلق باذيال انهم علمهم لشدان اكتبه اجازة و جيزة اني كرهت في معرفة  
من العالم الامجد و العالم الامجد شيخ احمد بن محمد بن النضر بن النضر بن المان بن الله له شرح  
المعاني و شيد به قصه تلك المعاني و هو في الحقيقة حقيق بان يميز بين الحجاز و لدراسة  
في العلم الاصيل على الحقيقة لا الحجاز و لدراسة في العلم الاصيل و في الحجاز اجازة و تدقيق  
الاشارة الالهية الحقيقية السهلة على الاخلاص و الاجازة و كان في ارتكابها حفظا لهداية  
و كمال الاجازة في سحر من الله سبحانه و رسالت الحجة فما اذن و اجازة ان يحصل من فاذ  
المعنى و الرقيب من فلاح عنانية و رضا و اجازة و كماله في جملة اجازات اجازة  
و مرسد على است كرمه فبايد و بعد فيقول العبد الجاني ابن محمد بن الطباطبائي و تدقيقا  
بيناه و جعل عقبا جز من دنياه ان من اغايط الزمان و حسن الدهر الخزان اجازة  
بالذخ الروماني و الخلق الصلواتي العالم العامل بما كفا من الكمال على يد العلم الصائب  
الاشرف الرازي على درجته الوج و التقوى و العلم و اليقين مولانا الشيخ احمد بن محمد  
الشيخ و الدين الاقطاطم طلة العالي في الثاني من سنة الف و ثمان مائة اجازة و تدقيق و تدقيق

دكر

دكر باشند و بهر يك تجزي تجزي تعلم ايشان نموند و هر تصديق فرمودند با حكا سوزند  
ايشان از دين خارجند اما صاحب بدعتي هستند و اغلب كتب ايشان را بايد و ملاحظه  
در علمه با اراط انهم كه ايشان ايشان در اينجا كودند هر تصديق ايشان نموند و ايراد  
بفضل ايشان و علشان با جماع كرده اند كه بفضل ايشان و در حق و تقوى نموده با ايمان  
و در تمام اختلافه نبود در فضل ايشان و علشان با ايمان و اشراف و صاحبان شعرا  
در كرامت و صاحبان صناعات و بيدار بودند و از هر هم ابر كس سلك و زمانه صغر بود  
خال خود و انصاف ده كه چه شد يك ربه و رقب و ركبست و بنا بر تقوى و كذب و كذب  
شدا با ابرحم شيخ ان عقايد با بقدر كستند با در كبت بعد چيزه نوشتند كه لا حقين  
و با يقين نديدند يا انكه با يقين در عهد و ابرهين نبودند يا تفهيم كند و خود  
اختارغا اگر ميكوند ايشان بعد بر كستند از عقايد با بقدر عرضي كم اين ارغا  
في شاهاست بلكه شاه صديق و دعوى ما موجود است كه همان كتب كه علماء  
و ديده اند و تصديق نموده اند خالص موجود است و عيب بخيان متاخرين از علماء  
ايرادات دارند معلوم است كه ايشان عيبه در علماء سلفه نماند و ايشان كند  
همه كتب ايشان موجود است هر را بسنج و ملاحظه نما ايا اختلاف در ايشان  
ابدا اختلاف و ايشان است و ابا با ايشان است بلكه ايشان را ميكونم و بنوع  
همانست كه ايشان فرموده اند لا غير بسو بايد بگويم كه ان علماء تفهيمند يا ايشان

نفعه بالله بدین بوده اند اگر مسکونی آنها هم بدین بوده اند عرض میکنم پس تو امر فرمای  
 که در اینکه جمیع این علماء که عرض شد همه شاخ اجان بوده اند و صاحبان تصنیفات  
 تا لغات و غالب کتابیان الحاد در میان مردم معرفت مشهور است که از آن  
 معتبر کار نقلی از آنها کنند و اعتمادشان بر آنها و در پس قدم بر آنها نخواستند  
 آنها بدین بوده اند پس علماء هم بدین اند هر که کسی که شخص گمراه است  
 او هم البته گمراه است و از این گذشته عرض کنم از این قول تکذیب خدا و رسول لازم  
 چرا که همه علماء اوقات متفق بودند که مردم شیخ مردی عالم و برحق است تا اول بقصد  
 کالایشان داشتند و کسی نبود که متکویان باشد و اگر ایشان باطل بودند نفعه بالله  
 لازم نیاید که عالم خالی از حق باشد چرا که هرگز نیستند عالم خالی از حق شود و لا محذور  
 در دست علماء است نه در دست جمعی که علماء نباشند هر ازین خارج باشند  
 نیاید که عالم خالی باشد ازین و ایمان و امام صیقلی باشد از الله لا یرضی بعباده  
 و فرموده بریدن لبططوا من الله بافرهم و یا بوالله الا ان تم نوره کس عالم  
 از حق نیستند پس لا محذور هم برحق بوده اند اگر بگوئی فهمیدند عرض کنم  
 نهایت به انصافی است که کسی بگوید با نروند و شاخ فهمیده اند و حال علماء  
 افتخار میکنند که دانشاگردان ایشان بوده ایم و همت از جمیع علماء ایشان فرمودند  
 نه اند بلکه افتخار میکنند فهمیدند بعضی عبارات شیخ که با صولها بازمیروند  
 بکسر

پس چه شد که غیر حق و باطل را آنها نادانند و ایشان دادند خاصه که اختلاف در نظریه  
 هم که محقق نیست پس لا محذور اختلاف در ضروریات باعث نشود پس بدین  
 ضروریات است نیست که بر عالم مشهور بود بلکه بر عالمی که اندک فهم داشته باشد  
 میشود پس اگر آن علماء عظم ایشان جلیل المقادیر ضروریات را نفهمیده اند  
 چه فخر از برای ایشان است و چرا ایشان نسبت به علم بیگانه باور میکنند که حال  
 زمان بود نسبت با ایشان و اما صفات خود ایشان که چیزی نیست که بر اعجاز  
 بنامند از کتاب ایشان است که در عالم منتشرت در علم مختلفه مفصل و محکم  
 نمایان که خداوند چه بسط علی ایشان عتبات کرده و چه قدر بجزایر خود  
 داده اند و از صد راه تاکنون کسی این نحو تصنیف نکرده چنانکه اهل جغریه  
 میفهمند که اینهمه مصنفین که بوده اند در علم هم ایشان مصرف نقل احوال  
 و اکتفاء بنام اینها است نظر کن و بین صدق قول ما و کویک از ایشان هم  
 ندیده نماید و تحقیق فرمایند از عهد بیان تمام حقیقت بر نیامده است  
 اول جمله خبر در دست نداشتند و حکم ایشان را درست نداشتند و اگر  
 در حکم چیزی گفته اند مطابق با اخبار نبوی است و ندیکند برخلاف این نیز گویا  
 که بمعارضند محقق مدعیان محقق بالادفتره و در واقع در هر علمه صحیح شدند  
 حقیقت هر چیزی را بیان فرمودند و هر کس که مشکلی داشت و برای ایشان عرض میفرمودند

تا و بود ساله لایزال و شگفتند که کویا انظار با بحیث ذل بنای و تراشیدان کرده  
 بودند و جمیع ساله معلوم را بدلیل کتاب سنت و حکم و معجزه بخدا لایزال نشان کرده  
 طایف کتاب ایشان موجود است تا آنکه منکرند بگویند و بروکنند و همچنین سایر  
 و نیز کان ما بجهان طریق کشف و هو لا نمودند و الا ان هرگز کتاب ایشان در عالم  
 در باب منکر غریبه خلاف عقل و نقل نموند و مخالف اجماع فرقه حقیر نموند  
 و در نوع و زهد و تقوی ایشان اعتقاد شکر بهر جنبه باشد و الا نم نگوده است که سخن  
 تا برین را بگویم و طبع مع شایع خود را مینمایم هرگز فریضه از فریضه را بدین غایت  
 از وقت تا فریضه باشند و هیچ مستحیل از آن نموند مگر بجهت علم بفریضه تا سخن  
 و تا ناله ایشان هرگز نزل نشد و هیچ شیرا تا بصبح بلاحت نیا سوزند بلکه غالب شبها  
 مشغول بعبادت بر سر کاد و سراز بنا از باکی در کار خود بودند و هیچ ساعتی از ذکر و فکر  
 قانع نبودند بلکه سکونت ایشان فکر بود و تکلم ایشان ذکر بود و نظرشان عبرت بود  
 علم بودند و قهر و صبر و سستی هر روزی بقتضای خداوند از دنیا قانع بودند و هرگز  
 خود را اوجه دنیا نمیکردند و درهما امکان کویان بودند از خلق زمانه تا مشکلی که در  
 میکزید و تمام مستعد صورت بودند و هرگز از برای خود طلب لذت و عیش نمیکردند با  
 طلب علم بودند با ندرت و تصنیف فی الباطن بعبادت بر سر کاد هرگز لغوا از ایشان نشد  
 سخن بجا و می گفتند خنده بختی نمیکردند طلبا و در وقت غم نموند و اگر چیزی برآید

جمع میشدند سید پریشان نبود بلکه تقوی بود از ابرام در سزاه خدا و نفقات و ابرام  
 می نمودند و ذخیره را در غنچه نداشتند و بل در نزل بر خود ایشان می نمودند و هرگز غافل  
 و طایله اهلان نیامیدند و تقرب با آنها نمیکردند و اختیار خود معاشره فاطمین  
 نمیدادند و بگره نمیکردند بلکه متواضع ترین خلق خدا بودند تا سگ بودند و قانع و خند  
 و بر هرگز کاد و مع ذلک خضایله چند خداوند با ایشان داده بود که احکام مثل ایشان  
 در میدان علم علم کل بود در میدان ادب یک ب تراز هر بودند در میدان متانت  
 با صنعت تراز هر بودند خلاصه هر عرض نمایند در هر کسفا ایشان که هر چه بگویم کما  
 در طایفه از سبانه را عرض کرده ام حال خود را صفات ده که یک که این علم است و این تقوا  
 او و همه علمای این مخرق تصدیق و تسلیم و تعجب از او کردند و شهادت دادند که  
 مستحق نیاست و صاحب منزلت با چنین کسی حال او چون است حال چون این فقید  
 دانسته و از حال او سواد شیخ با علمان را و سواد ایشان تا با ان مرحوم مطلع شد و عرض  
 و خداوند شاهد بر قلب است که مرحوم شیخ علی الله مقاصد فلک و فلان و جان سالان  
 او هستیم هرگز پیران خان خلاف نکشیم و شوق عصای سلیمان نکردیم طرز اجماع را  
 بقدر شرمی مختلف نمیزدیم و عاقلان بر زبان عصای سلیمان ابد با مرحوم شیخ اختلاف نکردند بلکه  
 کمال دوستی و محاب با هم سلوک میکردند تا آنوقتیکه مرحوم شیخ علی الله مقاصد خدا شدند  
 بخوار و کربلائی مصلی شوند بجهت اینکه ستم ایشان زیاد شده بود و مختل شدند که

عبادت خداوند شوند و طریقتی که در میان ایشان بود و در میان ایشان  
 بسیار دوست پیدا شدند پس از کربلا شاه حرکت فرمودند سمت کربلا و علی شریف  
 الاف العتبه و التاء و در وجه لافندار همی که بعضی مفسدین را در میان ایشان  
 خیال کردند که امر محرم محض طلب باست و ترفیع فرموده اند و شریف دانستند  
 ایشان با امر آنها ضروری میسر نماند غافل از اینکه ابا میل بدینای درون نداشتند  
 غافل از چشم بصیرت عنایت فرموده بود بان سر هر که فرار نماید اعلان میسیدند بلکه  
 سن طغولت در لحظه بفرستادن شریف میسر دهند و در خانه دنیا و از ترس میسوزند  
 بلکه مردی بود خاک بخار و بسیار شجاع بود سر را و شریف میسوزند درین پنج سال که  
 و میسوزند و در فرمودند کجا و نشان قوت کجا و نشان حکومت و بر شد و بر شد  
 ناهم بصیرت درین هفتاد سال که طبع ریاست نمیکند با اینکه خداوند در لایه و با  
 ایشان از هر قسم اسباب ضلالت فرموده بود محرم خان مروی را بفرستد که نصف دولت  
 نشانند ایشان نماید بشرطیکه ترفیع مراصفهان فرمائید محض اینکه در جواب ما  
 شده بودند که زیادت عتبات خالیات شرف شوند قبل از فرمودند تا فریاد از عالم خود  
 بیگش کردی هزار تومان در ساله ملاخلان بود و ایشان حرکت فرمودند و هم چنین محرم  
 شاهزاده محمد علی میرزا و ملا علی قاسم بقصر محرم ایشان نداشتند و از خان و مالداران  
 ایشان مضایقت فرمودند و خانان مفسد را الله الله حال کربلا از ایشان

دانشند

داشتند مع ذلک ترکه کل را فرمودند محض رضای خدا و بجان و حق قبول نموده که سالار  
 علم هم در ایشان محض و حشمت تدبیری بخاطر ایشان رسید آمدند غافل از آنکه واقعیت  
 از کسان محرم جمع کردند و سر فرستادند و بعضی را تفسیر دادند و تحریف کردند  
 بنیاد نمودند و برینند نزد محرم سر هر را تا سید محمد باقر محرم افاضه اعلی الله تعالی  
 و ایشان را داشتند که بد و در باره محرم شیخ بنویسند و ایشان مروی داده بودند غافل  
 از خیال اینست با این که این رو نمودن و کفر کردن شو عینای سلیمان میشد و ایشان  
 در میان فرقه محققان اختلاف عظیم می افتد و از آنست که این اختلاف صیانت  
 و مردی سموع الکلمه هم بودند و عقاوم الناس هم که قویان غالباً هر از آن  
 نیز میسوزند هندی که دیدند ملا علی قاسم را بنام و نماز کردند و رساله هم نوشتند  
 او را اعلام میسوزند و عقاوم را با بقعه میسوزند خاصه اگر آواز داده باشد و کینه  
 میان ایشان که عرض کند به شما از شما علم و تقوی و جرات صدیق را بر سر درین کربلا  
 نمود و در عالم ربانی میسوزند و همین طلاب فرستادند ایشان و خند و کتب و کتب  
 بودند آن محرم فرمودند از اصلاح این علم را نمیدانند و در میان اینها  
 تکلیف میکنند این مرد را جلیل را اگر بکنید ایشان میسوزند بطلان قولها و محرم  
 نفس جدید عرض کند در حال نظر بر فرستد که بنیوان کثیر بکف که در آن حال در ضریح  
 سخن است چه طریقتی که محرم میسوزند علی ضروری در تیرا بفرستد و شما

باعث چیست که بحر العلوم مرحوم که در علماء بوجود شریعت و اگر تا فیاض استخوان  
 سزاوار است از ایشان مجید کند و اجازه میدهد و شما صیغه حمید کافر است <sup>کفر</sup>  
 قریب انصاف است و مؤمن متفقین سخن میگوید و این هم میکند هم عرض کنیم  
 بقول مشرعی غیر از این تا امر محرم زده نرفته هر بقول عده مدعیان حضور <sup>علیه</sup>  
 حکم فرمودند در باب اول سیاه زنگ زده تا شاهدین عدله حاضر نباشند <sup>و</sup>  
 علیه حاضر نباشد کسی حکم نمیکنند و اگر اجابا تا غائب باشد بطوریکه دست نماند  
 اطلاق الفاش علی محرم میگویند و منویسد چرند که بقول جمیع مفسرین هر چه <sup>عظیم</sup>  
 جلیل که با اختلاف شرعی از او ندیده بودند و هر علمای اسلام شهادت بر او نداشتند  
 عدالت و علم و کمال او فاده بودند تکفیر کردند با اینکه در بلاد حاضر بود اگر مقصود شما  
 حفظین بود بیست و پنج کفر میگوید و ایشان را حاضر کنید و از خود با <sup>کند</sup>  
 اگر علمای شریعت کفر نعرف بالله نطق میگویند از وقت تکفیر کنید و از این طلسم  
 کنشیم اینکلام معرفت مشهور است که لا غیره بالقرطاس اصعب نوشته حکم میکنند <sup>از کجا</sup>  
 دانستند تکلمات که آنها را بد خصمیده اید از شیخ است تا اینکلام محذوف <sup>لا</sup>  
 الا فرجه که برید چه بیاید از سران طاعتی سؤی و علمی هست که اگر از طرف طاعتی <sup>باید</sup>  
 کفر است خداوند میفرماید تا است الهی بود بد الله مقلد اکثره است الهی و لا بدین <sup>باید</sup>  
 کفر است کلمه توحید را اگر شاقه کنی کفر است پس میگویند شما حکم کردید بکلام <sup>باید</sup>  
 بیست

بیست بگویند تمام کتاب ایشان را با او بنادان و با او ملاطفت کنید بر بینه <sup>کند</sup>  
 چیست و بر فرض اینکه کلامی می باشد و ظاهر دلالتی کند بر خلاف فرض <sup>باید</sup>  
 حکم کرد بکفر تا نپذیرد که کلام محکمی دارد و عذابی با اینکه متناهی باشد <sup>باید</sup>  
 خدا متناهی است در حدیث امر هست متناهیات و باید متناهی را <sup>باید</sup>  
 گرفت هم چنین بعضی مطالب حکم هم هست که بر بلفظ متناهی <sup>باید</sup>  
 محض لفظ کفر کردند و مؤمنان با حکم میگویند خداوند دست خود را <sup>باید</sup>  
 دید اگر این دست بچشم لا محابره خلق فسیب کنی کفر است و شریک <sup>باید</sup>  
 معنی کنی ایمان است حاله نوبت بخداوند میاید انصافه جانان <sup>باید</sup>  
 از کلام را که با احوال فسیب کفر کند احد چنین چیزی <sup>باید</sup>  
 ارد و رعایت حکم پس بچهار غده نیز از محرم این حکم ظاهر <sup>باید</sup>  
 با این کلمات که با ایشان نمایانند متناهی بوده و از این <sup>باید</sup>  
 هر علمای اصطلاح است و جز عالم را با علم اصطلاح <sup>باید</sup>  
 شخص اصطلاح کیستند تا در علم و کلام و حکم <sup>باید</sup>  
 فقها غالباً از علم کلام و حکمت سرشته <sup>باید</sup>  
 بوده فرایب انصاف فرمودند و چنین ظاهر <sup>باید</sup>  
 بکفر نمودند و الله این نیست مگر از غرض <sup>باید</sup>

شیخ ساجانه و نظامی شکرین و تقوی بعضی اطلاعات و در نزد امامیه منع است <sup>سین</sup>  
 در خلق فحاشات و صبیح مخلوق محتاج بخداوندند و خدا فرموده هلم فاقن غیر الله  
 و فرموده فاذا خلقوا الارض وضما وری که مخصوص بچند است جایز نیست بفرموده  
 چه بی چه و بی چه ملک چه بنا بر خلق بلکه است فرموده در اسماء و صفات خدا  
 فرموده قلله الاسماء الحسنى و دعوه بنا و درها البین بعد از شیخ اسماء سبحان ما  
 یبارک و معاد این بدان محسوس بر بزرگ دره نیست نه باین دیکو و نه باروع  
 در سوره خدا صلی الله علیه و اله این بدن بشری جسمانی اجاصه و فعلین معراج فرمود  
 و خداوند عالم است بکل اشیا نبات خود قبل از وجود آنها و بعد از وجود آنها  
 اجزای و فرق میکند و اوست عالم هر چه چه هر چه باشد چه کلی کاشا ما کاشا  
 و هیچ چیز نیست که در علم او نباشد و لا یسرین علمه فقال ذره فی الارض و لا  
 السماء و لا اصغر من ذلک و لا اکبر الا فی کتاب سیدالهدایه و در حدیثه  
 در فضیلت و در شرفان سر بر آتش آورده ام و علماء شیعه حفظه شریعت اند و جمله  
 دین و ملت و اوصاء خداوند در زمان شیخ معین مری بود عظیم الشان و جلالت  
 و اوسع الذلله امام علیه السلام در بر شرف او فرمودند لا عز و انما عی بملکاته قوم علی  
 الرسول مشرف <sup>بمعنی</sup> انکان شخصک فی الرب و ستدا <sup>بمعنی</sup> لعلته و التوحید غیر معین  
 و انقام الهی <sup>بمعنی</sup> کلما <sup>بمعنی</sup> لیت علیک العلم و رسم و کسیکه امام زمان عجل الله  
 فرجه نداء

در حدیث نداء بجهت شرف این طهر بفرماید نسبت با وجه طهر بشرفان جنان <sup>بمعنی</sup>  
 سید بنی علم الهیات و صاحب ثمانین و صاحب باسین علم و عمل <sup>بمعنی</sup>  
 خود ملحدین را شکست و مذهب حق را تقویت نمود و فرمود شریعت <sup>بمعنی</sup>  
 داخله ظاهر ساخت و بلاه او در شیعه عظیم بود و هم چنین شیخ طائفة <sup>بمعنی</sup>  
 هندیین منقح بر همه علماء دین گذارده و حق عظیم دارد و علامه <sup>بمعنی</sup>  
 در عالم و هم چنین مدح هر یک از علماء را بقدرشان فرموده و از طرف خود  
 شرفیاتی در فضائل ایشان بعد فرمود ای قوم این است مذهب من و دین  
 و کتب من هم مخالف نیست با قول من نهایت بعضی عبادات خارج شده  
 اصطلاحاتی که تاوسنما نیست شما بیایدند و من بیایدید نامن بر شما  
 معنی کم و بدانید هر مطابق ضروری ایشان است ابتدا اعتبار بقراین  
 بر عالم ربانی نمودند و بیکفر و لعن افزونند کویا بخوانند قرآن مجید  
 که خداوند فرموده و لا تقولوا للذی البکم السلام تحملاً و کویا از ضرورت  
 اسلام بکلی بجزیره اند که ضروری همه مسلمین است که اگر کسی تصریح کند  
 اسلام همان اولیای ابد گرفت و کویا از نظری حکمات او خلاف است  
 شود نیاید اعتنا نمود و حضرت بر عکس کردند حتی در اواخر کار بخوانند <sup>بمعنی</sup>  
 آنچه گفتند ای من این اعتقاد ما چنین است چنان در حجاب گفتند که شما <sup>بمعنی</sup>  
 فرجه

این را بدید که در ظاهر چنین گویند بفرمان که جو ما فرما برانکار و بکفر  
 و لعن ما یحیا و کان افزونند و آنچه عقیده خود را صریحاً اکتفا ما را نکند و غیر  
 و سبیه روح اعلا الله مقامه از ثابت صیغه فایده از شیخ جلیل نسیل اعلا الله مقامه که  
 ای قوم کلام شخص کلام جاری میشود بر مجازات و کلمات دستخوارات و مجازات  
 عام که کلام خود را هر یک بخراهرت باشد و ملائمت بر او نیست و بنا بداند و در وقت  
 چنانکه در وقت مردی عربی آمد نزد عمر بن الخطاب گفت من حقیرا کراه خادم و ضری  
 دوست میدام و چیزی که بخشم ندیده ام شهادت میدهم چیزی نزد من هست که نزد  
 خداوند نیست و میدانم چیزی را که خداوند نمیداند و تا ناب کرده و اما احمد البیہ  
 ما علی بن عمر را لا انکار کرد و گفت کافر است و امر کرد که از نزد حضرت  
 امیر علیه السلام بشرف داشتند فرمودند صبر کن ای عمر که این مرد تکلم نکرد و کفر  
 ایمان اما قول او من کراه خادم حضرت را و از حق مروت است و هم کس از زیر  
 میاید و کسی نیست که از دوست ندارد و اما قول او قسرت را دوست میدارد  
 مرادش مال و اولاد است چنانکه خداوند فرمود اما اموالکم و اولادکم فتنه و کفر  
 و اولاد را دوست میدارد و اما قول او که شهادت میدهم چیزی که ندیده ام شهادت  
 اوست بخداوند غایب را اما قول او که نزد من است آنچه نزد خدا نیست مرادش این است  
 که نزد ظلم است و نزد خداوند ظلم نیست و اما قول او که میدانم چیزی را که خداوند  
 نمیداند

تاویل

تاویل و اینست که او مقصود میکند شریکی بر خداوند و خدا میداند که شریک ندارد  
 چنانکه صیغه فایده است و بنا بر ما لا یعلم امر بظواهر من القول و اما قول او تاویل  
 مراد از آن استین است یعنی من صاحب استینم و اما قول او تاویل یعنی اعتقاد  
 عالی است و اینست که خاله علا حظه نماید که حضرت امیر علیه السلام هر یک کلام  
 اعرا بر این صفت فرمود معانی حق و باطل بکفر نکرد و عمر بن حنبل کرد و او را بکفر نمود  
 پس هر گاه کلام من این کار را نمیکند و کلمات علماء هم همین طوری است و نشانها  
 دارند و بخلاف آنی و کلماتی که ظاهر آنها کفر است و با حقیق حکم بکفر ایشان نمیکند بلکه  
 عدالت ایشان میدانند اینک بنده بنفصه علیه الرحمه در ره الله عقاید خود گفته که  
 خداوند خدای اعراض نیست و کذاک خدا و هر چه در نیست با اینکه بضرورت  
 ثابت شده که او خدای هر چیز است و اعتراف حکم بکفر از بنده جلیل نموده بلکه  
 در نداشتن که کسی یک کلمه بدست او بگوید و اینک مجلسی علیه الرحمه مقدس  
 تقیم نموده و میگوید شیخ ان فعل است که خلق و در بران هستند و خداوند  
 بر این نیست و قسمی مقدس، خدا هست و مقدس، خلق نیست و قسمی مقدس  
 خدا و خلق هر دو است و اینک شیخ اربیل علیه الرحمه ترکیب عقلی بر خداوند را  
 و شیخ صدوق را نگار نموده عصمت شیخ از سهوی و میگوید که غلظه و مقصود گفتند  
 یعنی صلی الله علیه و آله سهوی نمیکند خلاصه هر یک از علماء از این فعل عبارات دارند

چهر سزاست که شما بر این جماعت عیب نگویید و با آنها با کفر نمیکنید بلکه تفسیق کنید  
لکن این کلمات را ناقص خوانند ایشان نمی دانند و از برای همه محمل خود خوانند و میگویند  
و کلام را در میسند با من هم همان معانی را نمایند چرا انصاف نمیکنند  
شما را چه میشود که حمل کردید کلمات ایشان را بر ظاهر و حکم نکردید بکفر تا آنکه  
بلکه تفسیق نمودید چرا جامع میکنند در عبارات من آنچه در عبارات ایشان  
جاری نماند با آنکه عبارات من در دلالت بر آنچه شما گمان کرده اید ظاهر نیست  
از این عبارات و اگر بگویند در صورتیکه بقین شد که کسی اعتقاد او صحیح است  
عبارات او را چه خود بر معانی صحیح میگویم شما آنها را ندیدید و گفتا کرده اید کتب  
ایشان پس در کتب ایشان بعضی عبارات دیده اید که دلیل جز عیبند است  
این عبارات را هم ببینید لهذا این عبارات را حمل کنید بر معانی صحیح هر چند عملاً  
عبارات صحیح عبارات فاسد را اصلاح میکنند شما خود شخص را ببینید که  
بر کتب عقاید صحیح و نصیحت کم که این عبارات کم بر او و هر که شما میبینید نیست  
و نیست مگر آنچه موافق هر دو است باز ملائمت میکند اما حکمی از خدا سر شده  
که با من صلوات کند و با سایرین طهر مرا طاعت میکند خدایند و ملائمت  
تقلید را لیسکم السلام است و معانی اینک من عقاید مسلمین را اظهار میکنم  
چرا از من قبول میکنند و خداوند فرموده و لقد قالوا کفر فکفرنا بما قالوا

و تفهیم

و نفرمود کفر با شما کسوا چرا با من بظاهر شرع راه نمیروید پسند کردن ما افروید  
افوض امری الى الله ان الله بصیر بالعباد هر چه از این قبیل است ملاحظه فرمودید  
کوش سخن ایشان ندادند و بر عمل خود افزونند و با طرف بلاد نوشتند کوش  
احمد و شمس اعتقادش چنین و چنان است و ما مردم لا لبس هذا انداختند  
با این گفتا نکردند و باینه علا و تراخانی گذاروند که جمله جهاد شرح زیارت کردند  
مطالع خلفا بپا آورد و حکایت من بن حکم که در کفر کسی بیست سخن بود با من و کل  
در اینجا نیست نموده بودند و بر بغلاف و با و نما یا اینند محض ایستاده اند و تا  
شود بلکه صد هم بر شیخ جلیل فرماید حاله ملاحظه کن و بدین کسی که ایمان بخدا  
در سلسله طایفه این ضم سلسله بنمایند با عالم مؤمن بلکه بایک از عقاید مسلمین میباشد  
خاستا که چنین کند خلاصه بعد از آنکه شیخ ملاحظه فرمودند که ایشان این سخن  
نمودند باین سخن و شدند باینکه و بدین بیان عمل شیخ ضرورت بر هر شیعه دارد  
چرا که ولایف ما عدل و بی باط است خصما کرد و تا آنچه امر فرقی خالوی شیخ بود  
بسی شیخ معترف است که بود حاله تصدیق نماید که اگر مطلع میشد باین کتاب جامع  
نمیداد و مگر بلا چه میکرد لهذا ان هر چه بسیار میکنند و بجهت حفظ نفس خود  
با بر علما و مشایخین فتنه را که بلا می عطف کرده فرمود دست بر سر با علی است  
مکه معتقد چنانکه حضرت سیدالهدای علیه السلام فرمود فرمود از بدین شیعه



بهرست که بمقتضای قول خداوند تعالی فرمود که ما خفتکم فوجی و فی حکم  
و در همان سفر بخوار رحمت ایزدی پوست جمله اعتبار خود را بنام فرمود علی الله  
و رفع الخلد اعلی و مدونان سر هر حال معقول و معتد است در دیدن <sup>طبیعی</sup>  
بضع در پیش هر مطهره و ائمه علیهم السلام در حجت ناطقین خداوند و انهم از او غایب  
خود ایشان بود که در لایحه جوده داعی و غایب می فرمودند که خداوند افرین را بر کس  
خداوند با فضل الهی که اسیان است از شرف آنکه که بر منوره اند است  
مان کرد شک رضوان فرمود و تفصیل زنه تا ایشان در راه مدینه و باعث <sup>مصلحت</sup>  
مفسد ایشان در مقام خود و مذکور است مادر صد شرح آن بنام این بود  
بجلی از باعث اختلاف که در زمان خود ان برتر کرد و پیدا شد و به شک  
دو شا ایشان یقین کردند که مذهب ایشان عین مذهب الهی است و قول  
قول ایشان است در کلمه و غیر آنکه از امر سادات خود بنمایند و نمایانند  
بجز آنکه مخالف مذهب شیعه باشد بلکه درین نادر ملت ما همان است که کافرانه  
بان هستند و مع ذلک محض خود مصلحت از این جماعت عداوت کردند و <sup>مصلحت</sup>  
مسلمین نمیدند بلکه تکفیر کردند و کردند آنچه که خداوند ایشان هم با آنها دشمنی کند  
بنا بر نزاع افتاد تا از ایشان که صدی و کلام بعد از آن سید محمد علی الله فقط  
که حاصل علم ایشان بودند بر تیره ایشان راه رفتند و همان علم و حکم خداوند

بعد از آنکه هم

سینه

سینه ایشان جای نداد و بعد از هر چه شیخ اعلی الله مقامه بنا کرد و ندم در میان <sup>مصلحت</sup>  
و تا چشمک نشسته خوابید برود مردم بجان اینکه شیخ از زبان رفت است و علم او <sup>مصلحت</sup>  
اسود و بیدار آنکه بداند این فرخا و شرف نیست و این امر و نیز افرین است  
لای علم و حکم را مخرج سید علی الله مقامه بدست گرفت است و مردم <sup>طبیعی</sup>  
و آنگاه غایب کرد و ایشان جمع می نمودند و حدیث این بان و نیز دیگر سخن حدیث  
ندیم از ظاهر شد بر سرست و ندکس نیز ایشان که نزد کینان مذهب علم در <sup>مصلحت</sup>  
این مذهب علم که دست فرات فرقی خدات و اما ادا و صفات اطفال و انا و <sup>مصلحت</sup>  
انبار در سل و حافظ خلق بر سر هیچ و اما ادا و بر سر نبوت مطلقه و خاصه و اما  
مطلقه و اما است خاصه و قویید و رفع شک و شبهت دارد و درین دانش ایشان  
اگر کتب با آنها نشانها ضلوه مبتدیان بر سر چه از اسلام است و تا بدیه خلق خلاق بر <sup>مصلحت</sup>  
ایشان در سل حیات و طالب اینکه حضرت با بر سر فرموده اند اول الدین معترضا از <sup>مصلحت</sup>  
در حجاب گفتند که آنچه شما بدان بحث میکند حکمت و حکم افعال و مصلحت  
خبرای بود که در شما از حکم لفظ است یا معنی ان اگر لفظ است که خداوند <sup>مصلحت</sup>  
مجید خود در چند جا مقام فرموده است مدح از آن فرموده است بلکه فرموده باعث  
مرسل است که حکم را خلق با هم زند چنانچه میفرماید و من فوض الحکمة فقد اوش  
خبر کثیرا و میفرماید به اولیایه بعضی الامین و سرانهم سید علیهم السلام و <sup>مصلحت</sup>

در ستم کتاب الحکمة و صیرف با اینها لغز الحکمة و در وادیه صیرف باید و لغز با اینها حکمة  
نصل الحکمة اصل این آیات در آیات هم در مدح حکمة بسیار است پس حکمت  
حکمة بنامید و اگر از معنی حکمة مذکور میگردد پس معنی آن معرفت خداست و معرفت  
دانه هم سلف از الله علیه هم توحید و حقاقت است و اصلاح نفس و معرفت با الله  
و صده شش در عبادات و معاملات و غیر آنها آیات قرآنند در تفصیل بیان حکمت  
چنانکه خداوند فرموده است و لا یجوز مع الله الیها اثر فقد علمت ما یخفی علیکم  
صیرف باید بعد از آیات قرآن از باب جدید و علم اصلا و تفسیر بعضی از آن آیات  
ایک و یک صراحتاً سوال است بل معنی حکمة و جمیع راه هدایت است زیرا  
و گاه هم حکمة میگویند و مراد علم اصول و سبب است و آن هم طریق نجات است  
پس هر چه حکمة مذکور است بطریق حکمة و مخالفت عدو و قتلند و در باب اول  
که ذکر شده است از این طریق نیز ایشان فرض است چنانکه جمیع در فقه احکام  
شرع هر چه کردند و این از این سخن تا عقیده خود کردند است  
از طریق دیگر و منهاج ایشان نیز فضیلت است و متابعت ایشان طریقی است که در علی  
حکم کردند و بعد از این ان علم میشود بلکه هر چه از راه حق است و راه باطل بعضی حکما  
گفتند ما متوجه این معنییم بعضی خواه موافق شرع باشد اما ناطقاً گفتند که در این  
و کتب باید علم حقایق از کتاب سنتا خداوند و الله و حق بلین هم شده  
و منکرین

و منکرین اولی در معنی که بقول خود آنها را ضرورتی نامرکنا و نند حکم کردند در  
و خدا را نشناختند و کلام در اینها بل کلام صیرف چنانکه امام فرموده لغز الله الحکما  
بقولون هذا بنفاد و هذا لا ینفاد و هذا لا یفصل ما برای خود خوانند  
و بقول خدا و حدیث پیغمبر که حکمت با سراج هدایتند و حکمت اگر موافق  
و حدیث باشد خلاصه بحال است که هر چه از راه باطل دارد و راه حق و هر کس  
برود خطا کرده است سید مرحوم گفته الله مقامه در مقام جواب بیان فرمود  
که در فقه مسلم جمیع برای ما جز خداوند و علم خودند و ما میدانیم شما از کتب آنها  
نمیکنید و بلا مده واضع از نظر در آنها استناید پس هر مانع از کتب حکمت  
بگویدند علم آنها را محض اطلاع بخوبی میکنند چه نیز خواندن حق و باطل پس علم  
هم محض همین بخوبی نماید خوب گفتند که خطا آنها است که خطا حکمت بسیار  
بجهت اینکه خطا در آن موجب عجز و در زیاد است خطا و در فقه موجب عجز و در زیاد  
شده جزای و مورد سبحان الله شاکر حکمت بسیار زیاد است و در فقه موجب عجز و در زیاد  
فدیه نادره دارد و از جهت این ایمان میدارد علاوه بر این که هر کس شهادت  
آن در درین نفس ما بل این میل میکند چنانکه حضرت امیر علیه السلام فرموده در صفه  
خلق هیچ رعایا اتباع کلما حق یجیرین مع کلهم چنانکه خداوند فرموده و انما انما هم  
اجاهم دان بقولان نعلم بقولهم کانهم خشیتان یجیرون کل صیغه علمهم هم شده  
ن گفته ایم

فاندهم تا علم الله اني بونكون واكر ايشان بصيرت در عين نداشتند و ملك  
 بنوع علم نباشد چگونه ميتواند شهر را از خود دور کند و با عايشه شيطاني بربك  
 ظاهر ميشود اسكندر اين ضايع ميشود چنانکه يك از علماء رسيدند که در درگاه  
 با من موقبل کل شيه و با من بود کل شيه و بصيرت ثابت است که جنت نارائت  
 و فاني ميشود پس چگونه بعد از انفاست بخار است او مان غار الاوند خص و اين امر  
 پس خواند بعد از هر چيز است که جنت و نار که نثارند و جنت کويد مصتفان  
 و ناله که علم اين امر پديده شد انوقت که با براب علم القدر و العلم انما  
 کور و سران اطراف و سران سوي هم بگوغان فرست که خلق ايعوت کند و کا عتد  
 فرست بجهت مردم بر وجهه الله يقير هم سه قره که ان سخن از خود حقير و جود است  
 کرده بود ايشان را بخدا و عودت هم هيکنه سر را و اصبح علماء که از حکيمه اطالاي  
 ساکت شدند بلکه با درخت نمودند و احسانا جای همي هم گذارند و کون و الا يقير که  
 در مجلس بر سر حفظ فرمودند و با ان علمي انما بخلاف موند بطون بلکه که از و کفر  
 بر غام خلق ظاهر شد و از ترس را در برابر او اختار کرد و بعد از ان رساله عديده  
 او نوشتند که در ايران منفرکت بر هر مصفيين و طالبان دين و صلاوة و کفر انما  
 ظاهر فرمود و انما اسکا از علمای ايران پديده شد که چتر هم بر بره انما بنويند که  
 هر چه در ايران علم يقير فرستند حال خود انقلب ده اگر در هر عصر حکما

خواند

کتاب

کسب که تواند نفع لسان از شهادت مشهورين و اوليا جاهلین و بدعتها طلب  
 حفظ کند انما علم فقه و اصول و شرايط تمام درين خدا حافظ نمود خاشا و کلا  
 فقه بخرا حکما و شرعيه ظاهر بر جنبه معکوره ميشود با در پند فقه رساله رساله  
 و مسلمين فرست در ايران منفرکت کرد و کس از عهده جوابان بنامد عی که حکما  
 شدند و کفری هم که چتره جواب اطراف عده بنامد انما کسک و الا حقير جواب  
 اوليه نره از بر اهلين عقليه و فقه و اخلاص هم و حال انما اضاف ده اگر حکيمه  
 جوابان شهادت نامه و صبران و ابا اجماع حاصل عود و شهرت است خطاب منان  
 شکله و شهادت از دين کردا که ميشود خود ايشان از علم خود دست بکشند و  
 انهارا ميگویند و اين فدر هم که صيدني في تحصيل صيرت و چتره کسک و شهادت طلب  
 معاد و جهات صباحي عبادت و سر و پند و اصطلاحی مياصند که شایده که شکره محله با  
 و با نتي کنند و نافي بخزند مثل اینکه في مباح و فباحي و حکما کسک بر پند و الا خود  
 که نايه اين علوم هيچ فقه است که انان احکام ظاهره شرعيه را با هم پند  
 هم هستند در هر وقت که محض طلب عين عقيلين علم مپند و لکن ميلانند که طلب  
 بجهت حفظ اصول دين و معارف و اصابست نفع و اصول و خود صرف ندي  
 حفظ نفع لسان از شهادت و شکله و ملحقين نمود چنانچه علامه مجتبه در فقه  
 اين علم کما و عهده انرا ناستد و نفع کند و کما باطلان مديشان شد

نابند خلاص بریم سر مطلب فرود سید رحیم علی الله مقامه که ما دام که افاضه  
و حکم با من نه یکجا است کلمات خنوار و حکم ای محمد بلکه در هر طریقه بکل میماند  
از عالمی بر سپیدند که در حدیث فارود شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
معراج نماز ظهر فرمود نماز ظهر نیست مگر و نیست که اثنای نماز بر او نصف نماز  
رسد و این معجزه مکرر در روز نیکو پلایم کرد و در بهر وقت میسر از معنی  
و تفکر بر نماز گفت نماز نیت فرمود گفتند از رسول خدا که نماز غیر نیت نبرد  
که قضا در وقت نماز گفت نماز نیت فرموده ملاحظه کن از عدم معرفت چه چیزی میگوید  
و شخص بگوید از علماء فرستادست هر یک از مضامین خود که ان الله لیسر لمکات  
والا لایح الفاضلات ملاحظه نماید برین که از وقت معرفت خلاص را جسم بنده است  
یک نماز احوال نماز با جمل مکتب خلاصه از این قبیل لغزشها از غیر حکم بسیار است  
اگر معجزه حکمت تویم این قسم صیغه در جواب گفتند که معرفت عاقلانه کافی است  
لازم نیست خصوص در مسائل اجزای علم بلکه کافی است اگر طریقه شخص فارود شود که  
لد و انفصل هم مضطرب نشود و در جواب خود این شخص یکی از مسلمانان و متوسلین  
مخبر می شود نه از علماء و هم علماء و فقهاء اتفاق دانند بر اینکه واجب است  
کلامی که بک نفر باشد که عالم باشد به تفصیل بعلم حکم و کلام و حقایق اشیا و معانی  
تکلیف و شبهات فارود بر اسلاف آنکه اگر اینها را شهبه برودین دارنده اند و اندر معنی

و شکلی نیست

و شکلی نیست که شبهات امیر از یک جهت نیست بلکه از هر جهت میسوزند و هر طریقی  
از هر باب و سخن از راه سخن شبهه نماید با علم دیگر پس من باب القدر باید دان  
هم داشت پس باید جمع علول را دانست پس باید جمع علول را دانست هر که شیطان از  
ناهما میتواند داخل شود نهایت واجب کفایت است و واجب کفایتان چیز نیستند  
کس محکومان هستند خجالت یک نفر که بان مقام رسیدار با ناطق معبود  
بنابر این واجب است بهر کس که کوشش بجاهد خود را تا بدو تحصیل کند  
معارف کلام بقدر کفایت پس غلو کیش باید متغول بنابر این باشد تا در  
او رضا بحد کمال برسد تا در این خالی نباشد نماز ندارد هیچ خداوند و آنست علم  
که شایسته است ابد که واجب کفایت است و در میکند بر کس آنکه با این دنیا  
عینی آن جز واجب کرد و اجتماع نفس را در طلب فقر با آنکه کفا کردن بر  
جایز است هم چنین در حکم و معارف هم چیزی نمائید تحصیل کردن جماعت را  
در وقت چیزی و صیغه باشد و این هم گذر شد میگویم که ظاهر حکم استقلال بعقل است  
بمنکنم بلکه نظری میکنم و بعد میبینم بآیات حکم و احادیث مسلمه مشهوره وقت  
قبول میکنم پس چه ضلالی در این است خلاصه از این قبیل جواب استکمال بسیار  
بجواب گفتند تا بنکریم چه در معارف حکم سخن میگویند و لی از وظایف است که در  
مسائل شیخ هستی و شیخ هستی جواب گفتیم جمیع مسائل شیخ است اینست که

تمنا

شاد و علماء اسلام که مدار عالم بر آنها مرده شهادت داده اند جلالت شان و توانائی او را  
 نمودند علم بسیار و فضل بی شمار و از او بهر طایفه نمودند بر جلالت شان او چه نقل کند  
 از تصدیق او ای که تصدیق هر علمانا تمام و من مدقاسی که درم و بخانه تمام  
 حضرت رضای خداوند و طلب حق نه طلب دنیا و در سفر و حضر هر خدمت او بودم  
 معاشرت با ایشان نمودم جز خبر ندیدم از فضل او و در کمال بر حقیقت و برای حق  
 شد با شهادت علماء بر صدقا و غیره که در این حدیث است که من از این حدیث  
 عدول کنم و تصدیق علماء را تمام با وجود علم و فضل و فقه و حکمت و نبوت  
 ایشان و تصدیق نماید کفر بر آن که با سر رشته از این علوم ندارد و اصطلاح آنها  
 نمیداند و شک نیست که در این راه و اعلم و اوسع و اظهر بود و تصدیق علم  
 و کمال شیخ بود و ایشان را توفیق نمود و اقرار نمود که از فهم بیان او عاجز  
 میسر نقلید آنها اولی از تصدیق شخص که علم است و متابعت این خلق علماء  
 پس باینکه من در سخنان او ایچند روز مشاوری و در اولم و بعد سخن او تقریب بخدا  
 میجویم پس اگر تاملی در دست آید که باعث اعراض از این امر است تا امر نماید  
 هاترا هرگاه که انکم ضارین پس کمالی اند که ان علماء که تصدیق ایشان را کند  
 مطلق شدند بل بخیر ما مطلعیم پس کلینک غیر تکلیف ایشان است و در جواب  
 این عبارات و کتب که شما میگوید و بعد از خود معنی میکنند شما گفتا که اولی شسته  
 قبل از فرج

در صورتی که

قبل از فرج از علماء و غیره با بیجم و بهر نهاده علماء سلفی به اند خلاصه بعد از سخن  
 فرمود چه خطا پس شد و شما از کتب حرم شیخ که بر سابقین شد تا همان مطالب که در کتاب  
 عنوان کرده بودند عنوان نمودند و در جواب فرمود شما همین سخن را در حق ایشان  
 در جواب فرمود و بیاید جمع شود در عبارت خود را بر شما شیخ که در مطلب خود را  
 نماید و فرمود و از این عبارات آنچه شما فهمیده اید نیست چرا که از این  
 جمع نشدند تا بشنویند و این را بر شما و دیگر چه بحث تازه مانده است و علماء  
 از عبارات معارض با نص شیخ خود و انصر فرمود بر آنکه در این نیست از آنها  
 نمیدانند که علماء اصطلاحات نموند که کسی اطلاع بر آنها حاصل نمیکند مگر  
 انرازه داخل شود و الا مشاهده اصطلاح و کلام خارج میشود بر وجهی چند  
 میفرمایند لا تخلم بکلامه و اید منها احد سبعین و جمالی من کلام الخیر و انشا  
 صرف کلامه حیث ناره و لا یکذب فان انهم نظرون نظره فی التجر و قال فی فقه  
 کان یقینا ولم یکذب قال بل فعله کبریم ولم یفعل کبریم ولم یکنب انهم کبریم  
 صدق است که در کلام و جوه عیدین محتمل باشد چگونه میخوانیم کلام کبریم کفر کرد  
 اجماعی است و کتابت است بنان املق است که کبریم مستلزم نبوتش کفر کرد  
 ما اعتبار در جمله است انهم قول صحیح خلاصه این قبیل ملاحظه و مضامین بسیار  
 و فرمودند انهم انفسا شریک و ایدانر سول از دم نمائند مرد و موینه را کفر میکنند  
 عصا

عتق و صلوات نماید که فرمود خداوند از شما سوال کند که هر چه در حق من از کفر کردید  
 بخوابید چه میدیدید و اگر بر سر خدا حاضر باشم آنچه خواهد کرد و اگر از کفر  
 از شما برسد الله اذن کم امر علی الله تفریق چه عذر میخواهد ای خدای  
 خدا برسد و کسرا که خداوند مقدم داشته مقدم دارید و لا یجوز لنا  
 اشیائکم و لا معوانی الا من فی یدین بقیة الله فی کل امر انکم مؤمنین و لا  
 تقعدوا بکل طرف و عدون و مصدقین عن السبل و محبون انکم محمد  
 هر چه از این ضایع فرمود سدی بایان بخشود چرا که در ایدایان قسمه انکسین  
 نرا صلح و در جنبها از حد بود و در حضور من چرا که دیدید خداوند در دنیا و آخرت  
 نزد سید جلیل و مولای نبی در جمیع حاجت کما فی اعلی الله مقامه جمیع فرموده  
 هم طالب نفع اند و حضرت چه بهتر از این که در دنیا و آخرت یکجا جمع شود پس  
 خلق با ایشان زیاد بود حضرت دیدند که صنایع ایشان کما در دنیا و آخرت  
 و محض هم از مسئله فقر و اصول مبتلان مردمان از ساحل این بحر شکوف و در غرق  
 خانه نداد این دیدند که ایشان را کفر کند و اگر عیب بگو در ایشان میدیدند  
 کفر میکردند بلکه هر چه میخواندند و تفسیق میکردند و تحصیل میکردند و در دنیا  
 درج و تفریق و علم ظاهر با هر که هر چه افتاده نمیتواند هر چه بنزد هر که که  
 گفتند شیخ و سید اعلی الله مقامه از ابد و غایت بنسبچه و بنی که ایشان را کند  
 میکنند

میکنند اگر چه گفتند عالم نیستند هیچ کس تصدیق نمیکرد پس ندیده نموده بکفر کردند  
 که اگر با عین ایادی کند بگردشمان خرد و باطن نیدید ما چه تهمین و بر شما <sup>بند</sup>  
 نیست هر یک که ما خودی داریم شما اطاعت کنید طرعا را که هر عوار جمال هم که چه <sup>مخند</sup>  
 و بعد از آن خود با او میکنند بتقلید با او و اجاد و کراهات کفستند بجهت کلاست میکنند  
 خلاصه باین ندیدیم خلق صغیر کردند و اختلاف میان ایشان انداختند تا نازل <sup>شد</sup>  
 کبر که خداوند برای ایمان افزیده بجز ایشان کراه عیش و دنیا و علوم کلا نفا  
 که تصدیق مؤمن را نکند خلاصه بجهت حفظ ایامی گذشت و بنیاد ایشان فایده <sup>مکود</sup>  
 و امر مردم سید اعلی الله مقامه بآن گرفت و اسم ایشان در عراقتین هم شد و <sup>مکود</sup>  
 ان اطراف کرد ایشان هم جمع شدند بایمان لاره هدایت از شانه خلق شیخ عالم  
 براه راست و دلاله صیغه بودند تا اینکه انش حد در کل این سینه امان مشعل  
 پس جمع شدند و مجلسی فرمودند در روز جمعه اول ماه رجب خلق بسیار <sup>جمع</sup>  
 شدند که عدو ایشان از هزار پیشتر بود و جمیع هم جمع بودند مستعد ضربه و در <sup>سند</sup>  
 اعلی الله مقامه خواهرش نمودند و آن مجلس حاضر شدند تا روضه ان مردم در <sup>سند</sup>  
 کم کیفیت آن مجلس در یکی از سبای خود صیغه نماید و در میان مردم و در میان <sup>مستعد</sup>  
 نداشتیم و در مجلس ایشان در دم مردم ان اطراف نمایانند در روضه ایشان جلوه <sup>جمع</sup>  
 اند و آمدند و اطراف را گرفتند و من غریب و در حید و فرید مردم شخصی که <sup>مکود</sup>  
 در آنجا

ان اللغات بزور بن یقین و عروج افق از اوقات صحیحین و طی من کجا میسر نمی شود  
کنم و حال آنکه بر کوه من احاطه کرده بودند و جمیعاً با سلام بودند پس از آنکه  
سوال کردم این مجلس را برای چه اید این اجتماع برای چیست از من خلاف  
شینه اید یا خلاف عرفه دانسته اید یا مخالفه من و مندی که در جمع شده اید  
بر این بات نمایند و چه جایی سائید گفتند که کتب پس چرا این از خواه و غوغا  
سرا کرده اید گفتند میخواهیم بعضی عبارات شیخ را که کتب و بیان کنیم که گفتند  
گفتم چرا از شیخ سوال کردید زیرا اول آنست که فرستادند نزد شما ایستاده و فرستاد  
دبعمانا که بر لب فضا جاسرا کرده بد و عالم را از خود بر گردید تا مردم از بسا از  
خاله سوال میکنند حال هم که شیخ فوت شده کلام او چه خواست چه باطل چه ضریب  
علیک انتم که لا یفهم من ضل اذا اهدیتیم گفتند لا بد با بعد از صوت و نظر  
در کلمات و در آنجا سوال کنیم گفتند اهل باطل بنیادند که از عالم و قدرند در چنان  
افغان کاروان میکنند گفتند و با معین داد که با عقدا و راه می روند و گراه  
گفتم هم چنین مولات اهل باطل هم تبعه دارند و با عقدا و انها علاوه بر راه می روند  
و از قبل از زمان شیخ هستند عیال آنها را احضار میکنند و نکو دید که بطلان آنها  
ظاهر نمایاند که مردم از آن اعتقاد بر کرده اند اگر آنها را غیبتید من بنیادشان را  
ایشان را و کسان را و عیال آنها را از اول آنها را رد کنید بعد از شیخ غایب شدند

وکت

دست نشا و بنیادیم با اینک این عبارات را معنی کنید گفتند تا الله و اما الیر اصعب  
بیاورید عبارات را پس همان عبارات که سابقاً عرض شد و برین و قبل از آن  
من هم از شرح کرده بودم و ظاهر بود که هر مدلولات کلمات است  
در رساله خاصه که از اصحی فهمیم بکشف الحقیقه بلکه هر چه در آن رساله بر کتب  
نگذاریم و این رساله در همه جا معروف بود و اول ایشان بفعی بجهت بدین  
اوردند آن رساله ان عالم را با حکم الهی و کامل صدق این کلام که فرموده  
ان الحدیث العنصره لا یعود و گفتند که کاین عبارت کفر است یا ایمان گفتم  
این معنی که من میفهم و درین است کفر نیست ولی شما بگوئید که کفر  
لعنوی که در کتب لغت نوشته شده علاوه بر اصطلاح حکما چنانچه فرمود  
طایفه ایمان گفتم سبحان الله که معنی بطلان حدیث است بگویند این عبارات را  
میکنند شاید چنانچه دانسته باشد که اگر همان معنی قابل شود بعد از کلام  
شاید گفتند در مقام فهم علوم است کفهم معنی لغوی همان است که علوم  
باز گفتند علم در علم است کفتم فهم علم را چه مدخلی است در علم اگر بنا  
بر چه علوم نفهمند یا طایفه ایمان لازم میاید کتب علمای اهل باطل است  
همین کتب و سبب و فوس معنی شرح لعنه است که معنی نفهمند و سبب است  
و اما سایر عبارات را بنیادند یا بر اینان جایز است که حکم سلطان آنها کنند

هر چه مضاعف کردند و قبول نمودند تا آخر کتب مراد شما چیست گفتند خبری که نبود  
 این عبارت کفر است من چون دیدم چاره نیست نوشتم اگر این عبارت با <sup>حقیقت</sup> قوی  
 حذف شود بقیه عظم کفر است مثل قول علی <sup>تعالی</sup> بما لله معذرتة و قول <sup>خود</sup>  
 بودند ناصرفه لا ربنا ناطره زیرا که اینها بحسب علم کفر است چرا که خدا را دوستی  
 صحت نیست و بعضی عبارات دیگر ابراز دارند که بعضی از آن کرده بودند و بعضی  
 نتوانستند بودند بجز آنست خلاصه مراد ایشان این بود که چنین نوشته ارض کرده اند و  
 نوشتم باین معنی و طاصلاست که این عبارات متضاد است مثل این است  
 خدا بجز و بعد از آنکه دست بر من نیافتند و مرادشان طاصلاست که خدا  
 بجز <sup>علیه</sup> هم نوال استخوان کنم که بجهت <sup>علیه</sup> ایمن و چون سخن با بخار رسیده <sup>صاحب</sup>  
 گفتند بدین روش من الخی ما حال که گفتند که عینده ایشان ناست  
 حال بجز امید اینها و اینها است که اینها که با است که با جلاست ناست <sup>تعالی</sup>  
 بلای ایشان است که خود را جلاست کند پس مجلس دیگر با بدین هم او هم و فلان <sup>عالم</sup>  
 بنام هم که اجتهاد شما است شود یکس ظاهر شد که مقصود شما خدا نیست <sup>این</sup>  
 شما مؤمنان اذان گفتند بجز بر رضایتیم بجهت نماز و مجلس متفرق <sup>مجلس</sup>  
 شدند و دلیل و حجت ظاهر شد و از اهل و عقد حاضرین مجلس <sup>عقد</sup> با <sup>تعالی</sup>  
 سخن که اگر انهم از زبان خود و قابل تامل و مجمل بود و با نیک و زانی <sup>مجلس</sup> که لفظا

مرحوم

مرحوم سید علی الله مقامه هر چه مریدان خود انصاف و حال از این نوع خلق از بین  
 خدا ایشان با طایر صحبت و اخلاص فطرتا از چه حجت و با آن تفصیل دیگر حکایت <sup>کنند</sup>  
 بعضی دیگر در زمان مرحوم سید علی الله مقامه و منوع <sup>بعضی</sup> الخ کلاما علامه فان <sup>بعضی</sup>  
 ان اهل نجف بود بدانکه ایشان فایما <sup>بعضی</sup> حاجت از شیخ مرحوم سید مرحوم میخوانند و بدانکه  
 اناسیده <sup>بعضی</sup> می گفتند که هر از بر مرحوم شیخ <sup>بعضی</sup> می گفتند بلکه ایشان از است بجز <sup>بعضی</sup>  
 و طایر با مرحوم سید محاسن و موافق بودند انکه عبارت است که اعرض عن کتب <sup>بعضی</sup>  
 مقامه که در هر سال اخلاق نوشتند و ان عبارت است که اعرض عن کتب <sup>بعضی</sup>  
 الفاضله العیار و چنین <sup>بعضی</sup> می دانستند که مقصود ایشان از کتب <sup>بعضی</sup> است علم است <sup>بعضی</sup>  
 که از روزی بر برد و بحث کردن و عداوت با مرحوم سید نمودن و بد گفتن و <sup>بعضی</sup>  
 این و سید مرحوم علی الله مقامه که <sup>بعضی</sup> بر پیش ایشان نوشتند و ایشان از است <sup>بعضی</sup>  
 که فاروق بودیم و درست بودیم چه شد که با بخار رسیده <sup>بعضی</sup> است که <sup>بعضی</sup>  
 قبل فرقیات فرمودند و این بدان <sup>بعضی</sup> که غفرت نوشتند و با <sup>بعضی</sup>  
 ابرار شده بود شیخ فرمودند و از ایشان فرستادند و خوانند و نه <sup>بعضی</sup>  
 خود انصافه که لفظ از کتب <sup>بعضی</sup> مخصوص <sup>بعضی</sup> است <sup>بعضی</sup> که <sup>بعضی</sup>  
 که گفته قوم یعنی علمای <sup>بعضی</sup> است <sup>بعضی</sup> که <sup>بعضی</sup> است <sup>بعضی</sup>  
 نیست که غلام <sup>بعضی</sup> است <sup>بعضی</sup> که <sup>بعضی</sup> است <sup>بعضی</sup>



مکتوبین که بر خلاف حق رفتند و هم چنین کتابی که از اشیاء غیر متینند مثل لیلیه و  
و استیجالتیه و اهل تنفر خلاصه ایشان برای خود معینه کردند و گفته معلوم است  
سید علما را خوب میدانند و اعراض کردند از ایشان تا اسکندر شرط تدین اعراض نمود بلکه  
ایشان فاجیه بود بپایند و بروند و بهیلت نمایند و دلالت فرمایند با از خود ایشان  
کنند که معنی این عبارت چیست و ملازمش از هم کیت خلاصه اخصاف ندادند  
بطعنون و امر الله بران بوصول در دوزخ برین بر خداوند  
در این میان <sup>احمد</sup> <sup>بن</sup> شیخ خلف لال عصفور این جماعت بنیست و اینک ما در حکم باشند ایشان در قضا  
به غرضه هستند فاهل غم هم هستند و مستفسانند و میل بطرف ندارند و اگر هم احوال بود که  
صلیحی کنند ایشان بشما پیشتر خواهد بود خلاصه از این قبیل بیافه و موافق هر طرف هم  
هر از ان رسول فرمودند که کلام را تحریف نکنند هیچکس نزنند و گفته حضرت قبول کردند  
گفتند این جماعت را بل حکومتر نیستند و هیچکس دست بر سر خود بچنان انداخته است  
من مکتوب هر چه است ام و فرموده حضرت که بر کسی از مسلمین مخفی نماند بان علماء با لیت  
که یک مسئله فرموده بفهمند پس ظاهر شد که از ایشان اینک نیست بعد از آنکه  
فدا معرفت کردند که ما فرموده رسول فرمایند نزد سید که مجلسی با هم بنشینیم سخن گویم  
قبول نکردند بعد از آنکه در جم سیدان طالع را از ایشان دیدند فرمودند منزه در سخن گفتن  
نصب کردند در محضر عامه خلق از دست دشمن و بالای منبر رفتند و بعد از حمد و صلوة

اصلا تمام شد و معلوم هم شد که تفسیر که است و ایشان بگویند ما انلان حکم کردیم  
در ظاهر شد بطلان او لا بد باید حکمی در میان باشد نوشتیم هر یک بنویسم  
مهر کنیم که هر چه ان حکم تصدیق کند مطاع باشد و حکم از علما عراق بنقل  
که با انها طاب من است و از بکرند بلکه عجز از علما را ناهل بچین حکم و غیر از زیاد  
مشترک اند مثل شیخ محمد ابی بکار که در عماره جلیل القدر بود و صاحب  
ذوالف بود و سید حسین بن سید عبدالقادر بخری که مردی عالم بود شیخ  
بن شیخ خلف لال عصفور این جماعت بنیست و اینک ما در حکم باشند ایشان در قضا  
به غرضه هستند فاهل غم هم هستند و مستفسانند و میل بطرف ندارند و اگر هم احوال بود که  
صلیحی کنند ایشان بشما پیشتر خواهد بود خلاصه از این قبیل بیافه و موافق هر طرف هم  
هر از ان رسول فرمودند که کلام را تحریف نکنند هیچکس نزنند و گفته حضرت قبول کردند  
گفتند این جماعت را بل حکومتر نیستند و هیچکس دست بر سر خود بچنان انداخته است  
من مکتوب هر چه است ام و فرموده حضرت که بر کسی از مسلمین مخفی نماند بان علماء با لیت  
که یک مسئله فرموده بفهمند پس ظاهر شد که از ایشان اینک نیست بعد از آنکه  
فدا معرفت کردند که ما فرموده رسول فرمایند نزد سید که مجلسی با هم بنشینیم سخن گویم  
قبول نکردند بعد از آنکه در جم سیدان طالع را از ایشان دیدند فرمودند منزه در سخن گفتن  
نصب کردند در محضر عامه خلق از دست دشمن و بالای منبر رفتند و بعد از حمد و صلوة

اصلا تمام

فرمودند ابا الحسن زهنايم ندا جمعت فيه شتان احديهما القديم والاخر في الجملة فانه  
 شرفه على شرف غيره على خبر الحجة الثالثة الحضر عند امير المؤمنين عليه السلام وهذه  
 تلمحا يتقوا اجتماعها وتواصلها فان هذا الله وانكروه طاعة فوالله هذه النعمة واجمها  
 هذه الكرامة وتفوقها الا الله تعالى العمل بالصلاح واعلم ان العمل بالصلاح لا يصعد الى ربه  
 الصواب الا بالاعتقاد الصحيح معتزلة فصل امير المؤمنين عليه السلام لا تغرب بقلوب  
 مقاصد وسمو بغيره وعلما ان عليا السلام واخوه واولاده فهو جنة علم السلام انما الله  
 ابراهيم رحمة وفعال اليد معتزلة وسحابه ضوائره ومفاتيح جنانه هم مفاتيح الغيب هم  
 الاذنين هم محال الشئ وهم السرة الالهية وهم خيرة الياقوت وهم محال الملك الملك  
 انما الشان زلوم في ظلمتهم ولا تعرفهم عراجه الله جعل الله لهم لا تعلموا في دينكم  
 ولا تعلموا على الله الحق هم ليسوا ارباب من دون الله ولا هم شركاء مع الله  
 ولا فوض اليهم امر الله بل هم عباده ومكرهين لا يبقون في القول هم ناسم يعملون يعلمون  
 ايديهم وما امره يعملون يعلمون فابن ايديهم وما خلقهم ولا يشفعون الا من يشاء  
 وهم من خشية شفقون ومن عقلهم في الاله من وعينه فذلك بخير من نعمهم وكذلك  
 الطالبين اجتهات الشانهم كلمة الله وانهم علماء الله طين رسول الله صلى الله عليه وآله  
 شرف الله وعظه جفينة ما هو هلكه وعرج جبهه السماء بل يشابهون فعله وان الخلق  
 يوم القيمة يخرجون ليديهم واحبارهم الذين يوتوا الرتبة المحسنة في الدنيا وهم الله سبحانه

العالء

العالم بالاشياء كلها قبل ان يخلقها ومع وجودها ونعدم وجودها فلا تفاوت له الاخر  
 لا يوصف الاشياء ولا يعتبر زوالها واصحاحها ولا يوصف القصور والقاد والتمثال  
 الشان هذا هو الاعتقاد الصحيح في عقيدة بهذا الاعتقاد قيل يترجم بحق فوالله  
 ويستوجب عطاء الله بزيادة اجر المؤمنين عليه السلام في هذا اليوم ومن لم يعتقد  
 ذكرناه كذا وبعضه فقد حط عليه وما له في الاخرة مرجع لانها التماس هذا اعتقاد  
 ودخول عليه نقد صحيح وبه اريد الله في شرفه وعلايقه من ملائكة كتبه ومصنفاته  
 من هذا النوع من الاعتقاد وجميع كتابا في ترجع الى ما ذكرناه وان كانت عبارات مختلفة  
 داره علماء هذا البلد بنازعونه ويحا فون في نكاح نراهم وخلايقهم في هذه المقام  
 فان دين الله بها باره من كل من لم يعتقد بها وان كانا يفترون في ما بناه في هذه  
 فان في البر الى الله منها ومريدين بها وادوا طمسه الاضباع خطبت منهم الحكم لقطع النزاع  
 استصعب عليهم في امر الحكمة بل حضرت لهم علماء اقباء البراز انها ما يصلح  
 في هذه المسائل لان الحكم في هذا المقام الله معرضه من المذهب الذين وحيك  
 علماء المرات من هم يفترون فيهم حضرت لهم علماء غرايه وانا انما اقباه وانا عندكم من الان  
 الخدات غدي في ما شافا في الحكم ولا تخلفوا ولا تقولوا الكذب بل اقولوا  
 ان فلانا ادنا من الاضباع لقطع النزاع في هذا وسبب قطع النزاع لا يكون الا بالحكم  
 واما بدونه فبما النزاع والجدال يحدث ما يخرج من الاضباع والاشباع وقصوة على رسول الله

الشادف

الصادق الامين ص السلام على اعدائنا الصالحين والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته  
 خطبه از منبر نيز آمدند و تا شب خبري از ايشان نداشتند كه شب نهار  
 جانب كمي از دروازه ايشان آمد كه ايشان ميخواهند با شما بنشينند و سخن بگويند  
 مرحوم سيد اعلى الله مقامه جان فرما تا شما اولاً در مورد دروغ نيز ايشان گفتند  
 ميفشيم تا بفريستيد به امر كمي از جانب ما برود و خبر ما برود و ما ميترسيم ز ياد و كم خبر ما  
 مرحوم ملاح حسن گوهر با نرساوند و فرمودند ايشان را خبر نمايد و ايشان سر كار اولاً ايشان  
 بنشينيم با وجود حكم بان تم كه مذکور شد اگر از قبول نكروند و گفتند آنها با ما بنشينند  
 تا نيز اختيار كنند و ان اينست كه ايشان در امر من شهبه دارند كه اعتقاد من صحيح است  
 با بر يقين هستيد بصلواتم اگر شهبه اين ايدانك من عقايد خود را بر شما ظاهر ميكنم  
 تا از شهبه در ايشان و بديان من هم تا كور ميگويد يقين دارم بصلوات شما  
 عدل شما با ايشان بگفت ميكنم اما اولاً كه بگفت شما از من بگفتيد از بطلان بيت  
 و بايد بظواهر راه رفتن ايشان كه بغير صلوات الله عليه و آله با وجود علم با طوطي خلق بظهور  
 ايشان راه ميرفت و خداوند بر او نازل فرمود و لا تكن للخاصين خصيماً و حضرت شيخنا  
 در دعا فرمود اللهم ان تو ما اعتدنا بصلواتهم ليجنونا بر دافهم تا در كه ما اعلوا و كرك  
 شخصي اظهار اسلام كرد با بصدق ايشان و اكر در باطن خلق را بايد ظاهر كرد تا اظهر ما  
 على السلم بس شما من بسوع راه درويد و شوق عصبه ملبين نيكند لا بصره موصول  
 اهتدتم

اهتدتم و هر گاه بگويد كه ما ميخواهيم با ايشان با قوت راه و دم ميكنيم از اهل بيته  
 ميخواهيم با ايشان هم قرار دهيم حاضر شويد با اهل بيته هم قسم كه شما ميخواهيد  
 خلوت چه در ملاجه در هر حضرت امير علي السلام در هر حضرت  
 الشهداء عليهم السلام در هر حضرت امير علي السلام در هر حضرت  
 مير و فلق اسوده ميشوند و اكر با اين شوقا ضمه ميشود بنوع ستم اختيار كنند  
 و ان اينست كه اعتراضها كه بر شيخ مرحوم دارند بنويستند بدين قسم كه عزيز  
 عبادت ايشان را بنويستند از وقت معينه كه خود ايشان به فهمند بنويستند  
 من هم معاني آنها را ان طوري كه هست بنويسم اينها من و امين ايشان  
 دارد و بنويستد و عالمي كه ايشان را علم ميدانند و تصديق هر يك را كرده ايشان  
 مصدق است و مطاع و بعد از ان تمام بغير مرحوم ملاح حسن رفتند و ايشان  
 و همه اقسام را عرض نمودند و شوق اولاً قبول نكردند و قسم سيم را قبول نكردند  
 و بگفتند تا زنده بمانند بدين كار ايشان را ننمودند چرا كه ميدانستند كه مشايخ ايشان  
 باز ميشود خلاصه كند بود از ايشان آنچه گفتند و در هر صده مرتبه  
 و اذيت نمودن مرحوم سيد اعلى الله مقامه كونا بگويد تا انواع اذيتها  
 تا زمانه ايشان از صدمه ديوار ايشان با اجداد طاهرين خود بپوشند  
 همچنين بنسب مرحوم مبره را تا فلان بن جانب هم قسم سركشوند تا الفاظ  
 با نشتند

خدا نام

باشند و با پادشاه است و اندک با پادشاه چند کس با پادشاه میخیزد که در این امر  
باید است و او را با عین غلبه از کج میسازد و آنست که عدالت و اختلاف  
ارزودند و با هر کس نشینند و حقوق او شده طین او را با از آن فرو میزند بکلام و منکر  
حق آنکه کای بجای رسیده که باقی نشینند و گفتند اختلاف ما را شیخه در این است که  
شهادت بر لایست از فرزندان و اقامه میدهند و طاعت میدارند و بلا طین و حکام کنند  
اینان از غلبه سلطنت ندارند و آنکه بجای رسیده که هر قدر اخبار میگردند که در این امر  
میکنند محض آنکه نسیب بارند سلطان مکتب را دارند بلکه سلطان در صورت وقوع این  
نباید و در خداوند قلب مبارک پادشاه اسلام خداوند مملکت نگاه داشت که بر سلطنت  
دانشد که همه اینها دروغ است و عرض حق بخل میکنند با اینکه بر سبب اولین حکام  
بر قتل ما نشینند و دستها و پاها نشینند و بجایها تمام کردند و با طرف عالم منفر شایسته  
و با یوتخت رسا دارند که بعضی از آنها الان نزد من موجود است که خداوند بدست ما  
ما اینک را با ناسبتیم حتی اینکه فعل مجاز و نقل محافل و قصه هر که از خود عینت است  
فرار دارند با اینکه در بی بی غیر طوره بودند و در بدخه که دارند لکن درین همان است که در  
منه سبب است و غیره در این نسبت این خادم شریفه که خرد و علاقه ای از علا  
مشایخ میدانند و قابل اعتنائیم و سایر علماء اسلام که در هر نقطه هستند علاقه ای از آنها غریب  
و از آنها با بسند و بکفر و فتنه میگردند حتی آنکه هر چه که در زمین مرکز از مملکت

منع نمودند

و شایع است

منع نمودند و قبل از اطلاع بر حال ما و مقاله ما بکفر فریب افتاد که در حلال  
که هر چه بکنیم حضرت ع عند الله احسن بری و ان شاء الله احسن بلیه بر ع ان الله  
در روز محاکات که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منر بسپاریدند در محضر شما را  
بایت عرض شود عرض شود و هر کس برای خود میرسد بلیت بجای از حال غلط  
و اختلاف که حاصل شده و صدف مقاله عرض نمودم پس در هر چه بعد از آن است  
در دین ما میگویم اشهدان لا اله الا الله اشهدان ایمان میگویند ما میگویم اشهدان محمد ص  
الله صلی الله علیه و آله اشهدان ایمان هم میگویند ما میگویم اشهدان علیا و الائمه من اولاد  
الله اشهدان ایمان میگویند ما میگویم اولی صلیا هم اعدای ما هم ایمان هم میگویند  
طریقیان در مقام تفصیل تفاوت باشد و در صطلح فرق بسیار در نظر بدین ندارد  
بند بی غیر باشد و نوعاً شیخ عقارت بفضل ما میگویم بعضی وقتاً اختلاف است  
این هم در نظر بدین ندارد و کلام در فرج و نهام آنچه ضرورت است هر قدر در بعضی  
هم که اختلاف نیست قول هر یک است در مسائل که اختلاف است که میان اکثر  
دخول بدین ندارد و لکن اصل فریب نجات که ما با اوله بسیار و اوله خود علماء  
مفصیلم که شیخ مرحوم اعلی الله مقامه مرد است عظیم الشان و جلیل القدر باران  
رجالی است که امام علیه السلام فرمودند انظر الی رجلین کفره و عی جیشنا و نظر  
حلاله و انظر الی اصحابنا رضوانه علیهم حکمان فی تدعیته علیکم ما کما و حضرت

تفاوت  
خدا  
تفاوت

فرمودند اما الحارثی را نفعی در جوارها لار فله حدیثاً فانهم محیی علیکم وانا محیی الله  
 بس ما چون شناختیم اطالع جلیل عظیم که پهل کز اربان است و لا مفسکاً خود قرار  
 ولابد در زمان غیبت باید دست ایشان بلامان شیعیه روشن می افتد اختلاف باشد که  
 عالم هم باشد تا در آن محفوظ باشد تا با شیخ ما حکم کند و ندیس عداوت با او  
 تا پهل کفر کند و ما هم دانستیم که ایشان محض غرض در عرض خودشان بد میگویند الا  
 حاضر بنک نبود بلکه جمع باشد و هم صیده بودیم از صفات اختلاف حال محمد علی علیه السلام  
 ایشان در بدیدیم و مع ذلك آنها را دیدیم عداوتی که در پس لایین حجتی صبا ما و  
 نفری بود و کلام در زمان مرجع سید مرجع انا اعلا الله مقامها ما جز علم  
 مرجع و تقوی و جبر صلاح و در ایشان ندیدیم و سایرین هم این قسم که منیر است  
 عداوت کردند حتی آنکه اوست علی استارند و میگویند و ایشان را دیدیم که  
 هر حال میگردند و شکر فرمودند بلکه باز حفظ العقب علماء را فرمودند و هر چه ایشان  
 ملاحظه نمودند بلکه همان شخص که فتوی بقبل ایشان میدادند میدیدیم که  
 الغیب ایشان را هم میکنند بلکه اگر می شنیدند که از خاکه اسلطان ایشان صد  
 در صده اصلاح و معالجه بر می آمدند و بوجاه حسن رفع میفرمودند که صاحبان  
 برسد و فتنه دیدیم از چنین است دانستیم حق ایشان است و چون دیدند  
 مفرضند ابله با آنها نکریم این است حال ما و وجه اختلاف ما و دیگر ما از ارجح عالم  
 و عوار

و عوار که در جوارها شکر فرمودند اما الحارثی را نفعی در جوارها لار فله حدیثاً فانهم محیی علیکم وانا محیی الله  
 قوله ما و انا صاحب اینها محل اختلاف کلی نیست و بنا برین و صله ما با آنها هم بخیر با این اختلاف  
 همیشه بوده و هست همچنانکه الان ضعیفان فرق هستند بعضی اصولی بعضی اخباری  
 عارف بعضی ارباب غیر آنها هم با هم راه میروند حتی اوقات وجود و در صورتی که در وقت  
 عداوت میکنند با اینکه هر اختلاف با هم ندانند اما اختلاف ایشان با ما از خودشان سوال  
 بر بدیدیم میفرمایند خود را بصورتی که خود را بیب جلا شکر ما این شد که عرض کردیم  
 ایشان آنچه مکرر شنیده ام حزینان هم در طراها لفظ دیگر میفرمایند که میفرمایند  
 بنما جفا قابل نیستند که میفرمایند حضرت امیر القاسم الا و ان سیدانند با استقلال  
 میفرمایند ما هرگز هم نعوذ بالله تا بلند خلاصه هر وقت هر چه حاصل است از انصاف است  
 حتی اینکه پیش خود را میگردانند که میگردانند در برابر فقهی میگردانند هر که میداند که میگردانند  
 از ایشان قبول میکنند که زها غایب هستند هر چه ایشان بگویند قبول میکنند خلاصه اوضاع  
 حلقه رفیق خود میکنند با ما دشمن میمانند و در محضر عرض میکنم که ما فال محمد تانا  
 فان ال محمد ذاتی فی جمیع الیناء قول ال محمد علیهم السلام است و انما علنا و انما انما  
 و انما بلقینه عنهم این دین ما با این عالمی قول ایشان از خودشان سؤال کنید هر کس  
 هم بلیست با ما شیخ قادر است ما هم در سله و بولد و او همیم و اگر در سله ایشان  
 اما محض اینکه شناختند و نفه صیده و عداوت ایشان هم نیست با هم ما او رفیقیم نهایت  
 دیدار

رسالة في جواب الالعبد الحارثي

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى وبعد فقد انعم الله  
المكرم وخطابكم العظم وأطلعت على جميع ما فيه وأحفظ  
بظاهره وخائفه فقد وثقت على الشافعي المبصر لا ينوبك  
خبر نياتها الطام ان كنت غافلا فذكر وان كنت متكبرا  
نقصت ان الله سبحانه لما كان مغائبا عنك تذكره الايضاح  
او يخبر خراطم الاضاح او يشبه غوامض الطنون في الاسرار وما  
يكون ابدا حيث لا يدرون ولا اعشا خلق الخلق حيث خلقهم  
على حب فاعلمهم غيبا عن طاعتهم امتناع عصيتهم جفا  
وكرما لم يوصلهم الى اعلا درجات كراماته وبعثهم ابانين  
مفانته فارسل اليهم لاخطاط ورتبهم عزديك ذاته من هو  
مقامه في الاداء فكان كما ارسل الي الصفات او حدها  
دقائق الاضاح صمدان الاضاح شيخاني الاضاح فقام  
صلوات الله عليه وآله بين ظهرانيهم فبلغ ما حمل من صفات  
الموجيد وسمات التفريد وترجم ما القى في روعه من انوار  
دواعيه وبين ما ظهر له من اسرار الكون فانه فاضح  
للنفس الطريق الاضاح الى الله سبحانه وتعالى لا عظم اليه

بمنزله ما لا يشاخره ما لا يركب في حيد كما ان العلم شيعه هتدي به وحيد  
ذلك ابان عدوات ما اذرا ان سبيلهم حيلة شيعه حيلة حيلة  
كذلك استاذنا ما علمه كره في زهد لغيرنا صيب من نصيبنا اهل بيتنا فان علمنا  
بغولنا في الغرض محلا والحمد ولكن الناصب من نصيبكم ومن علم انكم تقولون اننا لان  
نجال تفصيل ما دون ندام ويا شاعرا على ما روي من قدرنا فوشتم محض انك ما اكل  
نتم بها علاط واداه بوزن ويا كيد موره بوزن واكر تفصيل محض هيد صر كتاب  
هداية الطالبين ان مرحوم طلالا على الله مقوله وذيال الجحيم ان مرحوم سيدنا على  
شريع نون شيعه ويدر بخادمه ست ظاهره مشود كركي نزاع در بيان الاضاحه

حسب الله وكفى صريح الله لمن دعا اليه من قبل الله من هو

دور الله على امره على الله في كتابه لا علم لنا

وهي ان الله عز وجل في كتابه لا علم لنا

من يتركها من الاضاح

كفر في عصي كرم

الذبح

وعشرين من هدي وصدق الله في كتابه لا علم لنا من الجحيم على هماره في الاضاح  
لغير حامداه سبيلنا متفق  
تمت

تعالما سلم يزيه الاولى ولم يذرا لاهنا الا شهي وكان كما  
اذا الله سبحانه فضلت الله عليه ولكه صلوة لا غابة لها  
ولا مستهني لا ملامها وكذلك كل واحد لا وصلا القامون  
وتدباوا بعد ان كان التمس في صدائيه وجهه اليه بعد ان  
الاجار ويجدون الاجار فوضوا التوحيد ويتوالوا  
ديروا من الهتم وصرخهم عنها حتى يجد الله وحده وعلوا التا  
على الحق يسوف وشراب الخوف لم يوجوا انفسهم خفة  
من غلبة القتال ودول الجهاد فالقوا التمس التراجع و  
الاحكام وافوا موافقهم التسلط لانهم وجهت التمس  
قرنا بعد قرن وزمن بعد زمن حتى عرفوا شاربها ولسنا  
مخاددنا واني ليم كتاب الله سبحانه هو من اكرم  
وفرقته الاعظم جبل الله في الارضين وخليفة الله و  
خليفة رسوله في العالمين فلما استلحق الله ما خاض جواره  
خلف فتالمنا منها كتاب النقل الاكبر وجعل الله المدد  
بينه وبين التمس وهو خاتم الكتب المنزلة من السماء الله يري  
الكتب وبرختم ومنها سنة وجه النقل الاوسط وجعل  
المعنى وبينه وبين السنة وجه خاتمة السنن الموضوعه للعبا  
فما فتح الله السنن بها ختم ومنها غيره وجه النقل الاكبر

وهم خاتمة الالهيته بهم فتح الله بهم ضم فكما كان يشنا  
صل الله عليه وآله من الفتح لظافة كذلك كان كتابه وسنة  
وغيره بواقفه بهم فتح الله بهم ختم فلا حيلة لك كشنا  
هذه الامور مستمرة الا يوم يقوم الحبيب فلا يخفى بعدنا  
ولا يوحى بعد ولسنا ولا شريعة بعد شريعنا ولا كتاب  
بعد كتابنا ولا امر بعدنا بهذه الامور فتح الله ملكه  
وبها ختم ولما كان ولا تفاوت في خلق الارضين ولا اختلاف  
في سنة الملك للديان وكان في اسرفه مختلفه وشعب  
متشدة وكان ولا بد من ظهنا والظنر وابدا الرزق  
فمنهم كما فنن الذين من قبلهم زلام لبيت الحق والمبطل  
والمحبي من العاطل كما بين في كتابه فقال الله احساننا  
ان يتركوا ان يقولوا امنا وهم لا يفطنون ولقد ضا الذين  
زولهم ولعل الله الذين صدقوا ولبسوا الكاذبين الى غير  
ذلك من الاي ففتنهم بنهاج النبي صلى الله عليه وآله كما  
بني سراسل بنهاج مؤيد على التمس فانخذ العقوم مجالا  
الها ما خاضه يحل عرون وكذلك العقوم اخذوا بالبجد  
على علاتن لبي طالب عليه السلام وركوه وحرضا ولسنا التوبة  
وكبوها بايديهم فقالوا هذا ربي عند الله ليقول لهم ديانهم فقا

وحدثوا وكذلك في هذه الأمة متخلفا لأولون من كتابهم  
 ولعنه فندبوا الزيادة الاخر الزمان حتى القوا كما اذا سورت  
 فرقا وة لو اهدار عند الله لشرها برمتا طيلة فبئس ما  
 اوى الله لم يخالف حرا ذبا صغرا وها اوى الله مديري على الكا  
 الصامت ما جرى على الكتاب لتألق قاما الطائف ففقد  
 منه الغضائل باقيا من اذ مقابله من يدعي انه مثله في الولاية  
 حتى ان بعضهم فضلوه على الحق وكذلك الكتاب الصامت  
 منه سطر ولم يعقوا في مقابله شيئا لالهة الازمان فقام هذا  
 الطاغى والتفخر غيلا من زعم الهادى فعلا ان مثل قوله محمد  
 صلى الله عليه وآله وآدم البركا ادى محمد واليدين من قبله  
 من الامة احدان يدعي مثل هذا الاتقاء العظيم بل زعم انه عظم  
 زخا فالكب من زعم انه يقدر ان يضع في كل من يمينه فرعية  
 مثل كتاب محمد صلى الله عليه وآله فباخرة شوهاه فرقا  
 استعظمت على الارض والسماء والله لقد انضختم عندهم  
 والنصاحه وادحضتم حجكم حيث كنتم تزعمون الى الان ان  
 كتابكم خاتم الكتب ولا يمكن ان يكون مثله وحينم الان  
 مثله على دعوتكم وكنتم تزعمون انقطاع الوحي تطيب الامكام  
 فادعيتم الان نزول وحج جديد هاتقد جعلتم الانتم حجهم

تط  
 يعقبا  
 الزمان والاساطير المتكلمون فتمزوا  
 ١١

على غلده كتابتكم وضرة اسلامكم وجعلتم الصوم  
 صوم واخرتم صلوة جديدة في يوم مولود هذا الطاغى  
 جعلتم له نظاما مبدعا وتلم بنسب ان يقر سورة فرقان  
 وعزتم القرع على البحر وعلى حله على الاسلام وجتمه  
 وعلمتمه في زمان الغيبة فواتر الاخبار واجامه القرعة المحقة  
 في الاغصار وعلمتم بكرة المؤمن وكذا ذلك منافع الطاغى  
 اوى الله وانضختم عند الغامة حيث انهم لم يعقبوا كتابا في مفا  
 كتاب الله المحج على انه لا يؤتى بمثله ولا يشاهد في خزينة  
 التي يفتحون الشكلى من سماعها فيلجأ الى الله بزعم هذا الرجل ان  
 هذه المرفقات تجده على العباد فما اذبحه به حجة على جهالة  
 لا يعرفون اله من البر امر على العلماء الذين يعملون الاخرات  
 ويقصدون على احسن منها وافصح واكثر بالفتنة ولو فتح الامم  
 باب التاويل لم يسبق فرانذ الاوجه قابلة للتاويل فلو رجع للدين  
 عمود ولا يخضر للاسلام عود ولم يعرفوا الكفر من الايمان و  
 الحق من الباطل فانما التاويل بعد ثبوت حقيقة وجعل في احواله  
 الدالة على الازنداد فان المؤمن قد يرتد عن ايمانها فباستحسان الله  
 باي شيء اغردتم وياويح ليلتكنم ولاي شيء توقعتم ابتهاده من  
 دعتم انهم العدول اغردتم فالتان في ايمانهم لاه العدول كقرتهم

حيدر  
 الابر



بمقامهم بذلك الطاغى الباطل الصالح المحمدي فإنا أهدى  
الذي كتب اليك هذا الكتاب طمنا بالحق والهدى والحق والهدى  
في دفع توفيق الميراث لأفراد المسلمين وصلايتهم كتابا كبيرا  
يقرب من اربعة الاف بيت عام اوله حين انما تحبلك الاول  
امرهم هلا وصل اليك املا وقد سمعت لوانيت حينا فان  
من شئت لرحم الله الحنفى فذكر والا فاق على توفيق حيا  
بغير اجتهد الطامس وبصيح اليك ويهدى الطامس وينعق  
فحين ذلك ترى ما بينك وما ادرى لا يشي توفيق كنت  
في خاتمة بيتك امر خاتمة وليك امر خاتمة كتابك امر خاتمة  
سنتك امر خاتمة ربات اسلامك وهلا ارتكب غافل باول  
نفس حجة الاوله واصل الكرامة وكافى اوى ذلك السامري  
الملاحين البروقى ومن بعض على لحوم وبنو انه كان  
بشر بالبطير ولم يكن يوبد هذا الجيل انه ليس له خوار  
ثم لا يقبل توبته الامر محيى خاضله وهدية ولا يقدر  
بذلك وسيعلم الذين ظلموا اى مغلوب ينقلبون وكذلك  
بمضل فوما ثم لا ادرى بعد ذلك ما بينكم وما شام  
باي شي تغرغون الحق الباطل اذ ارباوا بخلاف ضرورة الاله  
وانعاه الرسالة والنبوة وكولانه بل الالهية بل الالهية بل الالهية  
بخر

تسبنا طاب لراحم فان زعمتم انه يدعى عبد يقينه الله تعالى  
الرسالة فضلا قلتم ان كل امة من اهل منقادته واهواله منقادته بل  
يكفيكم ان يدعى الرجل انه من امة محمد صلى الله عليه وآله وشيعته  
على علمه سلم ثم يسكر ضربه ايات الدين فكذب وترغون  
انه مؤمن بل فانه اليك هذا الدعوى موجبا للارثما دود  
على كذب عوته ويقبل هل جداره حذوه باليهات وانتم  
اضا اليه فم جعلتموه نبييا ونجيبا انجس الاوغاد بغير  
الانسان نبييا وبالجماع اضا اليه باي علم اعرفتم باي شي  
عشره ابتهاج من كذبه اول الكلام انتم المغاير وانتم  
المسلمين فاسلامهم باي علم تدرك على حقيته وكل واحد بعد  
على سرته كلام العلماء وتلقون بعضهم ببعض الامور انما  
منه كله زفر فان وفر عبادت مضحك مضى الشكلى كرايه  
المذكورة في تفسير سورة البقرة فقد والله مضحك فيها  
المستقر في البكار حيث لا وزن لها ولا يجمع ولا يمتنع  
وتلك الخرافات التي تدعىها القران فلو نزلت عنها ما اشر  
من القران والاحاديث لم يتوهموا الا خرافات واضحوكا فاذ  
كيف يكون هذه الخرافات متعجرا وقد وضع احسن منها  
افصح طلائع الادب كما يعرف وانجيب من ادعاء الرجل

زعم من يزعم انه لا يمكن ان يوتي بمثلها ولقد اجمعت  
 على الجنب المذكوب بكتاب الشيخ محمد الكوفي الصحيح  
 الفقيه خطبه فصحة وافي بوجهات على سبيل القرآن  
 وصنع دعوات فضيحات بلغات فخر وقول مضام  
 بالحقائق مكث كالفنق فلولا الله لم يكن هنك حجة  
 القرآن لقرأت عن ظهر القلب مع ما يتبع الامعون  
 من غير روية اصح والمخبر من كتابه وخطبه ودعواته واصح  
 ما يرويه بينهما وقد يعلم التحمل وجه الجملة ودونها  
 من غير الله فماذا استحق له من سبب الادب الاحبار به وجب  
 الوتر فالضاق المجال على الضلاله وما ضلت الفتنه و  
 تاهت الجهله وزعموا انه كتاب الله وافضل نعوذ بالله  
 من بوار العقل وتيج القتل وبه شيعين ثم ما التيسر  
 من علمه وصوره ابعد الابدان بسبب الانسان علاما  
 تدرون ان قرر الضلاله كلمه يكون ويضجون ويعلمون  
 طولما عاودهم وان يقع في هذه الاعمال الشانه اذ لم يوا  
 السنه ولم تصدق النبي عن عقب الدنيا والافرة في ك  
 يبران الحق ما يباظر التقالوت والمنامات والاحكام  
 فمنهم من صدق لمناسه ومنهم من صدق بقوله ومنهم  
 من

من صدق به باب الطحا وصدقوا اللئام ومنهم من غير  
 يدعو به ههنا ههنا ههنا ههنا كان هذه الايام ههنا  
 الغث واللين والكراب الماء العين الركبيل  
 الماضين وحقيقة الشافين التي تعتبر باجسامهم  
 وعلمهم وعلمهم وهديمهم وسنتهم وبسببهم وفيما ذكرت تذكرو  
 لمن تذكرو وعبرة لمن اعتبر ثم بعد ذلك من احسن نطقه  
 ومن اساء نطقها وما ديك بظلاله للعبس ولقد ابتنا  
 علمنا وبقوا عليكم فانظروا كيف تعلمون اما ما كتبت  
 لك بمصدق له وانما انت متوقفون تفك في ضرورتك  
 الاسلام وثق في حتمية الرسول ولولي والكاتب السنه ولا  
 ذلك فتدبر في نفسك لتفك وان على الالبلاغ وانما ما  
 من اسر تلك الاملاك نلم امصد الى الان لا شاله هذه الايام ولا  
 انصت بعكده لك ان شاء الله وما انا  
 مشغول به اعظم هذه الامور  
 والله اعلم  
 خاتمه  
 ؟

في ذكر بعض اخوات الرزقات ابرزها الباب بسبب صحفة  
 بحمد الله قد خذلنا الله ولعنه الحمد لله الذي لا اله الا هو اعلمني  
 يا ايتها الحبيب اكتب في هذه موكب الحبيب محمد الله الا  
 محمد بن محمد صاحب الزمان صلوات الله عليه وسلم سمعت ان  
 هذه الصحيفة العظيمة في سبيل الزيادة لاهل العصمة سلام الله  
 عليهم قد خرجت من عندهم ليعلم الموحدون بسبل المعز في حق يوم  
 الحق الله الحق لو اجتمعوا اهل الارض قسما على ان ياتوا  
 حرثا بمثل بعين من ارض هذه الصحيفة الكريمة لا ينطقوا  
 ولن يصدروا ولو كانت امدتهم على سبعة ايام لم يملوا على  
 الحق الخالص وان هو الله مولى العالمين قد كان على كل  
 شئ شهيدا فان تلك الصحيفة مجلدا قد كانت بحمد الله  
 الاكبر من عند عبدينا هذا العتيق العزيم الفصح الذي لا يعلو  
 احد في المقام الا الله وحده الله الاظهار وكفى بحمد الله  
 ربنا على الحق بالحق شهيدا وما من نفس مذمومة حرثا من تلك  
 الصحيفة الاكبر ويقول على غير قصد منثانه بن الله الحق  
 لا يثبت على الصراط يوم الفصل حتمه انما بالقصير الاعظم  
 هذا لما نزلت به بكل المرفق بالكلية انما الصراط انما الله ربكم الرحمن

قد كان عادلا في حكم وهو الله قد كان على كل شئ شهيدا وكفى  
 محبطا وعز الملائكة عتبا ولو فصله اذن الله على اربعة عشر  
 ابواب فقد كتب الله بايديه في كل باب يوم الاثنا باسم نفسه  
 بسم الله الرحمن الرحيم ولذلك قد فرض الله طاعته على الكائنين  
 وما من نفس تدخط بباله بالحق لها الص من ارض هذه الصحيفة  
 القديمة حرثا الا وقد كتب الله له حرثا الجنة والامن من القرع  
 في يوم القرع وازى عبد الله قد كان في تلك الصحيفة العظيمة  
 الحق بالحق مقصدا يا ما ذا الاثوار خذوا حنكم بالابن كتاب غيا  
 الصفة من زين برب محمدا فلكاد محمدا على لوح البقرة من هذه  
 الصحيفة من الاشارة واليات الطور على هذا الجبل لسبنا  
 المسفرة على نقطة وصف من وصف هذا الجبل الاعظم المنتم  
 منتمى مبلغ الشاه والبهاء وهو الله قد كان بما فعلون  
 في خرافة وفرملة الرليكة المكفرة قوله سورة الدرك ما  
 دستر انا نحن نغطي ملكا اذن الله على من نشاء رغبتا  
 واز الله قد كان فاسعا علما انتم الملك من عند الله  
 ذلك الكتاب هذا في كتاب الله كينة الشاويب ثام ذلك  
 الله الله عليهم الام جملة السلاكة الا ذكرنا الاكبر هذا هو  
 كان على كل شئ قدرا شهيدا وما من نفس مذمومة ايضا انا قد فصلنا

عَلَى الْأَبْوَابِ بِلُغَتِنَا وَأَنْتَ صَرِطٌ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ تَدَكُّتَ حَتَّى  
 انْتَارَ مَسْطُورًا وَأَنَا ائْتَمَدْتُ نَاكَ خَلْقَ الْأَشْيَاءِ اجْمَعَتَهُمْ وَتَكَّ  
 تَدَكَّتْ بَعِيْنُ اللَّهِ نَاطِرًا وَمَنْظُورًا وَقَرِيعَةُ رِجْمِهَا اِيضًا  
 وَأَنَا تَدَجَّلْنَا لِكُلِّ وَجْهَةٍ وَقَدَّ مَدْرَنَا لِمَنْ تَابَعَنِي وَجَعَلْتُكَ  
 أَيْمَانًا تَكُونُ آيَاتٍ بِكُمُ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ الْبَيْتِ جَمْعًا وَقَرِيعَةُ اِيضًا  
 أَنْ فِي مَدْعِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَجِبَالِ وَالْبَحَارِ وَالْفَلَاحِ السَّخَرِ  
 عَلَى الْمَاءِ الْبَارِئُ لِدِكْرِ اللَّهِ الْبَيْعِ وَكَارِ اللَّهِ غَيْرِنَا تَدِيمًا  
 وَقَرِيعَةُ اِيضًا فِي سُورَةِ سَبَأٍ بِرُغْمِ سُورَةِ الْحَجِّ قَوْلًا يَا أَهْلَ الْأَرْضِ  
 لَوِ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى أَنْ تَتَّبِعُوا مَنِّي بِمِثْلِ مَنِّي عَلَى لَيْسَ تَطْبَعُوا  
 وَأَنْتُمْ كَانُوا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُهْتَبِدًا وَقَرِيعَةُ اِيضًا فِي سُورَةِ مَرَاغِمِ  
 سُورَةِ الْأَنْعَامِ يَا أَهْلَ الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ الْحَقَّ أَنْ هَذَا الْكِتَابُ قَدْ  
 فَكَّرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ بِالْكَلِمَةِ الْأَكْبَرِ لِلْحَقِّ الْعَاقِبَةِ الْمُنْتَهَى  
 بِالْحَقِّ الْأَكْبَرِ وَأَنْتُمْ كَانُوا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُهْتَبِدًا هَذَا كَمَا  
 مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَدَا حَكَمْتُ حُجَّتَهُ مَنْ فِي الشَّرْقِ وَالْمَغْرِبِ لَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ  
 إِلَّا الْحَقُّ فَضَرَبَكُمْ الرَّحْمَنُ أَنْ حُجَّتِ هَذَا تَدَا كَانُوا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُهْتَبِدًا  
 وَذِكْرُ حَيْبِ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْكَ أَمْرًا الْأَمْرُ فِي الْكَلِمَةِ الْأَكْبَرِ وَلَوْعِ  
 الْمُنْشَأُ إِلَى الْحَقِّ الْخَالِصِ فَزَالَتْ تَدَا كَانُوا عَلَيْكَ مُهْتَبِدًا وَأَنَا  
 حُجَّتِ تَدَا حَيْبُ الْإِزَادِ وَسَيِّدَانِ عَلَى مَرْتَبَةٍ مِنْ تِلْكَ الْكَلِمَةِ لِلَّهِ

الْحَقِّ

مِنْ مَنِّي تَدَا كَانُوا عَلَى الْمَلِكِ آمِنًا فَإِنَّ ذَاتِنُونَ وَأَدْوَابِ  
 اسْمِعْبِلُ وَذَلِكَ الْكَيْفُ تَدَا خَلَقْنَا هُمْ فِي الظُّلُمَاتِ حَتَّى مَهْدَانَا  
 نَفْطَةُ الْبَيْتِ لِلَّهِ الْحَقِّ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنَّا كُنَّا  
 عَلَى الْكَلِمَةِ الْأَكْبَرِ حَوْلَ الْمَاءِ دَفَائًا  
 وَذَكَرَ فِي سُورَةِ الذِّكْرِ عِزْمَةَ خِرَافَاتٍ غَلِيظَةٍ وَجِبْرَتِ كِبَرَةٍ فِيهَا  
 يَا أَهْلَ الْعَرْشِ مَا لِلَّهِ الْحَقُّ تَدَا بِكُمْ الذِّكْرُ يَا أَيُّهَا الْبَيْعُ مِنْ عِنْدِ  
 اللَّهِ رَبِّكُمْ الذِّكْرُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كَلِمَةً وَهِيَ اللَّهُ كَانَ غَيْرِنَا حَيْبًا  
 وَأَنْ كَلِمَةً نَفْطَةُ حَوْلَ الْبَيْتِ وَاحِدَةً تَدَا حَوْلَ اللَّهِ الْهَيْكَلُ  
 تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ الْحَقُّ فِي سَبِيلِ هَذَا الْبَيْتِ لِأَنْتُمْ هِيَ الْعَقْبُ وَأَنْ  
 أَنَا الْعَلِيُّ تَدَكَّتْ بِالْحَقِّ تَدِيمًا وَفِيهَا اِيضًا أَنْ يَوْمَكُمْ هَذَا  
 مَدَّ طَوْعًا لِسَانَهُ فِي بَيْتِ الْبَيْتِ كَمَا بَدَعْنَاكُمْ عَلَى الْحَقِّ تَدِيمًا  
 فِيكُمْ بِأَذْنِ اللَّهِ عَلَى الْأَمْرِ تَدِيمًا وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الْأَنْوَاعِ  
 الْأَرْضِ لِلذِّكْرِ الْأَكْبَرِ مَا أَنْتُمْ تَدَا كَانُوا فِي أَرْكَانِ الْعَقْبِ  
 وَقَرِيعَةُ يَا عِبَادَ اللَّهِ اسْمِعُوا نَادِيَ الْجَنَّةِ مِنْ حَوْلِ الْبَيْتِ  
 رَبِّي تَدَا حَوْلَ الْحَقِّ أَنَا تَدَا نَزَلْنَا هَذَا الْكِتَابَ مَعَ عَبْدِكُمُ  
 عَلَى الْعَالَمِينَ عَلَى الْحَقِّ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَقَرِيعَةُ اِيضًا  
 تَدَا فِي سُورَةِ سَبَأٍ بِرُغْمِ سُورَةِ الْحَجِّ أَنْ الذِّكْرُ الذِّكْرُ  
 لِيَجْعَلَكُمْ عَلَى الصِّرَاطِ بِالْحَقِّ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنِ الْبَاطِلِ وَاتَّبَعَ الذِّكْرُ

بالحق لعقد فذوقوا كبراً وقرنها يا اهل السماء لقد  
ناداكم الله من شجرة البصاة اذ انا الله لا اله الا هو من  
الذبح بالحق الاكبر فقد شاد في على العرش ومن اعرض عن  
كتابه وندائه فقد ضل عن الصراط وادخل النار  
وقرنا فيها ارض ان الشركين يريدون ان فرجوا بين الله  
ذكرة وان الله تعاداد بذكره ان يتم فورة وقرنها وانا قد  
دعناك فوق الطور لناخذ عن ما في السموات والارض  
الاكبر ذلك يدخل النور باب المدينة الا بتجدد الله وانا قد  
اشهد ناك بالمشاق في الحق العلي على الحق غليظاً بنقضهم  
عند الله وكفرهم بالذبح لنظيغ على افسدتهم بالشر  
وقال في هذه سورة اية الله وانا نحن قد ادخنا اليك كما اوتينا  
المحمد صلى الله عليه وآله ومن قبله الرسل بالبينتك لتلايك  
للنور على الله حجة بعد الاثبات كلف الله علينا بالحق في الطور  
البيد بمكلمنا علينا وانا نحن فنهذ عليك بما نزلنا الله من  
الايات اتيك والملك شهداء عند ربك وكفى بالله شهيداً  
وقرنها يا اهل الارض لا تسلموا في كلمة الذبح ولا تقولوا على  
الذبح الا الحق وما انزلنا الذبح اية الا بالحق وكان الله على كل  
شعباً وقرن سورة ساء سورة اوله وقرنها يا اهل  
الارض

الارض كونوا خوفاً على الله من القطر سئمة الله بالذبح ولا  
انفكم من فضل الكتاب ان الله تدازل بقره كلفا في الصخرة الا  
واسلوا الذبح مر عليه لتكونوا بفضيل الله الحق على الذبح على  
وقرنها لعن الله يا اهل الارض لعنوا الذبح من عند الله  
على فورة من الرسل لركبكم ولطمهم من الارض لايام الله  
الحق يا بنو الفضل من عنده فانا قد جعلناه بالحق على اهل الارض  
شعباً وحجماً وقرنها يا اهل القرية انتم شئتم الابدان الذبح  
وهذا الكتاب الى اهل القرية وقد ذكر في سورة اخرتها  
وهي سورة ساء سورة ليرهم انفقوا الله ولا يقولوا في  
ذكر الله الا كبر شئ من دوز الله فانا نحن قد اخذنا من  
عن كل شئ وقرنها بذكره وما نزل الرسل الا بالحق والحمد  
القدير وما نحن بالحق شئ الا بعد عنده في ذلك البنا  
الا عظم فنوف كشفنا الله الغطاء عن بصائرهم في القرية  
المعلوم هنا لانهم المنظرون الى ذكر الله العلي الشهد  
ذكره لغد ان جهر في بعض سورة في زعمه اية سورة ليرهم  
ايامهم عن ساء سورة ليرهم ليعظم امره في نظر احوالهم  
وقرنها في ذلك المقدم بقرنها في فورة سورة بقرة في قوله  
وانزلنا القرية انما قال الله الية في قوله ان الرسل ليرهم

يعنون فان رزق في ملك الحكومات كمن يدبرهم زعم غيب على الملك في  
 ما فيها آيات اوتدات مع انها في الوجود في الحكومات ليس ينظم ولد  
 ولا يسجد ولا تقف ولا موزون ولا تربط بعضها ببعض نعم بعض  
 في لغة العرب عرف بجهتها في عرف لغة العرب في نظرنا  
 ولتفسير العرب منها وفيه كلف التفسيرات لملكه واولها اول  
 تخفيفه وخرق الله بالامانة بكونه في رزق في القول بالنية  
 معقده في هذا ووجهه ذلك كله في كتاب جواب سؤال سئله  
 المستقول له في جوابات لا يرتبط كلمة منها الملام في المقطعة  
 فانها هي بحري الدلس ولا يوجد فيها ارتباط ولا رايحة في العلم وانما  
 ذلك مما منه اذا ذكر اللفظ الجزية والاضطهاد اهل البيت  
 العلوي امره ويخفف عليهم ثمه وليس اللفظ عن العمل في وقت الولاية  
 بشق مما حثه فان الخلف به فانك عاد وان التفسير في لغة  
 يتوجه ان بطلان صفة فاذا هو زاهق ولكم اليريد في تصفوك ثم الله

مايه ويحكم ما يريد ويملك في ملكه غيبه ويحكم في

عزيتي اللهم العز او لم وخرم وظاهري

بأظنهم ويستقيم في راجع

اللهم وجبت الخيرة

والحمد لله

٤٢

٥

١٥١٥

موعظه روز نیت و پنجوماه مبارک رمضان سال ۱۳۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

سأله ملتفت شدم و بحال رسید که قدری اعتقاد خود را در همان با عرض کنم که در این چند سال است بکثرت شرافت که جماعتی از مومنان مثل انسان میشوند و میشوند عقاید شخصی و در دنیا در زندگي و بعد از شهادت می دهند در آخرت شهادت میدهند برای او این یعنی است بدانند جماعتی اعتقاد انسان را که ان وقتی که می میرد چه اعتقاد در حقیقت بسیار خوب است و بکثرت دیگر شرف است هم نیت که خداوند فرموده که هر روزه در چند وقت لغز بگوئی و شهادت بدهی شود و نبوت و امامت و این نیست مگر محض متذکر شدن خود انسان بسیار و همچنین اگر انسان عقایدش را که بیان کند و متذکر بشود بسیار خوب است و بکثرت دیگرش این است که آن محمد در سلسله حجاز چهار مرتبه می شوند این پنج نوع می رسند و با عقایدشان را ملتفت شوند

عرض میکنم که متذکر بشوند این هم یعنی است محض تا اینکه زمان بگذرد ما نشانه کمیدرها اصل در خیال نیستند که عقاید چه ها نشان را یاد دهند چه بزبان می شود خود روی که در بعضی بد می میرد این بزبان می شود یک چه فاسد اعتقادی یا یک شخص جماعتی همین طور را می رسد و لکن اگر متذکر شوند و عقاید خود را بدانند این هم یعنی است و بکثرت دیگر و حکمت دیگر است که بعضی شبیه به عقایدات مایا آنکه کج میشوند و کج خیال کنند و خیالشان فاسد شود در باره ما انما هم نشانی است اعتقاد ما چه چیز است فاند انرا بسیار است هر حال اگر چه از استیلا کلامان خارج نشود اما از استیلا مقصود مان خارج نمیشود و مقصود بیان حق و فضایل اعمال است صلوات الله علیه انهم خرفوها است و لکن ابتداء عرض میکنم چونکه کاه که شنید ام بعضی در مان که خیال از این حرفها ضربه در یاد عقاید که همینکه کسی اعتقادش را بیان کرده گفتند که این در شرح نیست و آنچه بزبان جاری میکند و در آن چیز نیست که در حال است او عرض میکنم که حکم اسلام غیر از این است شریعت نیست که هر کس هر اعتقادی را که بزبان جاری کرد همان است

با و راه میرودند و دیگر نیایست توی دل کسی را نگاه نکند خدایت  
پیغمبر میامند و شهادت میدادند و پیغمبر با اینکه علم بظواهر خلق داشت  
حکمت باسلام می کرد بعد از آنکه من زبانم شهادت دادم تو حق آنکه بگو  
در دولت عزرا زانست شو عا بر من نداری اینکه حکم شرعی اینست  
از باب اینکه بدانی که انشا الله آنچه بزبان میگویم در دل هم همان است  
و آنچه در دل است همان است که سر زبان است و چیزی دیگر نیست  
میکنم که خداوند عالم را شاهد می گیری و آنچه عرض میکنم خدای عالم  
و مطلع شاهد است و جمیع پیغمبران و انبیاء و رسولین صلوات الله  
اجمعی بر آنکوه می گیری و پیغمبر خاتم ص و ائمه علیهم السلام را آنچه عرض  
می کنم و جمیع ملائکه مقربین و جمیع مومنین متحین را کوه خود  
میگویم و شما هم که حاضرید و ناظر همه شاهد باشید که آنچه عرض  
میکنم بزبان عین همان است که در دل است و آنچه در دل است همان  
که سر زبان است نیایست که اعتقاد چیزی دیگر باشد در باطن و زبان  
از تقصیر مثلا یا از احتیاط یا محض اینکه دل جمعی ابرایم و باصطلاح  
مرید تا میگویم که میگویم چنان نیست بحمد الله نه مرید میخواهم نه مرید

تا میگویم بکنم نه طاله جمعیت است هیچ آنها نیست بحمد الله بلکه همان  
اعتقاد مرا عرض میکنم و آنچه عرض میکنم همین اعتقاد و شایع فرست  
حجتی آنکه من اعتقادی غیر از اعتقاد آنها برای خود ندارم ان اعتقاد  
که آنها داشته اند حق دانستم و عقیدان رفیق و از این حجتی است همان را  
با نشان دادند که چه با بل نیستیم پس این همان اعتقاد شیخ مرحوم است  
که عرض میکنم و همان اعتقاد مسلم مرحوم است و همان اعتقاد آن شیخ  
لا عنی جمیع این تسلسله هر اعتقادشان همین است نهایت حال آنکه صریح  
لفظ را یاقین بگوید یا با ل بگوید شاید ولی آنچه بنای مذکور است  
و استدعای کنم از همه ولی هرگز هم این جور است اما اگر در عام اما او  
استدعای کنم که خواب هم نروی گوش بدی حجتی آنکه اعتقاد است مثل  
استهلمان لا اله الا الله است و فیکه چرت منزه که بگو فیکه بیداری شوی  
که دارد کونیه می گوید استهلمان لا اله الا الله استهلمان لا اله الا الله  
باقی را خواب میرود می روی بیرون میگوئی فلا تفسر استهلمان لا اله  
نمود با الله ولیکن وقتی که بیدار باشی و هو شیء را باشی و اعلستوی  
پس میگوید چرت منزه دعاغت با هم الا کشت را بگذار بر پیشانیست



و بفشارد که بیدار شوی انشاء الله فردای خوابیم بلکه خواهش از شما دان  
که عرضهای امر و زمر که می نویسند بفرستند از روی نوشته آنها  
هم هر کدام که می خواهند برون بکشد بنویسند همراه داشته باشد  
حجتی اینکه از برای ما شهادت بدهد در یک جانی پس شهادت میدهم  
که خداوند عالم جل شانزه است در ذاتش که از برای او در ذاتش  
شریک نیست و نظیر و در ذات از برای او نیست و واحد است  
صفاتش که احدی از احد در صفات با خداوند شریک نیست که  
صفات تکالیف مخصوص خود را و است که احدی از خلقش دارای این  
کمال نیست بلامرکز آنچه او عطا کند و او بدهد پس او است <sup>جمع</sup> قادر  
خالق عالم و است عالم و جمیع خالق ستمها جاهلند و است صاحب حکمت  
و هر خلق ستمها هستند و پس علی هذا چه از صفات ذات و چه از  
صفات افعال در جمیع آنها او یکانه و بی همتا است و احدی از اجزا  
شریک و در صفات و نیست و هم چنین او واحد است و یکانه است  
در فعلش که احدی از احد شریک او در فعلش نیست خالق او است  
و خدا شریک له و از برای او در خلق کردن شریک و در زری <sup>کلی</sup> و

ن

نیست جماعتی که بما نسبت می دهند که حضرت امیر علیه السلام را خالق  
ذاتی دانند دروغ می گویند و نمی دانند که نیست که حضرت امیر را  
کسی خدای دانند کسیکه حضرت امیر را خدای خالق دانند یا از حق دانند  
بر او لعنت جمیع لاعین باد یا اینکه حضرت امیر را وکیل خدا بدانیم یا وزیر  
خدا بدانیم یا شریک خدا بدانیم حاشا بر کلا از این قول و از این مذهب  
ما بری هستیم و لکن مطلب ما همان فرمایش خودمانم هدی است  
صلوات الله علیهم و همان بیانی است که امام زین العابدین علیه السلام فرمود  
که خدا نرا بر او است که تقویض بائمه هدی کرده که امر با انسان و الله  
و لایحه را که خود خدا خواسته باشد از دست انسان جاری میکند  
میگوئیم که علی بن ابی طالب دست خدا است هر چه بخواند از این  
جاری میکند جاری میکند نرا اینکه بگوئیم حضرت امیر علیه السلام خودش  
خالق است بعون الله یا آنکه شریک خدا است یا آنکه خدایاری را  
با او آفرشته و دست کشیده است این از مذاهب ما و ملت ما نیست  
مثلا این حکایت مثل اینست که خدا با اقرار کرد میکند با امام ترویس  
میکنند نرا است که اقرار و ماه شریک و وکیل او وزیر خدا شده اند

بلکه خداوند عل و احد است و باین سبب فعل او جاری و ساینده هر چیزی  
حضرت امیر خدا سبب او و فرار داده چنانکه فرمود ما یم بسند خلق  
خلق و این طلب غیر از اینست که کسی حضرت امیر را شریک خداوند  
نموده باشد و کسیکه چنین چیزی بمالست داده ندانستند <sup>مطلب ما را</sup>  
یا عمد کرده خواسته اند که بکنند و الا همان فرمایشی که خود ایشان  
فرموده اند که عرض کردم عین فرمایش امام است که تقوی <sup>بیشتر</sup>  
باینطور که خدا تقوی فرموده باشد با نتمه بدی صواب است بلکه علم  
و لکن خداوند جاری میفرماید از دست ایشان و ایشانند دست  
خدا و این چیز نیست که همه شعیه میگویند نهایت بعضی میفرماید که چه  
میگویند بعضی میفرماید که چه میگویند پس ایشان واسطه کانند  
در واقع میان خدا و خلق ایشان و لایا و نعم خلقند که خداوند <sup>سطح</sup>  
ایشان نعمت میدهد و برکت وجود ایشان مرتفع میدهد لکن خود  
ایشان نعم باشند و خود ایشان صاحب کار باشند یا یعنی که خدا  
باشند حاشا و کلا تقولوا عن الربوبیة و قولوا و فضیلتا ما  
و لکن تلبغوا فرموده ما از خدای فرزند را بدیگر هر چه در <sup>ما</sup> فضیلت

دران

دران میخواهد که گویند و عین سید تمهید هر چه حال که عرضم بر است که ایشان  
شریک در فعل خدا نیستند بلکه فعل مخصوص است محال و خدا است  
فرد و هر چیزی و خالق هر چیزی دیگر حاله این خبر نیانی که اختلاف است  
در مباحث شیعه که بعضی اختلاف کرده اند که با خداوند عالم خالق و فعل مراد  
هم هست یا نیست یا خدا خالق است هم هست یا نیست این در علم <sup>تعمیر</sup>  
ندانند که گفتند در اینها بکنیم نوع مسئله نیست آنکه مسلم است خدا <sup>لق</sup>  
خالق است و مذهب مال نیست که هر چیزیکه اسم خلق بر او صدق  
میکند خواه ذات باشد یعنی ذات مردم یا فعل مردم یا صفة مردم <sup>حد</sup>  
میخواهد باشد هم خلق خدا است حالشانه و نیست چیزی که از تحت  
فعل خدا بیرون باشد دیگر سایرین خود دانند هر کس هر مذهب که  
دارد برای خود شر است و هم چنین خداوند عالم حالشانه را <sup>جد</sup>  
میکنم و واحد می دانم در عبادت که اوست معبود و <sup>لا شریک له</sup>  
و هیچ از خلق خدا سوای او معبود نیست شهادت میدهد که جمیع  
معبودهای عالم که خلق عبادت کرده اند از عرض تا فرشتگان همه  
باطلند و مضحک سوای وجه کرم پروردگار چنانکه خود امام <sup>تخت</sup>

بان خود داده است که میفرماید کل معبود تمام در عرشک افتراد  
ارضک الشانعة السعفی باطل مفصل ما خلا وجه الکره پس جمع  
 او هم باطلند و مفصل و هر کس که سوی او را عبادت کند و معبود را  
 غیر او بداند مشرک شده است پس جمع ماسوی او هم باطلند  
 در عبادت کسیکه در عبادت شریک برای خدا کفر توحید ازین  
 است مثل کسیکه در ذات شریک کفر است فرقی میکند پس هر کس  
 که فرضیه میداند مقرر کردن بیکانکه ذات فرضیه میداند اقرار  
 کردن باینکه او معبود است و خدا شریک له در خلاصه سخن اینکه  
 شهادت میدهم بیکانگی پروردگار در ذات او در صفات او  
 و در افعال او و در عبادت او و این اول اصل دین ما است که بایست  
 اقرار کند بصانع و یگانگی او باین طور که عرض کردم و از اصل دین  
 میدانم اینکه خدا کامل در صفات است و جمع صفات حمیده از برای خدا  
 کذا فاما استعلا نه ایست که عدل را اصل دین خود ندانیم معوذ با  
 چنانکه بعضی چنین سخنان کردند و چنین بنیاد شنیدند و هم میگویند  
 و اینجا که این جماعت عدل را از اصول دین خود نمیدانند چه طور چنین

معبود ایست  
 و خدا شریک  
 له و صواب  
 همه باطلند و  
 مفصل

ع

می شود اگر کسی عدل را از اصول دین خود نداند اخصیهای شود این  
 شد با هم ما جبری شده ایم معوذ بالله بلکه خدا را عبادت میدانیم و عدل  
 از اصول دین میشماریم ملاحظه کن کنشای ما را از کتاب شیخ حو  
 مسیحی بیخبر الفصد در اصول عقاید نوشته اند بین عدل و آنکه توحید  
 می نویسند عدل را نوشته اند یا نوشته اند و شهادت بعد از آن  
 گرفته اند اقرار بعد خدا فرضیه گرفته اند این کتاب اصول عقاید  
 مرحوم است چاپ کرد و اندک هم جامت شده است چیزی نیست که  
 باشد بین عدل را در عقاید خود نوشته اند یا نوشته اند و عدل را از  
 اصول نوشته اند یا نوشته اند این کتاب بر شاد العوام است و فارسی  
 از مرحوم آقا اعظم الله مقامه در اصول عقاید ملاحظه کن بین عدل  
 نوشته شده است از اصول دین یا نوشته شده است این عظم  
 است در اصول عقاید ملاحظه کن بین عدل در آن نوشته شده  
 یا نوشته شده است از کتابهای ناقابل این بنده خاکسار نگاه کن این  
 وسیله النجاة است در عقاید فارسی در آن عدل نوشته شده است  
 نوشته شده است این جلد اول و بیایم حکمه است در ملاحظه کن عقاید

عده نوشته شده است یا نوشته نشده است نمی شود هم چنین چیزی  
بما افترا بنده چه طور میشود کسی ادعای تشیع بکند و عدل را از اصول  
دین نماند نهایت حرکتی که ما زدیم این است که ما گفته ایم همان طور که عدل  
از اصول دین است و واجب است از برای ما که اقرار کنیم بعد از خداوند  
بهین طور واجب است از برای ما که اقرار کنیم بحکمت خدا واجب است اقرار  
همه صفات خدا فرقی نمیکند این مسئله که تو بگوئی که خدا عادل است یا خالق  
یا دانا است همان طور که کسیکه اقرار بعد از نیکان دین برود  
یعنی از تشیع هم برود مورد کالات دیگر هم محسین است بلکه بالاتر  
اگر کسی خدا را عادل نداند جز وجهی شود و نقوی عالمی محسین است  
حبرها و اسلمان میدانند امارا کافر نمیدانند اما اگر کسی خدا را خالق  
کافر نمیدانند بدان شک نیست اگر کسی بگوید خدا را ذوق نیست معبود  
کافر است حال آنکه طومر میشود آن چیزی که اگر کسی اقرار کند که نیکان  
از اصل مشرکی و سایر صفات را نمیکوئی پس از این جهت گفته که همه صفات  
خدا را با بدشهری از اصول دین ندانند که هم عدل را از اصول دین مانده  
نهایت آنها نمیدانند اصالت چه طور شده است بعد از آنکه اصول دین

نیم

است  
مردم هم چنین می نمایند که این عدل از غیر در دست است که در  
که از اصول دین شما است شما هیچ اصل در دین را ندانید نه از اصول دین  
مثلا از صفات سلبی است این صفات ثبوتی است خالقان این است  
العلماء از غیر رسیده است نیست در احکام پیغمبر این است با تو عادی  
اقرار کنی خدا اقرار کنی صفات خدا اقرار کنی بکالات خدا کاهی عدل  
شهر ندکاهی قدرت شهر ندکاهی حکمت شهر ندکاهی قدرت و دانا اقرار  
کند ما بیهوا و کن شیعه بعد از آنکه دیدند محسین از سید با حیرت شده اند  
و حیران سنت پیغمبر نیست خواستند که بجهای افاضت که باشند یاد  
زودان همان بجهت بدین ایشان بنشیند عدل خدا را خواستند که  
خواطر نشان ایشان بکنند و چونکه سله عظیمی بود از اصول دینشان  
شهر ندکاین بادیشان بماند دیگر این حرفها را که هست در میان که اصول  
دین است که بعقل و بهنمی و تقلید نباشد اینها خاله است که  
کرده اند دخل باصل مسئله ندارد و ما عرض میکنیم بسیار خوب است  
ما حرف نداریم از اصول دین ما عدل است و کن خالف هم هست با زوق هم  
هست عالم هم هست حکیم هم هست برین واجب است اقرار بکالات  
خدا

مکرم برین واجب است صفات خدا را بداند و سلب کند از خداوند عالم  
ایمانش و خدا را جسم بدانی یا این از اصول دین مانیست که نفی  
حقیقت از خدا که خدا جسم نیست مسلم است که این از اصول دین  
فرست و مجرب از دین خارج شدند بلکه در کتابهای فقهی خود  
نوشته اند فقها که عجب عجب شدند حال آنکه اینطور شدند پس از  
هم باید تعدد ذکر چنان را ذکر نمیکنند که نباشد تعدد کنیم پس  
صفات کالیه خدا بین چه قدر است اقل آنها و کلیات آنها بودند  
تا است حال پس من بگویم اصول دین مثل نبود و نه تالی آن توحید است  
اینکه درست میباشد اما همینکه مرگتم که خدا خدا است و احد  
لا شریک له و صاحب جمیع کالات است علم هم در آن افتاده است  
فایات آن وقت که تفصیل میخواهم بگویم تفصیل علم را هم بیان می کنم  
که عدل هم از اصول دین تو است معنیش اینست علم هم از اصول دین  
تو است معنیش این است پس نه اینکه کان کنی که ما عدل را از اصول  
دین خود نشمرده ایم نفوذ بالله حاشا و کلا بلکه عدل از اصول دین  
ما است نهایت حرف ما این است که همه صفات از اصول دین است

باید

باید قدر همه آنها که خلاصه سخن حلال اگر از میان آنها اینها هم نشمرده  
ممانته میروی نویسیم در این حرف نیست اختلاف هم بدانیم بطرف  
کلیه بگویم که صفات خدا را مقرب و مومنین کل آنها این هم نویسنده  
است پس واجب نیست که آن را مخصوص شده باشند و شاهد  
عرض مرا میخواهی اخبار را بعد صلوات الله علیه هم در نگاه کن اخبار  
که عرض فرمودند بنابر جماعتی که در شهادت تعلیم مردم کرده اند  
و بدو همان مرد داده اند پس که روی هم فرموده اند صفات یا  
بین که بچه پستان فرموده اند هیچ این پستان را نماند پس معلوم  
میشود که دخل با ایمان و کفر ندارد باید اصل اعتقاد را ملاحظه کند  
که آیا این اعتقاد دارد بعد از خدا یا اعتقاد ندارد اگر اعتقاد ندارد  
میشود جبری و اگر اعتقاد دارد میشود از عدل و لکن دیگر این طالع  
ما است عاطف العمان بهم چنین شده است جمیع کثیری از سبها تا تل  
شدند بحیرت افراعی گویند مسلمان جمیع کثیری از صوفی جبری شدند  
انها را مسلمان می خوانند و با آنها فیصله میکنند آنها همه مسلمانانند  
درد با بیچاره باشم هرگز ندانم که ایها عدل را از اصول دین میگیرید یا از عرف

در آنکه حرف نداء که افراد را می بعد از خدا و خدا را عادل میدانیم <sup>نما</sup>  
 خداست تا ندانند که از او درین میگیریم یا فروغ میگویند که ایها کافر شنیدند  
 این را بگو از نخب و طالع ما است که حالا هم چنین شده است و هم چنین  
 افراد را می و شما در مییدیم باینکه خدا پیغمبران فرستاده است <sup>سعی</sup>  
 خالق که ایشانند و حجت های خدا ایشانند واسطه کار در میان خلق و خدا <sup>ند</sup>  
 عالم را دم تا خاتم جمیع انبیائی که اسم های ایشان مذکور است در کتاب <sup>خدا</sup>  
 یاد را اخبار ال محمد که اسم بوده اند با اسم و رسم ایمان داریم همانی که اسم <sup>ند</sup>  
 و نمیشناسیم و توها ایمان داریم که جمیع پیغمبرانی که آمدند و استنادند <sup>حق</sup>  
 دعوت کردند و خداوند عالم هر پیغمبر را خدا <sup>بشمارد</sup> و نسبت <sup>و چهار</sup>  
 مقتضای بعضی از اخبار که پیغمبران خدا هستند و دست میداریم <sup>نما</sup>  
 و مقر به جمیع آنچه باز فرمودند از اعم از آنکه بدانیم یا ندانیم و <sup>الذکر</sup>  
 چنانکه مشهور است در میان روایت حدیثی در حدیثی هم بر این <sup>ند</sup>  
 میکند صد و بیست و چهار نفر است که این معروف است از آن کمتر هم  
 رسید است عدد ایشان <sup>دیکر</sup> و الا فرمودشان <sup>مرا</sup> ندانیم بطور تعیین <sup>صبط</sup>  
 نگویم این را دیگر در حدیث بعد از او و نوعا انبیا <sup>نیکه</sup> استند <sup>ند</sup> از او تا خاتم

بر قدر هستند صد و بیست و چهار نفر را باینکه ندانند <sup>انکه</sup>  
 شریعتی است که از نبوت که عدد بدانیم یا شخص <sup>شنا</sup> نسیم <sup>ولم</sup>  
 آن اشخاصی که پیغمبر ما اسم برده است از آنها <sup>انهارا</sup> از نبوت که افراد  
 بکنیم با اسم افراد را می و پیغمبر <sup>ما</sup> محمد <sup>صلی</sup> الله <sup>علیه</sup> و <sup>آله</sup> <sup>خاتم</sup>  
 پیغمبران است <sup>شهادت</sup> میدهم و شما در مییدیم <sup>بعضی</sup> اعضا و <sup>جوارح</sup>  
 من نفس من جان من عقل من گوشت من و پوست من و <sup>انحوار</sup> من  
 باینکه آن نیز کو را خاتم جمیع پیغمبران است که بعد از <sup>جمیع</sup> پیغمبران <sup>خدا</sup>  
 نبوت و باو ختم نبوت شد که دیگر بعد از آن نیز کو را پیغمبری <sup>نشود</sup>  
 شده است و نمیشود و هر کس چنین ادعائی کرده باطل بوده است بعد از  
 خاتم هم دیگر پیغمبری معبودت بعد از او نمیشود و دعوی غیر از دعوی <sup>ان</sup>  
 نیز کو را نیست در عالم و کتاب او خاتم جمیع <sup>کتاب</sup> است <sup>و بعد</sup> از <sup>کتاب</sup> او  
 نیز نبی نیامده است و نخواهد آمد و آنست که چنین ادعائی کند در <sup>رض</sup>  
 گفته است و شریعت او خاتم جمیع شریعت است که بعد از <sup>شریعت</sup> او  
 شریعتی بعد از نیامده است و نخواهد آمد تا قیامت <sup>م</sup> همین <sup>شرع</sup> <sup>طاک</sup>  
 که ملاحظه میکند زجا است <sup>نور</sup> زهم <sup>که</sup> آن نیز کو را <sup>شریعت</sup> <sup>نیاید</sup> و <sup>بر</sup>



اية الكرسي الا چنین است که در مافی السموات و مافی الارض مرفوع الذي  
 يتفق عند من يريد اصالته حين بوده که مافی السموات و مافی الارض  
 و مابینهما و ما تحت الثرى عالم العبر و التجاره هو البحر الرحيم الذي  
 فتح بين ارضين کما هو علی که مثل همان قرار است چیزی دیگر نیست  
 جدید هم نیست مثلا شخصی ان قران را خدمت امام دیده است میگوید  
 بزیر آن بوده حال سوره که یکی کوچک است در آن وقت که یکی بزرگ  
 میاید نیست که این قران از میان برداشته شود نه اینست که این قران  
 مسوخ کند قران بر امام بنا نیست باز نشود قران بر پیغمبر باز شده است  
 نهایت امام تشریف میارزد در آن قران که بر پیغمبر از شده است میارزد  
 بر کار خدا همین است و کار پیغمبر همین است لا غیر و باور قیامت همین  
 قرانست و شریعت هم همین است لا غیر مگر با هر طور که عرض کردم بلیت  
 را در وضع بسته باشند بر امام و پیغمبر و الا خیره باشند در شریعت  
 دارد یا بعضی از احکام را تغییر بدهد شاید مثل اینکه در زمان خود پیغمبر  
 گاهی بعضی از احکام نسخ میشد در آن وقت هم حکم خیر نسخ نشود و باید  
 انهم بعد خود پیغمبر لا غیر از اینکه حال اکل شریعت برداشته شود <sup>و کلا</sup>

نسخ

پس اینست که میفرماید حلالا حلالا الی یوم القيمة و حراما حراما  
 الی یوم القيمة پس هر چه پیغمبر حلالا کرده است درین ماوراء است  
 که باقیامت حلال است هر چه را که حرام کرده است مذهب ما اینست  
 که این باقیامت حرام است حلالا احلالا پیغمبر است و حراما حراما پیغمبر  
 قول ما جمیع چیزها خواه بدایم یا بدایم همان قول پیغمبر است ایمان داریم و  
 داریم بنبوت آن بزرگوار و ما اینکه جمیع آنچه که فرموده است حقیقت  
 مقرب جمیع آنچه امر فرموده است که هر آنها را امر خدا می دانیم و واجب  
 از اصول دین خود میدانیم که جمیع آنچه امر فرموده باید اقرار کرد ان شاء  
 و تصدیق کند و اگر یک حرف از خبریات امر پیغمبر را کسی منکر شود نفعی  
 و بگوید این امر خدا نیست یا اینکه بر او ناسخ باشد که این پیغمبر است  
 او را از اسلام خارج میدانیم هر چه باشد مثلا کسی بگوید که نماز <sup>حرام</sup>  
 کافر نیست و دین ما اینست مذهب ما اینست که بگوید زکوة نعوذ بها  
 و احببیت کافر نیست و قتلش واجب نیست و هم چنین جمیع خبریات را  
 اینطور مومنین و تصدیق داریم و از خبر مذهب ما پیغمبر است  
 ما را امر فرموده است که اقرار بان بکنیم و تصدیق نمائیم معاذ است



مؤمنیم معاد و مقربیم معاد و اقرار معاد را از اصول دین خود نمیدانیم  
کسیکه گفته است که ما اقرار معاد را از اصول دین خود نمیدانیم باز از برای  
مشبه شده است مثل همان حکایت عدلست که اقرار جمیع ماخا به التبع  
از اصول دین است نه اینکه یک یا از ماخا به التبع خصوصیتی داشته باشد  
نهایت حجت آنکه دیدن شیعیه که بسایگان بچهای ایشان منکر نشوند و  
که از همان بچگی آنها را ملتفت معاد کنند از جهت اینکه یک خصوصیت است  
بر عمل اسم معاد را بخصوص در دنیا حاصل مای گوئیم معاد از اصول  
حرف در آن نیست اما هر ماخا به التبع از اصول است حال معاد را آنکه  
گفتم مؤمنیم با وصلی الله علیه و آله و جمیع ماخا به التبع توی انقاد یک  
واجب نیست در این میان توی یک از ذکر که و یک را از تکی همان طور یک  
اقراران بنیاد کنیم کافر میشویم همان طور اقرار معاد هم کنیم کافر اقرار  
بزکوة هم کنیم کافر هم باید اقرار کنیم پس همه را باید از اصول دین بدانیم  
الا اینکه این تکی اقرار کرده اند آنها بخصوص عرض این کنند و ما هم در  
حرف ندانیم نه اینست که بگوئیم که ان از اصول دین ما نیست لکن از این باب  
که کلیت ذکر میکنیم که اقرار بخاتم ص و جمیع ماخا به التبع از اصول دین میدانیم

دیگر حالا این مخصوص ذکر میکنیم اگر کسی بگوید که صدق اقرار است  
ای کافر میشود یا از ایمانش کاسته میشود چنین است عام و وقتی گفته  
همه آنها حرف اول افتاده است یعنی مثل اینکه از اصول دین میدانیم اقرار جمیع  
اینها را حال در این میان حضرت موسی را چه جدا نمیکند بگوئی اقرار را  
موسی بن عمران حجت آنکه همینکه همه را گفته موسی هم قولش افتاد است  
پس همانکه ماخا به التبع را گفتی لغایت میکند بلکه از نیست خصوصیت  
بروی کوفی اقرار دارم بنماز و غیره و آن کسی بگوید اقرار بصلوة از اصول  
من نیست بآنکه اقرار بصلوة ندارد کافر میشود و آنکه همه مسلمانان اقرار  
باینست که دارند شک در آن نیست حال اگر اقراران را بقتلاد میکند خلاصه  
مطلب همان نیست حال آنکه معاد را از اصول دین خود نمیدانیم حاشا و کلا  
بلکه کسیکه از اصول دین خود نداند ظهور است بر او با لغت خدا و لغت  
جمیع لغت کنندگان و لکن پستایش نیست که عرض میکنیم حال در اینها  
میان علماء اختلاف شده است هوش خود را جمع کن دلیل بعضی که  
ملتفت شوی چه عرض میکنیم عرض غیرضمانه را ملتفت نشوی در میان  
علماء در شیعیه قدیم و جدید ایشان اختلاف شده است در کیفیت معاد

که با معاد چه کیفیت است در کتابها نشان بر و بخوان کتابهای علمای <sup>معتبره</sup>  
 مثل مرحوم مجلسی و غیره محققین و غیرشان بر و نگاه کن  
 که علماء متفقند یا مختلفند آنکه بجای اختلاف شده که مرحوم <sup>مجلسی علیه</sup>  
 الرحم حکایت فرموده است از بعضی از علماء که صدق مقام این است  
 که اصل معاد خودشان از اصول نیست و لکن اعتقاد بکیفیتش از اصول  
 دین نیست که اگر خواسته باشی مثلاً این کیفیت معاد از اصول دین بدان  
 هر کس معاد جسمانی این کیفیت گفت بگوید <sup>مسلمان</sup> است اگر جسمانی گفت  
 مسلمان نیست اعدای شیعه را باید از اسلام خارج کنی چنانکه اغلب <sup>قائل</sup>  
 نیستند این و لکن او گفته است که بهتر نیست که قائل بودیم که معاد <sup>مجرد</sup>  
 نوعاً باید اقرار کرد دیگر کیفیتش هر کس هر چه فهمید تکلیف خودش است <sup>حلال</sup>  
 اختلاف کرد از بعضی از علماء اعتقاد کردند و قائل شدند که معاد <sup>نیستند</sup>  
 چه ملاحظه باین ملاحظه که دیدند که این بدن که می پوسد و تمام میشود  
 و دورتره که نیا باشد که این بدن از نو ساخته نشود دیدند بدن دیگر <sup>میشود</sup>  
 از این طرف هم دیدند و بعضی از اخبار که وارد شده است که <sup>تفاوت</sup> بنا بر  
 بنا بر این گفتند که این جان اگر تیز بگردد در این بنا بر <sup>میشود</sup>

ب

پس تن اولی هم که پوسد است پس از این محبت گفتند که <sup>میشود</sup>  
 ندارد که معاد جسمانی باشد و منکشف شد که بجای جمع دیگر از حکما چنین  
 که بجای معاد و میشو و این شخص که گفتند برکتش معاد و محال است <sup>و نیز</sup>  
 زنده ها که گویا از حکما اسلام نیستند که زین زنده اصلش <sup>بسی</sup>  
 قائل شدند که معاد جسمانیست لکن نه با این طریق که خیالی کند مردم بلکه  
 جسم طوری که میشو و آنها که محل اعتقاد است از این راه رفتند هر کس <sup>را</sup>  
 ملاحظه است که این است از این پستار فداست و از این راه رفته است که این  
 بالامر بود و میرود تا اینکه میرسد هر چه نفس و جسمی نفسانی <sup>میشود</sup>  
 پس نیست که عود میکند اینهم مذکور کثیری از ایشان است که کانه جسم  
 میشود بعضی دیگر قائل شدند که معاد جسمانی است و در این <sup>بسی</sup>  
 میانشان تحقیقی هم ندارد میگویند معاد جسمانی است و لکن دیگر <sup>میشود</sup>  
 جسمانی نیست چه چیز است دیگر تحقیقی نگردد و خودشان اینهم بلکه  
 نیانداخته اند آنها سوده تر از همه اند اگر کار بجای رسید <sup>و میان</sup>  
 علماء در میان مردم که در مانی که در این با صحت بودند و <sup>صحت</sup>  
 دفن میکردند قدری فساد از آن چیزی روی سینه اش <sup>میشود</sup>

و بعد از فتنه گاه می کشند بیدارند و خواسته است و در نتیجه است  
 یا در نتیجه است محتمل آنکه بر بلندای زنده کردن در قمعش  
 چه چیز است با بنظر شد حملشان و آخر حیران شدند و فهمیدند  
 هر حال حالا آنها نیکو عیان ایمان آوردند باز کارشان خوب است  
 جامع دیگر از حکمی که معرفت پیدا کرده اند و اندک ذوق پیدا  
 کرده اند قائل شدند که معاد جسمانی است این جسمیکه توی <sup>بدن</sup> <sup>بودن</sup>  
 بدن که مرده و در این جسم می کشند پاکش می کشند پاکش می کشند  
 آن چیزیکه منافی عرصه آخرت است از این می کشند و همان جسم را طبعاً  
 ظاهر می آید و در وقت قیامت و اینست عله ما و ما هم از این طاعت  
 هستیم از جمله اشخاصیکه از این راه رفتند که مرده و محسوس علیه <sup>الجم</sup>  
 است این کتابش معروف است چاپ هم کرده اند مسی بخوبی یقین  
 بر است در میان که او هم بهمین قائل است و جامع حق دیگر هم از همین راه  
 آمدند چه آنکه ملاحظه کردیم در اخبار و در ظاهر قرآن در اخبار  
 محمل صلوات الله علیهم اجمعین دیدیم مسلم است اینست که معاد جسمانی  
 و معنی معاد جسمانی هم دیدیم که اینست چنانکه فرمودند در اخبار که

عنه

که نفوس اناسی باز متعلق ببدنهای شونده نیست که این بدن برود بالا  
 و خودش نفس نشود هم چنین بقومند بلکه فرمودند که جان <sup>دو</sup>  
 باین بدن تعلق می کشد و این بدنها بر مخیر از قهرها و محسوس میشود  
 پس این معنی نیست که جان بدن تعلق می کشد و بدن جسم است البته  
 و هم چنین بغیر از این لفظ الفاظ دیگر که فرمایش شده است همه <sup>مطلب</sup>  
 هایت این است که این سبک و سیاقی که فرموده اند از جهت <sup>عنه</sup> و ان اوصاف  
 در قیامت است اوصافیکه در همین است ملاحظه کردیم که باین صورت  
 جسمانی منافات دارد پس از این جهت حیران شدیم در این که چه <sup>سبک</sup>  
 ملاحظه کردیم در اخبار دیدیم که خود ایشان شرح سبک فرموده اند  
 پس شرح سبک و متنس محمل از اخبار خودشان برای ما متعین <sup>حاضر</sup>  
 برای تو عرض میکنم خیل محضی محتمل آنکه طلب علیست و <sup>مطلب</sup>  
 خیل عامیانه نمیتوان عرض کرد و لکن حال محضی عرض میکنم که <sup>مطلب</sup>  
 اگر چه طولی میکشد کلام و لکن بکفایتی طول بکشید و <sup>مطلب</sup>  
 عیب ندارد ..... مثلاً فرض کن در این دنیا نیت داری یعنی  
 این تن تو باین حالت که تو داری ملاحظه کن همین ایات را که بخوانی

و همیشه بمالیداد رغبت یار غذا هست این بدن قابلیت ندارد و همچنین  
تنبیه ندری تو در دنیا داری ملاحظه میکنی هفت که سن تو شصت سال  
و هفتاد سال رسیدت گسسته میشوی در نمانت میریزد که زخم شود  
تنبیه تو تمام میشود قوه غذا خوردن در دیگر ندری قوه خوابیدن ندری  
بسی تو چه طور میتوانی این حال بخلا باشی حال میکنی زهنت خوش گذرد  
میکم چنان میشود چه میگوید آنکه نمیشود خوش گذرد ز غفود بالله  
اگر هستی شدی بخلا باشی ابد معدن باشی نیت می سوزد و تمام می  
و کلی از میان هم میروی چه طور میشود بخلا بمانی توی بلی که بد کل  
آتش اگر روی دست تو انداختند یک قدری که گذشت اینرا فاسد  
و با استخوان تو میسوزد این چه طور است که ابدی میشود و همیشه  
میسوزد و تمام نمیشود پس این معلوم است که یک طور در بکش کردند که  
نمیسوزد حالا چه کارش کردند ما نمیدانیم چه کارش کردند که کار  
دیگرش کردند که نمیسوزد مثلا فرض کن تو در دنیا ای بلی جان خود را  
که در شکم با استیکان ای بخوری این غذا میرود در شکم و اینقدر بکه  
غذای خودت هست خرد بابت میشود تمام اش در دفع میشود و بوی میکس تو

سینه

میکنی حال اید در هشتادم همدیطور است در اینجا تو صاداری و تهنوط  
میکنی اگر چنین باشد که هشتاد حج نکند میشود در اینجا امر و در این  
حرفا استحق خدمت امام ۳۲ عرض کرد که چه طور میشود که همیشه  
چیزی از ایشان دفع نشود فرمودند مثل اینکه طفل در شکم مادر <sup>هست</sup>  
از او بیرون نمیرود اینجا هم همین کار میکنند پس معلوم است که اینجا یک کار  
دیگر میکنند یک حکایت دیگر است که تو هر چه بخوری از تو هیچ <sup>بیرون</sup>  
نمیرود حالا دیگر معا، نور انشا میکنند یا کار دیگر میکنند معلوم  
صورت تورا بر گردانند اینجا اسجوف بودی اینجا صمد شدی از احد  
دانا است که چه کارت میکنند و لکن هر چه هست نسبت بهت میداند که از  
تبت بیرون زود هشتاد کشف نگو پس در دنیا که هم از حرکت <sup>خانه</sup>  
نخاست است حیات است اید در هشتاد همین طور این نخاستها و  
میرود اینها که هشتاد نمیرود اینها را چکارشان می کنند اینها هستی  
تن تو با نیست مسلم است که این خافها نمیرود اینجا پس معلوم است که  
یک کاری میکنند تو را که و مرای این حرفها است پس بگرداند اینها را  
در دنیا ملاحظه میکنی مثلا علی که فراری هزار در روز هزار <sup>هزار</sup>

مصیبت دارا بدرهشت مومنین هین حالند بیمار خانه است هشت  
وارد هشت مشوی یک طرفه افتاده است یک شخص که مبتلا بفلج است  
یک طرف از هفت افتاده است یک طرف از کور افتاده است یک طرف در کور  
یک طرف بد را یک طرف اسهالی اغلب مومنین هم که می فرمایند مرض اسهال از  
دنیا می روند پس عجب هشتی میشود آنکه مرض خانه میشود آنکه معنی اولاد  
هم چنین چیزی هشت جای سلامت است پس چه کار است که در هفتاد  
ساله بودی برکتی جوانی یعنی چه کور بودی برکتی پلانی یعنی چه  
ملفت باش معنی آنها را معنی کن یعنی چه همه اهل هشت را میفرمایند صبوی  
بوسفند در دنیا زشت بوده اینجا بر میگردد بصورت بوسفند میشود  
میفرمایند ایشان بقدر حضرت آدم همه هفتاد ذراع میشوند و در عرشا  
هم بقدر حضرت عیسی میشود هم در سال میشوند با این چه حکایت  
ایا این عینه همان است که اینجا بوده اینجا می رود این هم چنین چیزی که معنی  
پس بر میگردد این حالت که این با بطور میشود در هشت که تو همیشه  
همیشه لذت از خوردن میبری مثل این درخت که همیشه میگذارد  
چیز است که در این دنیا میخوری سیر میشود اینجا هر چه میخوری سیر

نکته

نمیشود پس این چه حکایت است که تو اینجا داری هم چنین جمیع حالات اینجا  
که ملاحظه کنی هیچ یک با این بدن در سست نیاید معلوم است این اوصاف  
نیست پس چه میشود بخوانی که بدن وضعیت تغییر کرده باشد جان غیر از این  
نیست حال چه طور میشود وضع این بدن چرا باید تغییر کند یا این بر نمیکرد  
اینهم که بر عین معنی ندارد عرض کردم خداوند عالم قدر دارد سست که  
این استخوانها را کرد در من بجای العظام و هی هم در حبه با الذی استانی  
آزله تره و کحل پی عیالیم و هم چنین اخبار را صل علیهم السلام دلیل این  
کیفیت این است که خود ایشان فرموده اند در حدیث عرض میکنند که ایا  
این شخص در این حال می بوسد میفرماید والله می بوسید بطوریکه  
نه کوشش میماند نه استخوان و نه آن طیف میماند که از این خلقت شدن  
طیف میماند طیف یعنی چه یعنی کل جسم همست با جسم نیست هر چه  
میخواهد امتش را بگذارد کل میشود جسم نباشد آن کل میماند که از این خلقت  
شده است اوقات که خدا میخواست اهل که این را کردند بر میگردد این را در دنیا  
میسازد و میارزد روز قیامت و امید در پس اینکه ما میگوئیم این است  
ما میگوئیم این می که تو داری که بعضی اعراض بعضی امراض بعضی غرضها

داخل این شده است آنها هم بسیار نیست که زود تلف شود اسباب  
که زود با خوش شود اسباب نیست که میرد اسباب نیست که کسب  
انها همه بجز همه کجاست همه در معنی است آنها را که جمع در اندر  
تو در این قبر که تو خواستی همه را پاک میکنند بر وقتستان نگاه بین  
که اینها بوسیده است یا بوسیده است و طمان طینت تو که خیره تو است  
و اصل جسم تو است و اصل تو تو است در این قبر خوابیده است  
توی قبر خود خواه جان خود تو را میخواهی توی هوا بروی که صلا  
زند تو را آنکه خیره تو است و جسم تو است این باقی است و همت این  
خدا در قبر بگردد پاک میکند و در نغمه صورتی که در میان سنگین  
پاکش میکند پاک خورشید خالص شود آن وقت روز قیامت که میشود  
قیامت بارانی از خورشید خورشید میریزد از خورشید که این قبرها همه حرکت  
میآیند اینها همه حرکت می آیند پس در و مرتبه زنده میشود طیب و طاهر  
و پاکیزه از جای خود بر میخیزد بعینه مثل نیست مثلش که توبه طلا  
داری مثلش که این طلا مغشوش است داخل این یک پاره نقره کرده اند  
یک پاره آهنی که در طلا مغشوشی در این طلا این مغشوش را

بسیار

اگر نخواهی شمش یک و زین خاکش یک این چهار صراحی که گذشت این هفت  
این نقره اش این شمش اینها زنگ میشوند اینها که زنگ شد این طلا حال  
پس همه از هم متلاشی میشوند خاک طلائی داری اینها میآورد میآورد  
زنگ اینها از دست تو میگرد خلاص میگرد از پاکش میکنند و وقت میریزد  
این انکتش بدست تو میآورد اینها که عیب میکنند پس میشود رنگش  
و زنگش بیشتر از پیش هرگز بیشتر حال هم چنین است بدن تو این  
آخرت مناسب است و صالح نیست اینها را بابت خلاص کرد که در آخرت  
صالح باشی برای ماندن صالح باشی برای هشت برای منم بودن یا این  
مغشوش نیست که معاد جسمانی نیست استغفر الله ربی و اتوبت الیه  
این هم چنین چیزی که مغشوش نیست اگر بگویم مرا هم که در بخند و در  
ساختند من آن نیست عرض میکنم همان فرمایش امام است عرض کرد  
شخصی که اگر این پوسته را بسوزد و در دو باره از نو بسازد یا کانه  
چه چیز است که عدالتش میکند بفرماید اگر توبه خشتی بگیری یا بگو  
در مرتبه از در فاسد بگذاری و بسازی این خشت دومی همان خشت  
هست و اینهم نیست اما آن نیست بجهت اینکه آن صورت اولی صحیح است



تقلید میکنی عرض کرد پس تقلید زبردگان است که آن وقت میگویم حضرت  
از گفته او خندیدند و می شد بر پیغمبر که خدا نگاه این را از زید خلاص  
عرضه اینست که این قول که این شخص گفته چگونه درست میاید معنی نداد  
هم چنین چیزی هر چه پوست نایب سن بجاگاه سالک از تم تحلیل فرود  
است آنها را ببینید سر هم بکنند یک بدن بزرگ نشود آن وقت هر چه  
ارگوشته بد تم تحلیل فرود بیارند با این داخل کنند و ههای مرا هم  
بیارند هم این تحلیل فرود هم وصل کنند آن وقت پیام با اینست بجهت  
اینکه هر عضو از من یا هر خرنج از من که نگاه کرد معقالتش سربا  
توان کرد و ثواب خود برسد با کسی صحبت میکرد که میل با این مذهب  
داشت گفته بگو به این ان فضیلتی که دفع شده است و در قیامت باید  
انرا امانه کرد یاد و مرتب بار کوشش باین کرد آنها را چه باید کرد  
پس این مذهب آخرش این میشود و لکن این مذهب که ما عرض کردیم  
مذهب محمد است صلوات الله علیه بکاره بکن اجازت العمل را بر چه  
معرفی اند سفر طایفه ای است اصله هم مرد مکرانکه اصلش است میاید  
در حدیث دیگر میفرماید هم مرد و دهری بوسه مکران عجب نیست

میاید عجب ذنب نکایه است از اصل انسان که باقی میماند با لای حم ل  
عج ذنب میگوید اشاره است بان کاوخی اسرئیل و قتیکه ترم آن را  
بان شخص زنده زنده شد کایه از آن است میفرماید عجب ذنب میماند  
هر حال سنده اینست و جماعتی از علماء هم که مردمان باشعور بودند  
عرض کردند در منزل مجلسی نشستند و شک بکی در عیش در مجلس در پیش  
این مذهب یعنی مذهب مرحوم مجلسی است که در حق البقین نوشته اگر  
تکفیر او بکی تکفیر ما هم سهولت نقلی نیست فلای او ما هم کار اگر او را  
تکفیر نمیکنی ما هم مذهب همان مذهب مرحوم مجلسی است هر حال  
آنست که قابل معاد حسابانی نیست علیه لعنة الله و لعنة ائمه و اولادهم  
و لعنة جميع اللذاعین مذهب ما و دین ما است که معاد حسابانی است  
لا غیر و لکن اینطور که عرض کردیم این را با این حالت نمیشود گفت  
بیری یک حواله این بومیله هند که سر شتر و است پایش مغرب  
حالا تو با این بدن چه میکنی کالسکه بخاری میاری از این بیالامیر  
از بالا باین میانی کالسکه بخاری برایت بیارند که پیش خود این  
خودت بروی اینست معنی ندارد و چنین چیزی پس تو بیک کیفیت جاری



که بتوانی از چنین حور العین لذت ببری از جمیع نعمت هفت هفتاد  
میکنی تو چه طور میتوانی با این لذت با این جثه ضعیف همه نعمتها  
هفتاد بپوشی و لذت ببری تو نهایت صد قدم می بینی در دست  
می بینی تو چه طور می بینی همه هفتاد پس تو بگفتی داری که هفتاد  
خود را باید بر بپوشی لقمه که میل دهند مومر هر لقمه که بر میل از هفت  
همه بر این دنیا است تو حال دهنت را با رنگ بر بدی چه قدر از دنیا  
میگرد و معلومست که در لقمه ای تو لذت این لقمه را فرزند پسند  
است لطیف جسمی است صاف و جسمی است طبعی است ظاهر اگر این سنگ  
را بر نزد شخص شیشه کرد در کوره و آتش کند و در آن زمان صاف  
ای این جسم نیست جسم است و الله نهایت صاف شده است اگر این سنگ  
تد بیکند که نماینده بشود جسم نیست جسم است نهایت بلور شده است  
حالا هم چنین است مرا این بدن که عرض کردم که بدن داری که این  
بدن تو مناسب دنیا است وقتی که نباشد تو بر بزخ بروی نوراد  
قبضه ای اندک آنچه مانع بزخ رفتن تو است از تو میگرد و جسمت بر  
میرد نباشد با خرت بروی در نغمه و جان تو را میکشد پس در

ح

منافی از خداست از تو میگرد جسمت با خرت میرد همان طور که جسمت  
از خرت آمده است بر میگردد با خرت بر معاد جسمها و است نفسها  
میدهم و شهادت میدهد با این جمیع گوشت من و پوست من که معاد  
از اصول دین هستند و جسمها هم هستند و جمیع بر فرود اند و  
از خسار و تکلیف و صراط جمیع و عله همانی که فرط ایشان شده است از دنیا  
و خبت و از همه جسمت خواست و صد و ایمان بکل اینها را  
و همه جسم است و جسمها را است با ظهور که عرض کردم و هم چنین  
مقدم و مومنم و شهادت میدهد و جمیع اعضا و جوارح من شهادت  
میدهد اینکه حضرت امیر علیه السلام خلیفه بلا فضل پیغمبر است صلوات  
علیه و آله که رض بر آن زبر کوار فرمود است و او را خلیفه و جانشین  
خود قرار داده است که او است بر او که از طینت او و از نور او  
و از شرف وجود او خلق شده است و از برای آن زبر کوار جمیع فضل  
پیغمبر ثابت است مگر نبوت که خاتم صلی الله علیه و آله پیغمبر بود و حضرت  
امیر علیه السلام خلیفه پیغمبر و وصی پیغمبر و در غیر نبوت در سایر فضائل  
و مناقب شریک بود با خاتم در جمیع چیزها و بارزه فرزند حضرت

امیر

از امام حسن تا امام دوازدهم که قائم باشد و ان الله علیه و آله  
فهم امامان ما بتدائیان را امام خود میدانیم و اوصیاء پیغمبر  
خلفاء خدا و حجتها خدا و مقیم جمیع فضایل ایشان و فضل دارند  
مگر نبوت و الوهیت از نبوت و الوهیت که گذشتی هم فضیلتها از  
ایشان ثابت است مگر فضایل ایشان را ازین خارج میدانیم کسیکه  
مفروضات ایشان باشد تدین می آید چنانکه خود ایشان فرمود  
و لا نكار لفضائلهم هو كثر یعنی نسبت جمیع دهند که ما گفته ایم  
بعوذ بالله که غیر از امام دوازدهم امامی هست و امام سیزدهم  
شد ایم کسیکه قائل شود با امام سیزدهم بر او بد لغت شد و لغت  
و انبیا و مرسلین و لغت خود صاحب الامر علی الله فخره و با امام دوازدهم  
امامت ختم شد مثل اینکه خاتم انبیا نبوت ختم شده همان طوری که بعد  
خاتم صمد دیگر نیاید پیغمبری بعد از امام دوازدهم هم امامی نمی آید  
و نیز است که بچیزین بانداری که ما امام دوازدهم که می گوئیم مثل  
صوفیه امام نوعی قائلیم کسیکه امام نوعی قائل شود از مذهب احمد  
خارجست بلکه امام شخصی قائلیم فاهمی گویند صاحب الامر

پس هر عصری و نوعی قائم باشد فاهمی گویند که این شخص که امر و نبوت  
مظهر صاحب الامر است پس این شخص میشود صاحب الامر بالله اینهم درین  
و مذهب نیست بلکه صاحب الامر همان پسر امام حسن است صلوات الله  
که از نظر بر حسن خاتون بیرون آمده است و غیر از او نیست صاحب الامر  
جمیع اشخاصیکه بعد از او برخیزند همه شیعیان او و بنا بر آن و بنده که  
از نور او از فضل طینت او خلق شده اند نه اینکه آنها را صاحب  
بدانیم بعوذ بالله باینکه ایشان را امامی مثل او بخوانیم بعوذ بالله  
با نسخ ائمه اثنی عشر بدایم حاشا و کلا بلکه امامان ما دوازده بود  
و بنای عالم بر دوازده است ان یعلن الیه نور عبدا لله اثنی عشر  
فی کتاب الله چنانکه امام فرموده است هر حال که این دوازده امام ائمه  
هستند و این را برین خود قرار داده ایم چنانکه خدا برین ماقدر داده  
و این را از اصول دین خود مینماید و کسیکه قائل باین شود از دین خدا  
او را بر هر میلانیم و همه چنین دوست میدانیم دوستان ایشان  
اینهم از مذهب ما است بلکه از مذهب تمام شیعه است الا اینکه هر کس را  
سخن میگذارد دوست میدانیم دوستان ایشان را و دشمنان

دشمن ایشان را این اعتقاد را فریضه عشره بهمان طور بکفر قرار  
توحید را واجب میدانیم اقرار بنبوت را واجب میدانیم اقرار با امامت را واجب  
میدانیم اقرار بعلی را واجب میدانیم ولایت او را واجب میدانیم و برائت از عدل را واجب  
و اجب میدانیم ندانست که خیال کنی این را جز مستحکم نیستی برون  
واجب است بلکه از اصول دین است بلکه این را از اصول دین بگویند <sup>جمع</sup>  
فروع بر این مترتب میشود و بجهت اینکه معنی ولایت آنکه هدی در شرف <sup>تمایز</sup>  
مکرم و مستحق دوستان ایشان اگر کسی امام را بگوید و مستصدا را <sup>سنت</sup>  
امام را دوست ندارد هم چنین چیزی معنی ندارد همه همین را میگویند <sup>سند</sup>  
غیر از این نمیگویند کسی که آنکه لساناً بگوید لفظی میگویند که لها باللفظ  
نمیگویند مگر کسی عمل نکند اعتقاد خود را بر این هم چنین چیزی  
معنی ندارد بلکه اگر کسی دوست ایشان را دشمن بداند ازین خارج  
میشود و ناصب میشود چنانکه در حدیث است و حدیث مشهور و  
معروف است که فقها روایت کرده اند در کتابهای خود ایشان شیخ <sup>سند</sup>  
عربی علیه الرحمه که یکی از علمای بزرگ است روایت میکند که فرموده است  
یکی از اصحاب خود که لیس الناصب قرصکنا اهل البیت فانک لم تجلد

احداً یقولون فی بعض محمل اول محمل و لکن الناصب قرصکنا اهل البیت  
انکه تمولونا ناصبیت کسیکه دشمنی با ما کند بجهت اینکه می بینی کسیکه  
بگوید من محمل اول محمل را دشمن میدانم و کیست که هم چنین چیزی  
بگوید و لکن ناصب است کسیکه عدل و تائبانها نکند و حال اینکه می داند  
که دوست ما هستی پس چگونه این حدیث شریف و مهم چنین اخبار  
بسیار درین باب وارد شده است که لا تعد ولا تحصى است که ولایت  
اولیا و برائت از عدل را با سایر اعتقادات نموده اند حتی اینکه در <sup>احادیث</sup>  
که نقلین کرده اند با شخصی چند کلمه اسلام و ایمان را کلمه ولایت اولیا  
و برائت از اعدا را نقلین کرده اند حتی اخبار عدل و فرموده اند  
که اگر کسی ولایت شیعه را ندانسته باشد ازین خارج میشود <sup>بعض</sup>  
اخبار میفرمایند کسیکه ولایت شیعه را ندانسته باشد ولایت  
ندارد در بعضی اخبار میفرمایند کسیکه ولایت شیعه را ندانسته باشد  
کافر است حتی اینکه با بوزر فرمود روزی از روزها وارد شد ابو  
بر سلمان دید که سلمان نشسته و یک در یکی را گذاشته و باهای خود  
دراز کرده است فرمود یک و از سرناخته های او نشیرونی ای

و دیکه بچو شد و خشن کرد و پریشان شد سید خدایت حضرت امیر  
علیه السلام قصه با عرض کرد عرض کرد کار عجیبی و غیره از او دید فرمود  
سلمان را میگویند سلمان با خدا است در زمین مومنان مومنان  
آنکه کان کافر و سلمان با خدا است در زمین اگر کسی سلمان را شناخت مومنان  
اگر کسی سلمان را انکار کرد یعنی شناخت کافر است پس مرفق ایشان را  
واجب کرد است از این بالا ترجمه میجوهری و اولیا خدا و انما هدیت طریق  
دارند بعضی هستند که از اولیا ضعیفند بعضی هستند که از دست  
قویند ان شیعیان کامل الشیعه ایمان ایشان و ولایت ایشان قوی است  
ضعفا الشیعه ایمان و ولایتشان پست است پس دوستی ایشان  
بهین پست است آنکه قوی است مادی دوستی او را فریضه تر می دانیم  
کسیکه پست تر است که می دانیم این دیگر تر بود است دخل این حرفها ندارد  
و در جمیع شیعیان و دوستان ان جماعی از علما که هستند از فقهائی که  
هستند بزرگانی که هستند از حنفی که مامور به کدین خودمان از  
ایشان بکیر چنانکه در این شب به نیستند و اجامی جمیع فرستاده  
باین اتفاق دارند که مامور به امروز که دین از علما بکیر به از زبان اجامی

بیت

بکیر به لا بداید این عالمیکه من واسطه فرامیدهم میان خود و میان خدا  
بشناسم همی طوی صبح بیام از در خانه بیرون بید کسی گویم تو باید سطح  
میان من و امام من شوی اینکه معنی ندارد چنین چیزی پس لا بداید ایشان  
او را و در اخبار متعدد در کتب معتبره میفرماید که ان کسی بلکه واسطه  
میان خود و امام خود فرامیدهم باید شناسی که این مردم مومنی باشند  
متقی باشند طالع دنیا نباشد و هم چنین در اخبار متعدد صفات اول  
فرموده اند که چه صفت داشته باشد پس لا بداید از این شناسی بکیر  
هر نفسی که میجوهری گوید بگو بگو بگو بگو من می باید قلیلش بکیر  
هر کسی اسمی برتر میگذارد خلاصه مقصودم این است که عالمیکه بکیر  
خود را از او بگیرد باید بداند که چه کاره است چه درین در و چه در بکیر  
دارد تا اینکه بداند عقب اینکه میروم و راجع میسراند یا نمیساند بکیر  
ان الناطق فقد عبد فان كان الناطق بطوع عن الله فقد عبد الله وان كان  
الناطق بقوع عن الشيطان فقد عبد الشيطان در روایت دیگر میفرماید  
فان كان الناطق بطوع عن الله فقد عبد الله وان كان الناطق بقوع عن الشيطان  
گویند این سخن باطنی نه که او را کرده است اگر این ناطق از جانب خدا بکیر

این نیکه خدا را کرده است که این باطن از جانب شیطان بگوید نیکه شیطانی  
که به استیلا بیاورد بر فهم که این از شیطان حرف میزند یا از خدا نمیاید  
نمیشود و از این گذشته که ائمه اطهار حکم فرموده اند معرفت این احوال  
مستلزمه وارد شده است که واجب است که این را شناسیم که اگر شناسیم  
چنان در سنن است در حدیثی جابر بن عبد الله فرمود که حضرت جبرئیل علیه  
الصلوة والسلام الخیر الذی من علی من غیره و الخیر من علی من غیره و الخیر من علی من غیره  
برای خدا نیکه منت گذارد و من معرفت شما و فضیلت شما را بر شما نام کرد  
فرمود و تدریجاً المعرفه این معرفت بگوید و بعد از آن چه المعرفه اثبات  
التوحید و که تم معرفت القافی تا ایام تم معرفت الانوار ثلثاً تم معرفت الائمة  
رابعاً تم معرفت الابرار خامساً تم معرفت القبا سادساً تم معرفت الخبا  
سابعاً باید شناسی آنها را و باید معرفت توحید داشته باشی که توحید  
خدا را بگوئی بعد از آن معانی را شناسی بعد معانی خدا و اسمها و خدایا  
شناسی بعد از آن ابواب را شناسی یعنی باها نیکه میان تو و پروردگار  
شناسی یعنی معرفت ائمه خود پیدا کنی که امام زمان و خدای خود را شناسی  
که اگر کسی امام خود را نشناخت میفرماید که فرستاد بعد از آن را که

شناسی که چهار و بیست و یک زنده اند و دنیا بعد از آن شناسی قیامت  
بعد از آن بخبار که اینها نیکه در کان بدین و پیشوایان مومنین اینها علی  
و اسخین که از ایشان باید بدین بیکر انسان پس بدین که این از معرفت فرستاد  
داده است و هم چنین میفرماید در حدیث دیگر در قدسی و مرحوم  
مجلسی روایت میکند از حضرت صلوات علیه السلام که فرمود فی الله تعالی  
افترض علی عبادی عشر فاضربوا ذرعوها استکنتم ملکوتی و فی  
جانی اولها معرفت و الثانیة معرفت رسولی الخلیفی و الاخری و  
الصدیق و له و الثانیة معرفت اولیائی و اثم حج علی خلیفی من اولهم  
فقد و الانی و من عاداهم فقد عاد الانی و هم العکرة فیما بینی و بین  
و من انکرهوا اصلیه ناری و ضاعفت علی عبدی و الثانیة معرفت  
الانفصا من الذین اقبلوا امرضیا و قدسی و هم قوام قیظی و خبا  
معرفه القوار و فصلهم و الصدق لهم و السادسه معرفت عدوی  
و ما کان من جانی و اعوانه و السابعة قبول امری و الصدق و  
و الثامنة کتمان سیری و سر اولیائی و التاسعة تعظیم اهل صومعه  
و القبول عنهم و العشر الهم فیما اختلفوا فی حقیج الشرح مهم

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْكُفْرِ  
وَالَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْبَغْيِ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى الْفُرْقَانِ  
 كذا ادخلتم مملوكي واقمنهم من الفريغ الاكبر وكانوا عند علي  
 حاصل معنی حدیث شریف اینست که میفرماید فرزند خودم برسد که در  
 فریضه را که هرگاه شناختن اهل انبیا را با کسی در مملکت خود  
 میکنم و انبیا را داخل خانه خود می نمایم و معنی این بقیه میکنم  
 نگاه و معرفت فرستد که باید معرفت بخواند بعد از آن باید معرفت  
 بدین غیر من پیدا کند و اقرار نماید با او و صدق باین بزرگوار نماید  
 بعد از آن معرفت با امامانیکه واسطه کاند میان خدا و خلق باید کند  
 تا آنکه میفرماید چهار معرفت فایده بقیه قوام بقیه است قوام  
 معرفت با امامانیکه شناخته که خلق کرده ام ازینها قدام خودم که  
 اشاره است به این اركان و علماء و رواة اخبار بعد معرفت پیدا کند با انبیا  
 قوام بقیه انبیا و مصداق انبیا است که اشاره است بکسب اینکرم  
 دین خود شنیدیم مذهب خود شنیدیم ملت خود شنیدیم که اسوان  
 دین ما بیند و معرفت ابلیس را پیدا کند بجهت انبیا که عدل و ثواب و نور  
 و مخالفتش را بکند و انبیا را زای بگردد بر او عمل کردن میفرماید که

صیغ

صدق کند و اقرار کند و حقوق اخوان الجبابرة و در پس این معرفت  
 که باید انبیا داشته باشد پس معرفت اینگونه اشخاص برین واجب است حال  
 باسم فقها مثلاً در این حدیث بود در اخبار بکری باسم فقها هم فرماید  
 باسم روان هم فرماید شده است امام عصر محل الله فرجه فرمود أَنَا مُحَمَّدٌ  
الْوَاقِعُ فَارْحَبُوا فِيهَا إِلَى رُؤْيَا حَلِيبًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا عَمِيٌّ عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ  
 حال این اشخاص که برین واجب است که دینم را از انبیا بکرم معرفت اهل انبیا  
 من واجب است چنانکه در دعای اعتقادات میگوئی و از برای توسل است  
 دعای اعتقاد که خدا با اعمال من اگر چه صالح شود اهل انبیا را قبول میکند  
 مگر اینکه از انبیا هدی بگیرد و آن جمله که روایت کرده اند بکرم حکم کرده اند  
 در اخبار که رجوع کنید انبیا میفرماید در حدیث شریف فرمود  
 معروذ است در کتب اصحاب و اشاره است باعدا میفرماید حضرت صادق  
مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ ظُلْمٍ نَمَّا تَحَاكَمُ إِلَى الطَّاعُونَ وَمَا تَحَاكَمُ إِلَيْهِمْ  
يَأْخُذُ بِحُكْمِهِمْ كَمَا تَأْخُذُ بِحُكْمِ الطَّاعُونَ وَذَلِكَ أَنَّهُ  
أَنَّ يَكْفُرُ بِمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يُرِيدُونَ أَنْ يَحَاكُمُوا إِلَى الطَّاعُونَ وَقَدْ مَرَّ  
 بکرم و این حاصلش این است که میفرماید هر حکمی اگر رجوع کردی بکرم

وقضا جور ولو ما اخذت را کفر یا این رتو حرام است که نباید بخوری  
بالله مرغی است که عجب اینکه عجب طاعتی که کفر و خلاف فرموده است که حکم  
طاعتی که کفر بشود نه و من بشود در قرآن حکم فرموده است که بطاعت  
کافر بشود و بعد از آنکه این طور فرمود عرض کردند پس چه کنیم فرمود  
يُنظَرُ وَلَا يَلْمُزُكَ مِنْ كَانِ مِنْكَ مَنْ قَدَرُوا عَدْلًا وَنُظِرُوا حُلَّالًا وَحَرَامًا  
وَعَرَفُوا حُكْمَنَا فَلْيَعْبُدُوا رَبَّكُمْ كَمَا كَانُوا عَابِدِينَ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا حَاصِلُ مَعْنَاهُ  
اینست که میفرماید که بکنید در میان خودتان ببینید آن کسی که روایت  
کنند احکام ما را نظر کنند در حلال و حرام و بدانند حکم ما را در حرج و  
بکنند که اولست حکم بر شما از جانب من بعد از این که همینکه حکم کرد اگر  
قبول نکردی استخفاف و شک و تردید و از کرده اید و بر ما رد کرده اید و در  
کنند بر ما رد کنند بر خدا است و او مشرک است در حدیث دیگر میفرماید  
بد و نقر از اصحاب عَمِلُوا فِي حُرْمَةِ حُرْمَتِهِمْ فِي حُرْمَةِ حُرْمَتِهِمْ  
فِي آخِرِ آفَاتِهِمْ كَمَا قَوْمُ كَانُوا نَسَاءً لِلَّهِ یعنی عمداً کنید در دین هر کس که  
زیاد باشد و قدر زیاد در امر ما زده باشد که آنها کفایت شما را کنند  
و غیر آنها را از اجبار تعدل و لا تخصی است آنها هم دستور العمل است که باید

ص

رجوع بار که در حال این شناسیم یا شناسیم هم منظور عمداً یا کوماً بالله  
تو کنت عمداً من رقیم به کوریکه میروم بر و اینکه معنی ندارد شناس  
واجب است اخراج حکامیکه میان مردم معروفست بچنان است و احوال  
حرامی در آن مگر و می و مباحی در آن یا معرفت این شخص از مباحات  
که چه شناسیم چه شناسیم اینکه معنی ندارد بجهت اینکه اخراج باید  
باشیم این مقدمه درین است این حرام است چطور کسیکه برای دین باید  
اورد شناسیم حرام است که شناسیم اینکه معنی ندارد هم چنین مگر و معنی  
ندارد که بگویم هست یا مستحب است که شناسیم یا واجب است مستحبان  
چیز نیست که اگر عمل هم نکنم معاف باشم رخصت در آن باشد یا رخصت  
هستد را اینکه کسیکه میخواهد دین را از او بگیرد شناسیم او را هم چنین  
رخصت که در سید است پس واجب است حالاً و احوالاً که شده است نگاه  
اینست که گفتیم این عالمی ان فقیر می که از میان شیعیان احتیاط میکند  
بجهت دینت معرفت آن واجب است و کمال آن واجب است حالاً و احوالاً  
حضرات حرف است که یا معرفت هم چنین کمی از اصول دین است یا از  
فروع دینست زیرا این اختلافها این است که بعضی از فرقیشن میدانند

اختلافی که با ما کرده اند سر این است که ما گفته ایم که این اصول دین  
 باشد و نیست برای چه بجهت آنکه خود حضرت مقرر کرده اصول دین  
 چیز نیست که من تقلید باید کنم امریکه من باید عقل خودم بفهمم این  
 استن اصول دین است ما گفتیم هم چنین باشد چیزی که من باید عقل  
 فهمم از اصول دین است پس معرفت فقیه عالم هم تقلیدی نیست  
 بجهت اینکه من این مقدمه تقلید قرار میدهم حال امروزه از آن شیوه  
 تقلید بکنم فلان کس دردی است که از او باید بگریزیم یا باید بفهمیم یا  
 باید تقلید خودش تقلید شویم تقلید زید نامر آنکه که زید نام قوی  
 داده تقلید ما باید کرد این که معنی ندارد باید برای بداند و مادران  
 از این راه هم بطوریکه دیدم مرده از این راه بر می آید هم برود این که معنی  
 باید فکر کنیم باینکه گویا این مردین دارد یا ندارد مو مست یا مؤمن نیست  
 اینرا باید بفهم پس تو میگوئی اصول دین است که عقل باید بفهمد اینرا هم  
 که با نیست تو عقلت بهای پس چه میشود که معرفت اینرا هم از اصول دین  
 خود بشه ری و این حرفه از ما است بلکه علمای دیگر هم گفته اند این  
 میرزای قمیست که الان قهرش را از بارش می کنند بجایش تبرک میجویند

تبرک

در کتاب خودش برداشته است نوشته است که معرفت بجهت از اصول  
 دین است ما هم هم بطور حرفی زده ایم دیگر چیزی تازه که داری نیست  
 نهایت نیست که حالا بعضی بجهت می گویند بعضی فقیه میگویند اینها  
 میگویند هم باین لفظ نیست هر کس در این باره اصطلاح کرده است او را  
 رکن رایع گفته که مشتاقه اصطلاح فرض میکنم ما اصطلاح کرده ایم  
 و نه اینست که ما از پیش خود اصطلاح کرده ایم ما امید داریم که اصلش  
 اصطلاح نداشته باشیم تا نابع از محمد ص ص هر نظیر ادبیم که ایشان  
 فرموده اند از آنرا میگویند اما در الفاظ این لفظ را اختیار فرموده اند  
 و از برای اسلام و ایمان در بعضی اخبار از کاتبی شهره اندا که چه در آنها  
 ذکر این رکن که سخن ما در آنها است بحسب ظاهر نیست و لکن استعمال این  
 لفظ شده است و هم چنین در دعای منجواتی تختنامه معاد الکلمات و الکلمات  
لِتُجَدِّدَ و در زیارت منجواتی اَنْكَانَ لِتُجَدِّدَ پس الحمد لله رکن توحید  
 شهره اند و شیعه خود را هم که در هر جای این لفظ خود ذکر کرده اند پس  
 ما هم نابع ایشان شدیم و اسم این را گذاشتیم رکن دین گفتیم چهار پایه  
 دارد رکن اولش توحید است دیگر تویی بن افتاده است علامه و سایر اصحاب



وکن در پیش اقرار بنبوت خاتم و مباحی البی و در این معلوم افتاده  
وکن سیو مشرف اقرار با بائنه است وکن چهارش را بن است که ان علی ایاه  
فقیهیر که دینت را از او میگیری واسطه فرار می دهی یا نه خودت و ان  
و دلالت بر قبول میکنی ان شخص عالمی که هست شناسان نیز در حدیثی فرمود  
رسول خدا ص از برای اسلام انصاری است من و اهل بتم و شیعیان ما  
انصار اسلام و انصار یک از معانی ارکان است چنانکه اهل لغت <sup>ند</sup> میگویند  
در حدیثی قواعد اسلام را شمرند و از جمله انها و کاتب و لیا و حقو  
اخوان را شمرده اند در حدیثی فرمودند که ما صالح بمنشورید که مسلم  
کسید چهار بار را فرمود صل اصحاب الثلثه نیز تا هواتها بعد از ان  
این جمله شد با این لفظ که هم حال این لفظ میگویند با حفظ دیگر بگویند هر لفظ  
دلالت میجو اها بگو و قیاس که دین من با تو در انست که شد تو حرفت چه  
چیز است تو میگوینی معرفت محمد و اجابت منم میگویم معرفت حق  
واجب است دیگر چیزان من بکنم هایت اختلافش را بن است که تو میگوینی  
فرج در است من کفتم اصلا دین است حالا بسا اگر درست یا بن بیان  
از خیالت منم یا بن بیام بسا انهم اختلاف نشود از باب اینکه تو گفتی که

اصلا دین است که بعقل شناسم منم کفتم وکن اگر من بگویم اصل همان  
پیغمبر خدا است دیگر اصلی در دنیا نیست پیغمبر خدای گوید حضرت زاکری  
خلیفه است میگویم چشم میگوید بگو خدا عادل است میگویم چشم  
میگوید معادی هست میگویم چشم میگوید بگو مقرر و مومن میگویم  
پیغمبر آورد است میگویم چشم پس اصل ان است و هم فرج ایر است  
و هم مقرر و معتقد که من اگر اقرار بخدا کردم اقرار به پیغمبر نمودم  
مخبر ضابطش او بعد امان با نامت و عدل و معاد آورد و دلیل عقل  
نوالست بر اثبات انها اقام کنیم مومن مسلما و اگر تو انست دلیل ان که  
نص و الطور پس اگر معنی اصول دین ان است که بعقل اثبات شود و بعد  
نیاست پس اصول دین بنا بر این دو تا است و کان ندارد کسی بگوید کسی  
علا و معاد بلکه ساله امامت عقل خود نفرمید و بعد اقبول کرده من  
نیست و هم چنین است و اقبالی ان سخنها و اختلاف ان محض غرضت  
و مرض پس مطالب همه در واقع بلیست هایت اصطلاحات شده است کلا  
در میان اهل علم جاری شده است مثل اینکه نحوی میگویند یا علی مفعول  
فعل امر صفة مشبهه حالا اگر کسی خلافا اصطلاح نحوی حرف نندگانه

نمیشود در دنیا جلال از است اعتقاد ما این است دین ما که اسدین  
باین دین زینت باشیم باین دین بمیریم باین محشور باشیم و ظاهر و باطن  
ما اینست و آنچه عرض دین ما اینست همین است دین ما اینست  
و اگر کسی بگوید که ما اینست و با او روایت کرده است منقذ شده است

ما را اینکه از زبان خودم میشنوی

راست است و خواست

و صلی الله علی

محمد و آله

الطاهرین

باین اسم در تمام کلام حضرت  
که روز خستیم بر اسم حضرت

۱۳۱۳





